

سال شانزدهم - شماره پیاپی ۱۸۱ - اول اسفند ۱۴۰۳

# AZADI

No 1 Vol.16 ; 21 Feb., 2025 Published by Pars Mass Media, Inc.

آزادی  
نشریه ماهانه

اجتماعی، ادبی، هنری

بیست و چهارم اسفند زادروز اعلیحضرت رضاشاه کبیر بانی ایران نورآگرامی می داریم



با آثاری از: \* زنده یاد دکتر طلعت بصری \* مرتضی پاریزی \* بهمن چهاردهی  
\* اشرف حمیدی \* هادی خرسندی \* مجیدزنده \* دکتر یعقوب سایح \* زنده یاد احمد سروشان \* دکتر منصور سیاوشی  
\* تیمور شهبابی \* روحپرور شیرانی \* دکتر محمدعلی صوتی \* زنده یاد دکتر اصلان غفاری \* دکتر زهرا کریمی پور  
\* آذر گل آرا \* پروفیسور کاظم ودیعی \* پرتو نوری علاء \* غزاله یزدی



در روز ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ کودکی در آلاشت سوادکوه به دنیا آمد که پدرش عباسعلی داداش بیگ سوادکوهی و مادرش نوش آفرین آیرملو بود. پدر در فوج هفتم سوادکوه با عنوان یاور (معادل سرگرد فعلی) خدمت می کرد. پدر بزرگش مرادعلی خان نیز از اهالی آلاشت بود و صاحب منصب فوج سوادکوه بود که در سال ۱۲۳۵ خورشیدی در جنگ هرات مقابل انگلیسی ها کشته شد.

عباسعلی خان پیش از ازدواج با نوش آفرین چهاربار ازدواج کرده بود و مجموعاً ۳۲ فرزند داشت. رضا کوچکترین فرزند خانواده بود نوش آفرین دراصل از مهاجرین قفقاز بود که خانواده اش بعد از جنگ ایران و روسیه در تهران ساکن شده بودند اما نوش آفرین پس از ازدواج با عباسعلی خان مقیم سوادکوه شد. وقتی شوهرش درگذشت رضا را با خود به تهران آورد. رضا شاه بارها داستان مرگ خود را با فروغی و دیگران تعریف کرده و گفته بود:

من شش ماهه بودم که مادرم مرا به تهران آورد اما در بین راه بر اثر سرمای زیاد بدنم یخ زد. همه فکر کردند من مرده ام و مرا از مادرم جدا کردند تا به خاک سپارند. تا روز بعد مراد کنار چهارپایانشان نگه داشتند و همین امر سبب شد که بر اثر گرمای محیط من جانی بگیرم و اطرافیانم متوجه زنده بودن من شوند.

دائی رضا ابوالقاسم بیگ خیاط

قزاق خانه بود. وقتی رضا شش یا هفت سال داشت مادرش نیز فوت کرد و دائی ابوالقاسم سرپرستی او را برعهده گرفت. اما از نظر مالی وضع خوبی نداشت.

مورخین نوشته اند وقتی رضا به ۱۲ سالگی رسید به وساطت یکی از بستگان خود به عنوان تاین (سرباز) وارد فوج سوادکوه شد.

مطابق قرارداد ۱۹۱۹ که ایران با شوروی بسته بود نظامیان ایرانی از رسیدن به درجه بالاتر از سرگرد محروم شده بودند و این امر باعث نارضایتی بسیاری از افسران از جمله رضا خان شده بود. اوضاع مملکت بسیار بد و خزانه خالی بود لذا وثوق الدوله در تیر ۱۲۹۹ از نخست وزیر استعفا داد. احمدشاه هم تمایلی برای بهبود اوضاع از خود نشان نمی داد. در این زمان آبرونساید در آذرماه ۱۲۹۹ برای ساماندهی نیروهای بریتانیایی وارد ایران شد. دولت مشیرالدوله با مسکو توافق کرد که به نیروهای شورشی میرزا کوچک خان اسلحه و مهمات رسانده نشود. آبرون ساید هم در رشت اردو زد و در حمله ای که به بلشویک ها کرد بیش از دوهزار نفر از آنها را کشت. در نتیجه استاروسلسکی که فرمانده قوای قزاق بود استعفا کرد. رضا خان بعد از این واقعه به درجه سرتیپی رسید. نخستین دیدار رضا خان با آبرون ساید در قزوین و محل اردوی بریتانیایی ها صورت گرفت. در این دیدار آبرونساید از افسران ایرانی خواست که سلاح هایشان را تحویل دهند. رضا خان تمکین نکرد و گفت: «قزاق ها نیروی مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران هستند و از فرمانده بیگانه دستور نمی گیرند».

آبرونساید تحت تأثیر جسارت رضا خان قرار می گیرد و به این نتیجه می رسد که اولاً قرارداد ۱۹۱۹ قابل اجرا نیست و از طرفی اگر نیروهای انگلیسی تهران را ترک کنند احتمال می رود بلشویک ها جای آنها را بگیرند. به این دلیل تلاش می کند زمام امور را به

دست مردی بسپارد که بتواند نظم را حفظ کند. و به این دلیل بود که درجه سرتیپی را به رضاخان داد و مهمات و هزینه مورد نیاز سه هزار سرباز تحت فرمانش را به او پرداخت کرد. رضا خان با کمک سیدضیاء الدین طباطبایی یزدی که روزنامه نگاری جوان و اصلاح طلب بود در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتا کرد اما احمدشاه را همچنان پادشاه ایران می دانست و همچون گذشته سعی داشت مطیع اوامر پادشاه خود باشد. سیدضیاء به عنوان نخست وزیر و رضا خان به سمت فرمانده کل «دیویزیون قزاق شهریاری» گمارده شدند.

اندکی پس از وقوع کودتا بیانیه های تندی از طرف سیدضیاء و رضا خان صادر شد که کودتا را «بخاطر نجات کشور و سلطنت از دست خائنان و نالایقان و بازسازی آن» قلمداد می کرد. بیانیه هایی که توسط رضاخان صادر می شد با عبارت «حکم می کنم» آغاز می گردید.

مخالفین رضاخان او را به خاطر جمله «من حکم می کنم» فردی مستبد می شناختند درحالیکه با توجه به وضع اسفناک آن زمان که همیشه خارجی ها حکم می کردند و ایرانیان مجبور به اطاعت بودند رضا خان با بکاربردن این جمله به ایرانی ها تفهیم می کرد که از این پس ایرانی حکم می کند بسیاری از مخالفین پهلوی ها ادعا می کنند که رضا شاه به خواست انگلیسی ها به این مقام رسیده است. دکتر محمد مصدق می گوید جمله ای را از رضا شاه شنیده است که: «انگلیسی ها مرا آوردند اما ندانستند چه کسی را آورده اند»

دیری نگذشت سید ضیاء از کاربر کنارش و رضا خان به تنها شخصیت کودتا تبدیل شد و به نخست وزیر احمدشاه منصوب شد. شاه نیز که از کودتای رضا خان علیه خود بیمناک بود با نخست وزیر او به شرطی موافقت کرد که اجازه دهد از مملکت خارج شود. پس از نخست وزیر شدن رضاخان احمدشاه مملکت را ترک کرد و

دیگر هرگز بازنگشت.

رضاخان شورایی غیررسمی با حضور مشیرالدوله، مستوفی، مصدق، تقی زاده، دولت آبادی، علاء، مخبرالدوله و فروغی تشکیل داده بود که هر هفته جلسه ای برپا می کرد. رضا خان دردی ۱۳۰۳ به این شورا خبر داد که ادامه همکاری با شاه و ولیعهد دیگر برای او ممکن نیست و این شورا باید برای عزل آنها ب فکر چاره باشد. اعضای شورا عزل شاه را مخالف قانون اساسی می دانستند. ولیعهد و دربار ایران نیز تلاش می کردند تا شاه را برای بازگشت به ایران تشویق کنند. در اواخر شهریور ۱۳۰۴ احمدشاه طی تلگرافی به رضا خان اطلاع داد که تا ۱۰ مهر به ایران بازخواهد گشت. اما شاه هرگز بازنگشت. مجلس مؤسسان در ۱۵ آذر با نطق رضا خان تشکیل شد و در چهارمین جلسه آن در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۰۴ اصول پیشنهادی خود را به مجلس تسلیم و روز بعد رضا پهلوی را شاه ایران و فرزند ذکور ارشد او یعنی محمدرضا پهلوی را ولیعهد اعلام کرد.

اعضای ارشد خانواده قاجار در تهران به رضا شاه تبریک گفتند ولی احمدشاه در تلگرافی خلع خود را غیرقانونی خواند و تهدید کرد موضوع را به جامعه ملل (که بعداً جای خود را به سازمان ملل متحد داد) خواهد کشاند.

رضا شاه در چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ در تالار سلام یا تالار موزه کاخ گلستان تاجگذاری کرد.

او تا شروع جنگ جهانی دوم با سرعت به آبادانی مملکت پرداخت و ایرانی را تحویل و لیهده خود داد که با دوران آخرین روزهای سلسله قاجار قابل قیاس نبود.

رضا شاه به شراکت سنتی ملاها با دربار و دخالت دین در سیاست خاتمه داد و پنج دهه بعد آخوندی بنام خمینی انتقام این اقدام رضا شاه را از فرزندش محمدرضا شاه و ملت ایران گرفت. و هنوز ملت فریاد میزند رضا شاه روحش شاد.

مرتضی پاریزی

عنوان مطالب	نویسنده	صفحه
یادداشت	مرتضی پاریزی	صفحه ۲
همراه با انقلاب مردم ایران	-	صفحه ۴
دو مقاله از پروفیسور کاظم ودیعی	دکتر کاظم ودیعی	صفحه ۶
بچه ها آی بچه ها	-	صفحه ۱۱
عصر خرد	ترجمه دکتر غفاری و دکتر صوتی	صفحه ۱۲
خائنین و خادمین ایران	مجید زندیه	صفحه ۱۴
شوخی شعرا	احمد احرار	صفحه ۱۶
یادی از رهی معیری	-	صفحه ۱۷
بهشت ، وهمی تو خالی...	روحپور شیرانی	صفحه ۱۸
چهره شیرین	زنده یاد دکتر طلعت بصاری	صفحه ۱۹
درآم القرای اسلامی چه خبر؟	تیمور شهابی	صفحه ۲۰
دمنوش های شفابخش	روحپور شیرانی	صفحه ۲۱
کوتاه و خواندنی، پرسش و پاسخ	-	صفحه ۲۲
از اینجا..... از همه جا	-	صفحه ۲۶
نقد کهن الگویی....	دکتر محمد شهبازی	صفحه ۲۸
سروش آزادی	زنده یاد احمد سروشان	صفحه ۳۰
غم مخور	-	صفحه ۳۲
باهادی خرسندی	هادی خرسندی	صفحه ۳۳
در پرند نیلی شعر و غزل	-	صفحه ۳۴
جسته و گریخته	بهمن چهاردهی	صفحه ۳۶
جاده ابری	آذر گل آرا	صفحه ۳۸
دانستنیهای پزشکی	-	صفحه ۴۰
آشنائی با ادبیات جهان	دکتر زهرا کریمی پور	صفحه ۴۱
جدایی	پرتو نوری علا	صفحه ۴۲
ظالم تراز همه کیست؟	-	صفحه ۴۳
اندیشه های ناب	دکتر منصور سیاوشی	صفحه ۴۴
جدول کلمات متقاطع	دکتر سایح	صفحه ۴۵
قلعه دختر - فیروز آباد	اشرف حمیدی	صفحه ۴۶
خبرهای هنری و هنر هفتم	غزاله یزدی	صفحه ۴۹

# آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی - فرهنگی - هنری

شماره ۱۸۱ - سال شانزدهم

اسفند ۱۴۰۳

ازانتشارات رسانه گروهی پارس

**مدیر مسئول : مرتضی پاریزی**

زیر نظر شورای نویسندگان

AZADI Monthly Magazine

Chief Executive:

Morteza Parizi

Publisher:

Pars Mass Media, Inc

P.O.Box 455

Westwood, MA 02090

آزادی در کوتاه کردن و اصلاح مقالات آزاد است. نویسندگان خود مسئول نوشته های خود هستند و آزادی در قبال موضوعات مطرح شده در مقالات هیچگونه مسئولیتی را نمی پذیرد.

برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعد از ظهر به وقت شرق آمریکا تماس بگیرید.

Tel:(781)493-2212

از طریق ئی میل نیز به آدرسهای

زیر با ما در ارتباط باشید

[azadi@parmassmedia.org](mailto:azadi@parmassmedia.org)

[azadimagazine@aol.com](mailto:azadimagazine@aol.com)

آرشیو مجله در آدرس زیر برای

همگان قابل دسترسی است :

[www.parsmassmedia.org](http://www.parsmassmedia.org)

# همسراه با انقلاب مردم ایران...

عفاف و حجاب به تأیید رهبری رسیده است نیز گفت: «بله».

قالیباف در حالی از توقف اجرای قانون عفاف و حجاب با «اتفاق» آراء در شورای عالی امنیت ملی سخن گفته است که غلامحسین محسنی اژه‌ای، رئیس قوه قضائیه پیش از این گفته بود این قانون «باید ابلاغ و اجرا» شود. رئیس قوه قضائیه و رئیس مجلس شورای اسلامی از جمله اعضای حقوقی شورای عالی امنیت ملی هستند.

قانون عفاف و حجاب در واکنش به جنبش «زن زندگی آزادی» که دو سال پیش منجر به اعتراض‌های گسترده در ایران شد به تصویب رسید. در این قانون ۷۴ ماده‌ای که پس از رفت و برگشت بین مجلس و شورای نگهبان تصویب شد برای زنانی که تن به حجاب اجباری نمی‌دهند جریمه‌های سنگین نقدی پیش‌بینی شده است.

در این قانون همچنین برای صاحبان کسب‌وکارها که در محل خود مقررات عفاف را نقض کنند جریمه و پلمب در نظر گرفته شده است.

\* وال استریت ژورنال سه شنبه شب ۴ فوریه با اشاره به دستور ترامپ برای اعمال فشار حداکثری علیه رژیم ایران نوشت: تحریم‌های ترامپی علیه تهران در پیش است. ترامپ بخشنامه ریاست‌جمهوری برای اعمال سختگیری علیه رژیم ایران را امضا کرد. این تحریم‌ها در مرحله نخست دستکم هفتصد هزار بشکه از صادرات نفت ایران خواهد

کاست. ترامپ گفت: ایالات متحده حق دارد فروش نفت ایران به سایر کشورها را بلوکه کند.

اسرائیل را باز بگذارد تا به سایت‌های هسته‌ای در ایران حمله کند و در عین حال تحریم‌های آمریکا را در دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش تشدید کند.

عراقچی در مصاحبه‌ای با الجزیره که روز جمعه پخش شد، گفت: «ما نقش میانجی قطر در دستیابی به آتش بس در غزه را بسیار ستایش می‌کنیم. «امیدوارم همه مسائل دیگر هم حل شود.»

این در حالی است که شرایط به گونه‌ای است که دو طرف در لبه تیغ قرار دارند طوری که یا باید شاهد جنگ باشیم یا شاهد مذاکره و صداها از ایران هم حاکی از آن است که جمهوری اسلامی خود را برای هر دو سناریو آماده کرده است.

آمریکای ترامپ با وارد کردن فشارهای حداکثری می‌خواهد جمهوری اسلامی را وادار سازد در بن بست انتخاب گزینه‌های تسلیم و یا جنگ قرار بگیرد.

\* رئیس مجلس شورای اسلامی می‌گوید اجرای قانون عفاف و حجاب که به تصویب مجلس رسیده بنا به تصمیم شورای عالی امنیت ملی متوقف شده است.

به گزارش یورونیوز، قالیباف در پاسخ به پرسشی از سوی نماینده انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه علامه طباطبائی در این مورد گفت: «شورای عالی امنیت ملی مصوبه دارد که اگر موضوعاتی سبب چالش و تنش شود دبیرخانه می‌تواند آن را متوقف کند.

رئیس مجلس در پاسخ به پرسش اعتراض‌آمیز نماینده انجمن اسلامی مبنی بر اینکه آیا مصوبه مربوط به توقف اجرای قانون

و همچنین در منطقه پرداخت و نوشت: چند ماه اخیر، دوره فاجعه‌باری برای حکومت ایران و توانایی آن در تهدید رقبا و دشمنان منطقه‌ای خود بوده است. نیروهای امنیتی اسرائیل سطوح رهبری حماس و حزب‌الله لبنان، دو گروه شبه‌نظامی قدرتمند متحد جمهوری اسلامی را به شدت تضعیف کرده‌اند.

تایم افزود فروپاشی غافلگیرکننده حکومت بشار اسد در سوریه نه تنها به قیمت از دست رفتن مهم‌ترین متحد جمهوری اسلامی در میان دولت‌های منطقه تمام شد، بلکه مسیری را که حکومت ایران برای تامین تسلیحات و پشتیبانی حزب‌الله از آن استفاده می‌کرد، قطع کرد.

این نشریه با اشاره به تحولات چندماه اخیر در خاورمیانه افزود: نتایج قرار است روز سه‌شنبه با ترامپ در کاخ سفید دیدار و با او در مورد مسایل منطقه‌ای، از جمله تهدیدات جمهوری اسلامی، گفت‌وگو کند. این احتمال وجود دارد که هم در ایالات متحده و هم در اسرائیل، فشارها برای اقدام نظامی علیه جمهوری اسلامی افزایش یابد.

به گزارش ایران اینترنشنال، تایم همچنین به روابط تهران و مسکو اشاره کرد و یادآور شد جمهوری اسلامی اکنون دریافته که روسیه، مهم‌ترین متحدش در خارج از خاورمیانه، درگیر مناقشه اوکراین است و باید به تامین نیازهای خود بپردازد.

در همین حال یک سایت داخلی نوشت: نگرانی‌ها در ایران افزایش یافته است که رئیس‌جمهور جدید آمریکا ممکن است دست بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر

\* دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، روز سه‌شنبه ۱۶ بهمن پیش از دیدار با نخست‌وزیر اسرائیل دستوری را برای «فشار حداکثری» بر ایران امضا کرد که می‌گوید هدف آن جلوگیری از دستیابی این کشور به سلاح اتمی و اعمال فشار اقتصادی بر آن از طریق تحریم‌ها و جلوگیری کامل صادرات نفت است.

رئیس‌جمهور آمریکا گفت که مایل است با همتای ایرانی خود دیدار کند تا ایران را به انصراف از آنچه تلاش برای دستیابی به سلاح اتمی می‌داند قانع کند.

او همچنین گفت که ایران بیش از حد به داشتن سلاح هسته‌ای نزدیک است و ایالات متحده حق دارد فروش نفت ایران به سایر کشورها را مسدود کند.

او در گفتگو با رسانه‌ها گفت: «این دستوری است که در مورد آن دودل هستم. همه می‌خواهند که آن را امضا کنم. این کار را می‌کنم. خیلی به ایران سخت می‌گیرد. همان چیزی است که قبلاً داشتیم.»

او اضافه کرد: «... امیدوارم که مجبور نشویم خیلی از آن استفاده کنیم. باید ببینیم که آیا می‌توانیم ترتیباتی دهیم یا نه یا با ایران معامله کنیم، و اینطوری همه می‌توانیم با هم بسازیم. شاید ممکن باشد، و شاید هم نباشد. پس آن را امضا می‌کنم، و از این کار خوشحال نیستم، اما واقعا چاره زیادی ندارم، چون باید قوی و محکم باشیم، و امیدوارم که اصلا مجبور نشویم تا حد زیادی از آن استفاده کنیم.»

\* نشریه تایم در گزارشی به دلایل تضعیف شدید قدرت جمهوری اسلامی در داخل کشور



# تا آزادی ایران بزرگ

## رویدادهای اسفند ۲۵۸۳ شاهنشاهی

یکشنبه ۵ اسفند (۲۳ فوریه)  
روز بزرگداشت خواجه نصیر  
الدین طوسی و روز مهندس  
چهارشنبه ۱۵ اسفند (۵  
مارس) روز درختکاری  
شنبه ۱۸ اسفند (۸ مارس)  
روز جهانی زنان  
جمعه ۲۴ اسفند (۱۴ مارس)  
سالروز تولد اعلیحضرت  
رضاشاه کبیر  
شنبه ۲۵ اسفند (۱۵ مارس)  
پایان سرایش شاهنامه و روز  
بزرگداشت اختر چرخ ادب،  
پروین اعتصامی  
سه‌شنبه ۲۸ اسفند (۱۸  
مارس) جشن چهارشنبه  
سوری  
چهارشنبه ۲۹ اسفند (۱۹  
مارس) روز ملی شدن صنعت  
نفت ایران  
پنجشنبه ۳۰ اسفند (۲۰  
مارس) آخرین روز سال و  
روز جهانی شادی

به گفته سناتور گراهام، این قطعنامه پیامی غیرقابل انکار ارسال می‌کند و آن این که: «همه گزینه‌ها برای جلوگیری از یک حکومت اسلامی مجهز به سلاح هسته‌ای روی میز است.» به گزارش ایران اینترنشنال، پرزیدنت ترامپ که به‌عنوان شخصیت سال مجله تایم انتخاب شد، پیش‌تر در گفت‌وگو با این مجله احتمال حمله نظامی به جمهوری اسلامی را رد نکرد. \* اکونومیست بدون اشاره به برنامه ترامپ برای سرنگونی احتمالی جمهوری اسلامی نوشته است: ترامپ به دنبال این است که یک رویداد تاریخی به نام او ثبت شود و معتقد است که سیاست‌های جدیدش در قبال ایران موجب شگفتی و خوشحالی بسیاری خواهد شد. ویلیام برت بایر، خبرنگار ارشد فاکس نیوز گفته: ترامپ در محافل خصوصی اعلام کرده است که یکی از برنامه‌های مهمی که در نظر دارد، بازگشایی سفارت آمریکا در ایران است و تمایل دارد که این اتفاق تاریخی به نام او ثبت شود و همچنین افزود که سیاست‌های ترامپ در قبال ایران ممکن است برای بسیاری شگفت‌انگیز و برای عده‌ای دیگر خوشایند باشد. \* شاهزاده رضا پهلوی، روز سه‌شنبه نهم بهمن، طی سخنانی در باشگاه ملی مطبوعات در واشنگتن، دیدگاه‌های خود را درباره آینده ایران و دستاور آزادی مردم ایران برای منطقه و کشورهای جهان تشریح کرد و در ادامه گزینه‌های پیش روی ایالات متحده را در قبال جمهوری اسلامی چنین توصیف کرد:

آواز در قم می‌گوید و دختران آیت‌الله‌هایی که با روئنده نزد او آواز می‌آموختند. او بیش از دو سال است به آمریکا مهاجرت کرده و همچنان مشغول اجرای کنسرت و آموزش آواز است. این بانوی خواننده می‌گوید که جمهوری اسلامی به آواز خواندن زنان نگاه ناموسی دارد و می‌خواهد مدام زنان را بترساند و در چارچوب‌ها نگه دارد تا دچار خودسانسوری شوند. اما نسل جدید دیگر در این چارچوب‌ها نمی‌گنجد. ملیحه مرادی به آینده آواز زنان در ایران امیدوار است. کنسرت فرضی پرستو احمدی را لحظه مهمی در تاریخ آواز زنان ایران می‌داند و می‌گوید به این نسل بسیار امید دارد... \* گروهی از نمایندگان دموکرات و جمهوری‌خواه سنا و مجلس نمایندگان آمریکا قطعنامه‌ای ارائه کردند که تاکید می‌کند آمریکا، اسرائیل و شرکا و متحدان آنها باید برای مقابله با تهدید دست‌یابی جمهوری اسلامی به سلاح‌های هسته‌ای، همه گزینه‌ها را روی میز داشته باشند. سناتورهای لیندسی گراهام، جان فترمن، کیتی بریت و جرد موسکوویتز و مایک لاولر، دو عضو مجلس نمایندگان، این قطعنامه را امضا کرده‌اند. هم‌زمان سناتور گراهام دست یافتن جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای را یکی از خطرناک‌ترین رویدادهای تاریخ جهان خواند. او تاکید کرد که جمهوری اسلامی مجهز به سلاح هسته‌ای، «یک تهدید وجودی برای اسرائیل و یک کابوس برای جهان» است.

\* محمد مقیسه و علی رازینی، دو قاضی بلندپایه ایران، هدف سوءقصد قرار گرفته و کشته شده‌اند. ایرنا می‌گوید این حادثه در محل دفتر آنها اتفاق افتاده است. بعضی خبرگزاری‌ها، اما، گزارش کردند که ترور در برابر ساختمان دیوان عالی رخ داده است. سخنگوی قوه قضاییه از «شناسایی، احضار و دستگیری» افرادی خبر داد. اصغر جهانگیر به بخش خبر تلویزیون ایران گفته است که با توجه به دستور رسیدگی ویژه از طرف دادستان کل «با سرپرستی دادستان تهران تیم تحقیقاتی تشکیل شده، افرادی شناسایی، احضار یا دستگیر شده‌اند و تحقیقات از آنها شروع شده است.» ایرنا می‌گوید: «یک مستشار دیوان عالی نیز در محل حادثه حضور داشته است که هنگام تیراندازی زیر میز می‌رود.» گزارش شده است که ضارب پس از تیراندازی اقدام به خودکشی کرده است. رسانه‌های ایران می‌گویند که ضارب نه پرونده‌ای در دیوان عالی داشته و نه از مراجعان به شعب دیوان بوده است. اما تسنیم می‌گوید که ضارب «نیروی خدماتی (آبدارچی) دادگستری تهران» بوده است. \* ملیحه مرادی، خواننده، نوازنده و مدرس آواز است. او در محضر استادان بزرگی آواز را آموخته است؛ از پریسا و علی‌اصغر شاهزیدی گرفته تا محمدرضا شجریان. او در گفتگوی اختصاصی با یورونیوز به فراز و نشیب‌های کار آوازخوانی در ایران می‌گوید. در بخشی از این گفت‌وگو از خاطرات تدریس



# ۱- ایرانیان و انقلاب

زیرا مذاکره ایلان ماسک با سفیر ایران در سازمان ملل نزد ترامپ بی اعتبار نیست. هیچ بعید نیست که ترامپ تاجر و پیرو اصل مذاکره با هر کس و در هر جا وقتی به ایران بپردازد قبلاً چین و روسیه را شریک فکر خود کند، و به راه حلی مثل کاهش بهای نفت و فشار بر اوپک متوسل شود. فشار فوق به سود کشورهای بی نفت و گاز است و به سود آمریکای نفت دار نفت فروش. زدن صنایع هسته ای ایران فکری است یک سوپهورفتن به کاهش بهای نفت باب طبع بسیاری از محافل درون و بیرون آمریکاست. نتانیاهو قدرتش در گرو نفرت است در جهان، زیرا حتی در خود اسرائیل ندای مخالفان به گوش می رسد. ترامپ شاید با ایران کنار آید و دست ایران را از توسعه سلاح اتمی محترمانه دور کند در این حال صلح سراسری خاور میانه شدنی است و مردم ایران نیز دست از نفرت بر می دارند. ایرانیان درون مرز تجاربی از انقلاب اسلامی و نظام آن و جنگ و دوستی ها با عراق بدست آورده اند و برتر از آن از توسعه طلبی رژیم آگاهند. این تجارب و افزایش جمعیت باعث رفتن مردم به مصرف و تجارت است. اما ایرانیان درون طی همین سالهای بعد از انقلاب با فناوری ها آشنایی ها یافته اند.

به هر حال ایرانیان درون مرز امروز، سیاسی تراز دیروزند و دستگاه های اداری و نظامی و اطلاعاتی چندان گرایشی به زدوخوردهای بی ثمر

مقیّد به آموزش در اکثر انواع خود  
\*\*\*

چنین است دردمندی ما که تن به هر آشوب می سپاریم تا به انقلابی که دیر یازود به انتقام از همان انقلابیون می رود برسیم.

قبول کنیم کوروکری انقلابیون را. درک ایران امروز آسان هست و نیست. زیرا رهبر جمهوری اسلامی مردی که بیش از خمینی به این انقلاب اسلامی می نازید و می نازد به تضعیف می رود. وی که باور بر قدرت توسعه در برون مرز داشت اینک در عزای بازوان دراز خود در محور تهران، بغداد، دمشق و بیروت است. و در غزه و در یمن نفوذی نمی تواند داشته باشد. دوستی او با رئیس فدراسیون روسیه و چین به پادر هوایی می رود زیرا مثال نظام بشار اسد جلوی دست اوست. البته نه ایران سوریه است و نه خامنه ای قابل مقایسه با بشار فراری است.

دیگر نشانه ضعف، بیماری و سن بالائی است که به هر حال در محاسبه دشمنان درون و برون جایی دارد.

سوم، عامل اراده، معطوف به زدن صنایع هسته ای ایران از سوی نتانیاهو ست که در رابطه با آمدن ترامپ ممکن است به حساب طرح تغییرات در خاور میانه گذارده شود. زیرا:

در پانزدهم دسامبر ۲۰۲۴ ترامپ و نتانیاهو مذاکرات تلفنی بسیار طولانی داشتند که طی آن نتانیاهو طرفدار زدن صنایع هسته ای ایران بود و ترامپ جز این می گفت ولی اراده خود را آشکار نکرد.

سیاسی و کوری برفردای تروریستی به هر جنایت، رنگ ضرورت زدند پس برفتادند و پذیرفته اکثریت ها هم نشدند زیرا ترور کربه ترین پدیده شد. البته ابعاد و انواع ترور شناخته شده مردمان و قدرت های سیاسی دموکرات هم هست. و امروز **حذف دشمن از هوا** خود نوعی ترور است. و نیز ترور فکری ضد آزادی بیان است و به خفقان اجتماعی می رود.

مرز انسان و حیوان درنده، شناخته بسیاری نیست. ولی بنظر می رسد که در بسیاری از موارد مرزی وجود ندارد. زیرا تلاش اخلاقیون برای مهار غرایز به ناچیزی رفته است.

\*\*\*  
ماناچاریم و به حق باید به طبیعت رو کنیم که حامل تحول است و انعطاف در خود دارد.

تحول زورکی مورد علاقه بعضی از سیاسیون مستبد موضوع بحث ما نیست. **تحول ناگزیر** آن است که جامعه در اکثریت خود آستن آن باشد و فشارها را نپذیرد و به ضرورت ها تن دردهد. ضرورت هایی که در تضاد با زندگی و مزایای آن نباشد.

در اینجا مشکلی رو می کند با آنها که مایلند طی یک دوره مدیریت سیاسی یا طی یک عمر متوسط آدم ها به هر چه در سردارند برسند. و این شدنی نیست. و فهم آن به عامه جز از راه تعلیم و تربیت محال است.

گفتیم تعلیم و تربیت که کار مدارس است و مدرسان. نگفتیم رسانه ها که پرچمدار فروشتند و نه

انقلابیون تا انقلاب نکنند به اشتباه خود پی نمی برند. و بدتر از آن این که این جماعت هرگز به اشتباه خود اعتراف نمی کنند.

در عرف و خصلت انقلابی حق همیشه با آنها و خطا نزد دیگران است. اثبات این نکات شدنی است. تجارب تاریخی همه را در بردارد.

انقلاب همیشه به ترور و ترور همیشه به دیکتاتوری می رود. در جو انقلاب انتظار عدالت اجتماعی داشتن بیهوده است.

آن اصطلاح دینامیسم انقلاب برای توجیه بی عدالتی ها و غارت و کشتار و ناامنی های سراسری است.

و اگر انقلاب در ابعاد برون مرزی فعال یا متعهد باشد بی شک کار به جنگ می کشد. و البته انقلابیون آن جنگ را هم به حساب دینامیسم انقلاب می نهند. در حالیکه این پدیده عین دخالت است. و دخالت اجنبی در جو قبل از انقلاب نزد انقلابیون مردود است. پس انقلابیون با خود در تضادند.

دامنه بحث در باب حقانیت انقلاب وسیع است از سوی انقلابیون مشتاق به آن، ولی دنیای امروز طالب آن نیست. زیرا آب دره اوان کوبیدن است. زیرا دنیای امروز تجاربی در باب دموکراسی دارد که رفتن و رسیدن به آن زمان گیر است.

دنیای دموکرات فعلی دموکراسی را برای خود خواست و استعمار را نصیب دیگران کرد.

راه بر تروریسم وقتی گش. ده شد که مردم محروم، از ستیج استعمار به ستوه آمدند و ضمناً امکان انقلاب هم نداشتند و از سر جهل



و غلو در قدرت تشیع ندارند. زیرا حرمت دین در جنگ و ستیز با این و آن خلاصه نمی شود. پس مردم آرزومند آنند که دین ایران صلح و همزیستی ها باشد. ایرانیان برون مرزی که سالها در آرزوی محو قدرت مذهبیون بسر بردند اینک تجربه غرب را می بینند که حرمت کلیسا و شعائر ادیان را دارند و حرمت لائیسیته را نیز. بنابراین از خود می پرسند چرا ما قادر به این کار نیستیم؟ ایرانیان برون مرز رفته رفته رو به تحولی فکری دارند. و آن دسته که فرض را بر مبارزه نهاده اند اینک در تردیدند ولی در صددند به نوعی شریک در تحولات فردایی باشند. قدرت فرهنگ ساز ایرانیان ناچیز نیست ولی میل به سازمان دهی آنها در کسر است.

غرب و به ویژه آمریکا خوب دریافته اند که با همین نظام به معامله رفتن سود آوراست و بی درد سر تر.

به عبارت دیگر: معامله با نظام در اولویت هاست. و اصلاح نظام به عهده خود نظام و مردم ایران است. چنین و چنانی یکی دو گروه کار بیگانه نیست زیرا حمل بر دخالت می شود. اروپا و آمریکا بر سر معامله صلح آفرین با ایران اختلافی ندارند و بی شک متحدان چینی و روسی و کره ای ایران هم ایران را شریک تجاری می خواهند و نه متفق در تصمیمات جنگی و ایدئولوژیک.

دول غرب را بارسانه های غرب که موردی در کار و کسب اند نباید اشتباه کرد. اگر صدای مخالفتی در ایران به گوش رسید کمک و حمایت و به رسانه بردن آن کار دولت های بیگانه نیست. این شیوه به کل از دستور مبارزات دول در حذف است. پس کار ایران با ایرانیان است.

طی دوسه هفته اولین ماه سال نو ترامپ شاید اشاره ای به امور هسته ای ایران کند. زیرا مشاوران، پرزیدنت را در انتخاب دو شیوه

نظامی و اقتصادی مختار داشته اند. تا این لحظه مفسران در رسانه های معتبر راه حل نظامی را شدنی ولی خطرناک اعلام کرده اند زیرا پسماند آن قطع مذاکرات و احتمالا رفتن نظام اسلامی به انتقامی جنون آمیز خواهد بود.

اسرائیل نیز گرچه بر چندوچونی های قدرت اتمی ایران و مناطق مربوط به آن مسلط است در نهان بیمناک انتقام رژیم اسلامی است و می داند که بعید نیست رهبر، دست سپاه انقلاب را بر اساس اجازه ای که قانون اساسی به آن سپاه داده است باز بگذارد. در این صورت متحدان ایران هم آرام نخواهند نشست.

در حال انتخاب راه حل نظامی از سوی ترامپ و متحد وی نتانیاهو آغاز میمونی برای حکومت ترامپ دوم نیست و بی شک نتانیاهو نیز به سرنوشتی دردناک دچار می شود و اسرائیل با دشمنان نیرومندی رویارو خواهد شد.

\*\*\*

ترامپ که در مواردی چند وعده هایی صریح برای اولین روز

استقرار در کاخ سفید داده است بی شک در غرور است. ترامپ که فاتحه آزادی بیان را به بهانه ووکسیم در تهدید نهاده است بی شک در غرور است. ترامپ که کانادا و مکزیک را به تهدید برده است بی شک در غرور خام است. ترامپ که همه را برای آمریکای می خواهد و هیچ به دیگران اعتنا ندارد در غرور خام است. اما ترامپ ترمزی هوشمند برای منافع خود دارد به نام ایلان ماسک.

\*\*\*

ایران خامنه ای در کسر میلیاردهای برای هزینه های جاری. این واقعیت را به تکرار می شنویم و می خوانیم. و آمریکا و اروپا نیز کفگیرشان به ته دیگ خورده است و بدهکارهایی بی سابقه هستند در ارقام. آیا جنگ با ایران به آنها امکان دست نهادن بر ثروت دیگران می دهد. ایرانیان و نظام فعلی نیز قادرند در صورت اتحاد غرب علیه یک نظام به سیم آخر زنند

آنچه عقاب های آمریکا در سر دارند زدن است. آنچه ترامپ

می جوید بردن است. زیرا وی در تاریخ آمریکا امروز پدیده ای است ولی فردا را کسی نخوانده است.

ایران اگر دست از توسعه طلبی بردارد ظرف چندسال قدرتی اقتصادی در منطقه خواهد شد. باید به این کشور فرصتی داد تا مردم، نظام را به تعدیل برند.

ضمناً ایران طی یک قرن گذشته در کار صنعتی شدن است. زیرا استعداد و ابزار و امکانات آن را دارد. و دست بردار آن نیست. بیک دلیل ساده کم آبی که کشاورزی را در محدودیت نهاده است و جمعیت بالای امروزی بر آن آگاه است نسل جوان به درک فناوری ها رفته و ضامن گسترش آن آرمان صرف نظر نشدنی است. امروز شمار زیاد کارگاه ها در بخش خصوصی خبر از فرادهای رشد می دهد.



# ۲- ترامپ - ایران - ماسک «کاوش»

## ترامپ - ایران

نظام ایران ولایی «سر به هوا» می رود. کشتیهای آن فرسوده بخود، سردرگریان، بازیچه دست سپاهیان زبل، سودجو، بسیار جاه طلب است. دیروز ملامت می کردند برنظام پادشاهی که متحد غرب و متعهد آمریکاست. و امروز که برسریر قدرت اند آویخته به روسیه پوتین، چسبیده به طناب رنگین چین و کره شمالی اند. آن استقلال عمل ادعایی دودش و به هوا رفت. و بادست های بریده از سوریه و لبنان و حمس و حوثی های یمنی نظام درخود تپیده می رود. اینک ترامپ نیامده جا زده اند. ویزشکیان را به سرعت به درگاه پوتین میفرستند تا به عقد قراردادی استراتژیک و مبادله اطلاعاتی امنیتی تن در دهند که این قرارداد جز به درد خاطر جمعی و آسوده خاطر چندروز بیشتر برای رهبر نمی خورد.

هیچ ملامت بر عقد قرارداد نیست که رسمی نزد دولت ها است. اما نظامی که در همزیستی با مردم خود نیست یقین پیوسته از یاب سیاست خارجی در شکست است که شاهدیم بر آن طی دهه های دیروزی.

دیروزها بردخالت بیگانه درامور ایران معترض بودند آنهم در لحنی پراز مبالغه. و به محض سوار شدن بر خر مراد اشتغالی جز دخالت در امور عراق و سوریه و لبنان و یمن و غزه ندارند و نگذریم از موش کشی ها در امور بسیاری از دول ضعیف تر از خود آنها.

می نازیدند به استیلا بر مواضعی مهم در سراسر خاورمیانه به مدد

سازمان یافته ترین تروریسم درسیما و صورت و حقانیت ایدئولوژی های سرهم بافته ای که جاذب جوانان سردرگم بود و بهانه به دست به اصطلاح روشنفکران می داد. اما در عمل این سازمان ها به نخ بودجه هایی کلان و حماسه بافی های سرداران خودستا آویزان بودند. و دیدیم که با حذف رهبران این سازمان ها کل سازمانها به نابودی رفت. و هیچ گونه مقابله و مقاومت پدید نیامد. بی شک نقص بزرگی در اساس این سازمان ها وجود داشته است که کبر و غرور نشسته در دروغ آنها، مانع مقاومت ها شده و امروز خود رسوای خودند و اینک ایران در معرض فشارهای تازه تری است از سوی پرزیدنت آمریکا و مردم در چکنم ها...

این بار ایران بارتیس جمهور آمریکایی روبروست که در تفاوت بسیار است با آن یکی که در دوراول ریاست خود برای مصالحه با ایران حاضر بود برود به تهران و راه نیافت پس امضای آمریکا را از پای قرارداد ۲۰۱۵ (برجام) برگرفت و ایران رفت به بحران ها تا به امروز. ترامپ رئیس جمهوری است فعلا در حد اکثر انتقام جویی علیه آنها که او را زدند و بایدن را نواختند.

ایرانیان با او نشدند اما بی او هم کاری از پیش نبردند. و امروز ترامپ که از خشم نتانیاهو در عذاب است به او که آماده نابود کردن صنایع هسته ای ایران است در نصیحت هاست که شش ماهی برای راه یافتن به مذاکره ها لازم است و بعد نوبت رفتن به تندی هاست. و این شش ماه ضرورتی دارد تا ترامپ با روسیه و اوکراین به گفتگو رود و برسد به روسیه ای که ایران را در اتحاد

استراتژیک تازه ای با خود دارد به اضافه همکاری های امنیتی. نتانیاهو نصرالله لبنانی حزب اللهی را چنان زد که بعید است این حزب کمر راست کند. و لبنان می رود به دست ارتش لبنان و بر خودار می شود از حمایت غرب.

اما ترکیه بیدار سیاست غرب، هم بشاراسد و قبیلله اورازد در عین اتحاد با ایران. پس ایران در خروج از عراق دیگر نه راه به سوریه دارد نه به لبنان و نیز نه قادر به ملامسه با حماس است و نه حوثی ها.

ترامپ روزی گفت: سوریه را ترکیه مدیریت می کند و لبنان را فرانسوی ها. پس کم و کسری ها می افتد به دست قطر و سعودی ها آیا نظام ایران با آمریکای کنار آمده با روسیه به نوعی معامله بر سر صنایع هسته ای می روند؟ خواهیم دید.

نظام ایران ممکن است به کمک دادن برای بازسازی غزه و حتی سوریه برود ولی بعید است این نظام بتواند اعتماد دول عرب مسلمان و غرب را دروضع حاضر جلب کند. فعلا ایران مقبولیت ندارد.

ترامپ در عجله هاست. او سه چهار سال وقت دارد. و مخالفان او با وجود ضعفی که دارند در وقت کشی ها موفق می شوند. اما همین مخالفان در کار ایران راه بند او نمی شوند زیرا نظام ایران در کسر اعتماد و عدم محبوبیت هاست. و ترامپ شلاق کش خواهد رفت در کار ایران، مگر آن که نظام ایران تن به هرشرطی بدهد و البته نظامی که تن به هرشرطی بدهد به مخالفان خود فرصت می دهد تا به قدرت برسند.

ایران امروز ایران دیروز نیست.

دیروز مردم می گفتند: «یاعلی کمم کن» و امروز می گویند: «یا علی غرقش کن». منمهم روش. و این عین بن فرهنگ مبارزاتی ما در این گذار است.

نظام ایران در برابر سه مشکل قرار گرفته است:  
- از سوی مردم متقاضی  
- از سوی آمریکای ناراضی  
- از سوی اسرائیل عجول.

هیچیک از این سه مدعی قصد براندازی ندارند. زیرا این نظام ایران را، در حال حاضر پاکسازی و عقیم کرده اند.

- ترامپ به معامله معتقد است اسرائیل بدون موافقت ترامپ به هیچ امر اقدام نمی کند.

اما بعضی از محافل بر آنند که در میان سران سپاه هستند موشک هایی که با گربه ها در ملامسه اند پس شاید مؤثر افتند. و دیگر آن که می گویند نظام هنوز جانشینی ندارد.

که شاید این فرض شایعه باشد از سوی خودشانی ها. \*\*\*  
باید ترامپ و نتانیاهو را از نو شناخت. زیرا علیرغم قدرت بی سابقه این پرزیدنت و آن نخست وزیر جنگی، در غرب صداهایی به گوش می رسد که این دو مرد سیاسی آنقدرها هم که می نویسند و می گویند در قدرت نیستند. به دلایل زیر:  
۱- رسانه های معتبر در آمریکا ترامپ را به صفاتی متهم کرده اند که بی شک این مرد پر مشغله و پرادعا را به نوعی احتیاط می برند  
۲- ترامپ باوری دارد برالوهیت خود و کاردینالی که او را به سوگندبرد درانتها از حیرت حرف زد و مردم دریافتند که کلیسا در اعتماد به او نیست و دیدیم که



ترامپ بعد از سوگند به او اطمینانی داد.

۳- سیاسیون در آمریکا می گویند ازیدران بنیانگذار بسیار دیده و شنیده اند و ازین یکی...

۴- درجراید آمریکا به ترامپ القاب **سلطان، گروگیر، شیطان بچه، ناقلا** داده و نوشته اند.

۵- دراروپای متحد ترامپ را به دوراز دموکراسی می بینند. حتی نوشته اند ازاین بیعد « غرب بس غرب» زیرا ترامپ درپی کاسبی و یکه ستایی است و نیز مردی تفرقه انداز و درسیاست **شومن** است و دشمن آزادی بیان...

وهمان کاردینال از او شباهنگی غم زا ساخت که ندا به بدی و هول می دهد. و بجز اینها ترامپ مردی خسته و سالمند است.

۶- در میان مخالفان او حرف های استفن بنون علیه او شنیدنی است. S.Bennon کسی است که ترامپ را در دوراول به قدرت برد و امروز می گوید:

ترامپ وحدت شکن است و ایلان ماسک شیطانی است لئیم.

همو می گوید ترامپ بیمار است ۷- هم اکنون مکزیک خود را آماده پذیرائی مهاجران اخراجی می کند. و در تدارک دلجوئی از آنهاست. و پاناما فریاد می زند که ترعه پاناما متعلق به کشور پاناما است و مکزیک معترض است براین که ترامپ به خلیج مکزیک نام دیگری دهد و به قول مردمان به جهان گزائی رود.

باید همه را شنید. باید «هرگز نشنیده ها» را هم شنید زیرا: شناختن ترامپ، آمریکا شناسی هم هست.

ترامپ در جاده های سنگلاخی می رود. نباید بر توفیق صد درصدی یک رهبر ملت به فکر کرد زیرا هر روز جهان سیاست با فردای آن در تفاوت هاست.

دوماه پیش کسی بر سقوط بشار اسد و پیش از آن بر سقوط حزب الله و آشتی با حماس بسیار متفاوت از دیروز، فکر نمی کرد.

مهم بیداری است یعنی آگاهی بر تغییر و تحولات مهم آمادگی



رؤیایی «ریایی» خود کرد و او را برد و به تخت نشاند و امروز شاهد گفت و گو بر کار همویند همراه دل شوره ها.

برنامه ترامپ در یک کلمه پس نشانیدن چین از بازارها خلاصه می شود. زیرا آمریکا رقیب دیگری در سراسر جهان جز چین ندارد. و چین رفتنی نیست که با یک مقاوله نامه پس نشیند که طبع قدرت چین آن گونه است که: اگر اینجا و در یک مورد به رقیب امتیاز دهد و پس نشیند قطعاً در چند مورد دیگر در برتری ها و توفیق است.

گفته می شود که چین تاجراست و بس و کسی هنوز با چین به جنگ نرفته تا قدرت رزمی این کشور شناخته شود. چین قدرتی در جمعیت میلیاردی خود دارد که از آن حرف زده نمی شود. و چین و هند و برزیل اگر در همفکری ها هستند نازکانه ریشه ای در قدرت جمعیتی خود هم دارند.

ترامپ در چند جبهه فعلاً در ادعاهاست.

خیال ترامپ اینک بابت خاورمیانه آسوده است زیرا: ایران دستش از توسعه گرایي ها در لبنان و سوریه قطع شد. و ظرف پنج شش ماه آینده بی رفتن به جنگ دیگر مناطق نا آرام به آرامش خواهند رفت. و اگر در مواردی مذاکره راه به پیمان ها ندهد مثل مورد حوثی ها در یمن شمالی دخالت به مدد جنگ یک شبه راهگشاست.

در مورد کانادا ترامپ بعد از بلوف: تبدیل این کشور به پنجاه و یکمین ایالت آمریکا به مدد مذاکره در باب تعرفه گمرکی به توافق ها خواهند رفت.

در مورد دانمارک - گروئتلند هدف ترامپ رسیدن به امضای قرارداد هایی است تا مواد اولیه معدنی موجود در دانمارک راه به توسعه صنایع آمریکا دهد تا بهای کالا ساخته شده قابل تصرف بازارها بشود.

در مورد پاناما ترامپ مایل به تخفیف ویژه ای است در نرخ عبور کشتی های آمریکایی از ترعه یا کانال پاناما. و نه تسخیر و تملک

جافتاد. ولی برنامه ای که تحقق این دوشعار را ضامن باشد بدست کسی نرسید. بیاد آریم که ترامپ در اتهامات بود و مهمترین آن مشارکت در حمله مریدان او به کاپیتول بود. اما قدرت رویاگرایی تبلیغات و در ماندگی های بایدن از بابت جنگ آفرینی وی در خاور نزدیک به دست مریداو ناتانیا هو و در اوکراین بدست اروپای سردرگم و تبلیغات ضد پوتین متجاوز به اوکراین و بدهکاری دولت مردم را برد بر این که ترامپ را در سیمایی «رها بخش» و «منجی» و امان آفرین تجسم کنند و ترامپ بایدن را سپرد به لقب « بدترین رئیس جمهور آمریکا» در معنایی که همه بد بودند و این یکی که بایدن است بدترین است.

در جو پایان یکی و آمدن دیگری هیچکس به دفاع از بایدن رفتنی و حمله به غلو ترامپ لب تر نکرد و نوشت. مگر نیویورک تایمز که از قدیم یعنی از دوراول ریاست جمهوری ترامپ با طرز فکر وی در مبارزه ای روزانه و در هر شماره بود. مع هذا حتی نیویورک تایمز هم از « بایدنی که می رفت به پایان خود» دفاعی نکرد.

پس در فضایی بی رقیب ترامپ جمهوری خواهان را آبتن فردای

است بر جنبیدن به وقت و یقین بر تحولات ناگزیر.

نظام ولایت فقیهه با این سئوال روبروست که چگونه با آمریکای ترامپ به معامله رود و به خطر زدایی از یاب اسرائیل برسد؟ چون قصد تعدیل ندارد. به خرید موشک ها از چین رفته است و می رود. و این موشک ها از همان نوع است که چین به پوتین فروخت و در اوکراین مصرف شد.

البته معلوم نیست که این نظام در تدارک جنگیدن هاست یا در نمایشی از قدرتی خیالی.

## ترامپ - ماسک

رئیس جمهور آمریکا آقای دانلد ترامپ نشسته در قدرت و جهنده در غریزه طبیعی خویش است. اما قدرت او این بار بر آمده از حجم استثنایی آراء هموطنان اوست که به یک دوشعار جاه طلبانه ایشان دل بستند و به فشار تبلیغات انتخاباتی نامزد ریاست جمهوری سر سپردند. دو شعار اصلی آقای ترامپ عبارت بود از:

۱- اول آمریکا یا به عبارتی آمریکا اول.

۲- بزرگ بداریم آمریکارا. هر دو شعار در آمریکا نزد مریدان

پاناما. زیرا نرخ فعلی بالاست و آمریکا در رقابت با چین توفیق ندارد. ضمناً چین در حداکثر سودبری از پاناما است.

در مورد اروپا ترامپ در دور اول از ناتو بانومیدی حرف می زد و این بار در تقویت آن می کوشد... تا وقتی که اروپا تکلیف خود را در رابطه با روسیه از طریق قوی ساختن همه جانبه، خود را در معرض خطر تجاوز روسیه حس نکند در این مورد ترامپ باتک تک کشورهای اروپا به مذاکره و قرارها خواهد رفت تا اروپای متحد دارای اکثریتی لازم و قادر به مقابله با روسیه شود یا اروپای متحد از هم بپاشد.

در مورد روسیه ترامپ از دو طریق:

۱- تقویت نظامی اروپا

۲- مذاکره با کرملین

به هدف بازاریابی ها مایل است برسد. البته روسیه استعداد معامله را برای امنیت خود دارد.

در مورد ایران ترامپ بعید است به ملامت های ایدئولوژیک با ایران اسلامی رود چنانکه اسرائیل و اروپا کردند. اما ترامپ که نظر به معادن افغانستان و تریاک دارد مایل است به ایران بفهماند که اتحاد همه جانبه بادوکشور چین و روسیه به سود نیست و اگر ایران از سوساوس توسعه طلبی دور شود و رفتن به تولید بمب اتمی به مدد نفت و جمعیت ۹۰ میلیونی تبدیل می شود به قدرتی بزرگ و آبرومند و شایسته تاریخ خود. زیرا ترامپ استقلال طلبی و قدرت فرهنگی ایران را می داند ولی قدرتی که منحصر «تحت اراده» سپاه پاسداران که ضامن ارزش های انقلاب اسلامی شود را تحمل نمی کند. البته به جنگ با آن نمی رود ولی راه را برای توجیه فشارها باز می دارد.

ایران به تشییع خود حق دارد ببالد ولی ایران بارها تغییر مذهب هم داده است. پس نباید فکر کرد که به مدد یک طرز تفکر ویژه می توان ایران را در جمع ملل دنیا جاداد که اگر دین و مذهب



ترامپ را هوشمند لقب دهد. بعید نیست که نقش آقای ایلان ماسک در دو کلمه تدارک و آماده سازی برای طرح های پر شمار ترامپ خلاصه شود و درین حال هر دو در همدستی هایند.

بعد از چند هفته غلتیدن درهول وهراس مردم به مدد رسانه های معتبر از ترامپ به عنوان کسی که واجد هنر رفتن به معامله وهمگرایی ها با طرف های تجاری دور و نزدیک را دارد حرف می زنند گروه های مذاکره کننده امور ترامپ مسلماً از پرورده ترین هایند. باید دانست آنچه ترامپ به آنها می گوید با آنچه ما درجراید سطحی نویسی می خوانیم در تفاوت هایند.

در حقیقت ترامپ از رسانه ها استفاده ابزاری می کند. بدیهی است که وی با مردم سیاسی حرف می زند حتی در حداقل جنبه رفتاری خود سیاسی عمل می کند، تا غرور ملی را تروتازه در جو داشته باشد اما بهنگام مذاکره با برجسته ترین بازرگانان وی تاجری است محیل و مسلط بر فنون تجارت و مسلح بر فنون روانشناسی.

\*\*\*

ترامپ در نگاه مردمان ، خانواده دوست است و کلاتر خانواده ، به شرطی که هر فرد وابسته به او حد شناس باشد از هر حثیت و دیگر آن که برآیند مشارکت او منتهی شود به یک ارزش اضافی.

در همین حال بعضی از افراد قبیلۀ او در نوعی نارضایتی از باب مرز قدرت اخلاقی وی به سر برده و می برند.

ایلان ماسک نزدیک ترین به او در این خط نیست. وی قبل از این که از او بپرسند خود به جواب ها می رود و رنگ پنهان گرایی ندارد. معهدا ایلان ماسک خود حد سئوالات را از قبل تعیین می کند تا طرف در کار سئوال درماند.

\*\*\*

آیا دنیا روزی زوج ترامپ-ماسک را چنان که باید خواهد شناخت؟

کرده است به توفیق مبارزات انتخاباتی ترامپ به این معناست که خط ترامپ مشوق اهداف ماسک است. یعنی ترامپ فضایی ایجاد می کند که ماسک می تواند در آن کار کند و به اهداف خود رسد اما نشانه هایی بر دخالت ماسک در امور کشورها دیده شده که باب طبع سیاستمداران محافظه کار و سرمایه داران سنت گرا نیست. بویژه نزد اروپائیان.

روش این دو در حرف و سخن بوی سرمایه داری منتهی به امپریالیسم به مشام جامعه شناسان رسانده است و من دیدم که بعضی از آنها نقل می کنند از لنین که گفت و نوشت: «امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری است.» این ها همه به هاله ای می ماند گرد سیمای این دو شخصیت امروزی آمریکا که: هیچ نشریه ای نمی تواند از آنها ننویسد و هیچ رادیو و تلویزیونی از آنها نگوید و تصاویرشان را به تماشا نهد.

ترامپ روزی گفت : ماسک هوشمندترین است و نظیر او را کم داریم. اما من ندیدم کسی

و سیاست پیوسته در رابطه و ملاحظات باهم باشند ضامن صلح و امنیت اند. حتی اگر هدف ایران توسعه تشییع باشد در همه جا این هدف بدست سازمان هایی مثل سپاه پاسداران شدنی نیست زیرا این سازمان نقطه ضعف است. ایران باید دریابد که توسعه طلبی به مدد ایدئولوژی دوروزی شدنی است مثل آنچه در شوروی ظهور کرد ولی سرانجامی ندارد.

ترامپ و ماسک در چه کارند؟

هنوز معلوم ما نیست که اتحاد این دو شخصیت متفاوت و فعلاً متحد بر چه پایه است و از کدام طرز فکر نشأت گرفته است؟

ترامپ سیاسی است و ماسک سرمایه دار. اما اگر ماسک به عضویت در دولت ترامپ می رود بی شک فصل مشترکی پیدا می کنند که همانا سیاست است. پس سیاستی تازه برای آمریکایی دیگر. و اگر ماسک به عضویت دولت ترامپ در نیاید لابد هر کس به راه خود می روند و مترصد هم و در حمایت هم.

این که ماسک کمک مالی مهمی



# بچه ها آی بچه ها

## ننه برفی (قسمت دوم)

از عباس یمنی شریف

بچه ها درود

در شماره گذشته قسمت اول ننه برفی اثر دکتر کاظم ودیعی را خواندید. حالا قسمت دوم آن را بخوانید:

برف میاد، برف میاد  
اوپرف صدای حرف میاد  
سرُ باش، سایه رُباش  
سایه روی دیوارُ باش  
سگشون وق می کنه  
بچه شون نق می زنه  
بچه که ونگ ونگ بکنه  
پُر بخوره دیر بخوابه  
دل ننه شو تنگ می کنه  
بچه های نازنین، شب سیاه می خوابن  
روز روشنا بیدارن  
سفید و سیاه مثل روز و شب بجنگن  
حالا شب تار برف اومده  
برف اگر سفیدیه  
سفیدی هم شکوم داره

بچه ها شادی کنید، برف میاد برف میاد  
برف اومده سه کله گرفته راه گله نشسته توی پله  
خدا به دور چه سوزی ده روز بعد چله  
درو پیش کن ننه جون منقلو آتیش کن ننه جون  
سرپیری دیگه من طاقت سرما ندارم  
تاب خوابیدن زیر این لحاف یک لا ندارم  
خدا را شکر که امشب  
اگر که سرد سوزه  
دیگه بچه ها لااکنید  
خورشیدرو پبالا  
بچه ها لااکنید  
لافتونو سر بکشید  
نور که پیاشه خورشید  
شب شب بی قراریه  
تا دم صبح، سفید و سیاه می جنگن  
صبح اگر سفیدیه  
بچه ها شادی کنید

## معرفی ماه های

### سال به زبان شعر

بچه ها، این شعر را از برکنید.  
با از بر کردن این شعر همیشه  
به یاد خواهید داشت که:  
درختان در هر ماه، چه میوه هائی  
به بار می آورند و وضع هوا  
چگونه است.

فروردین ماه گلها  
دنیا دارد تماشا

اردیبهشت از سبزه  
زیبا می گردد صحرا

خرداد آرد پیایی  
میوه های گوارا

...

تیر آرد با خود گرما  
گرمک می گردد پیدا

مرداد از هندوانه  
پر می شود همه جا

شهریور آید انگور  
با خوشه های زیبا

...

مهر آرد برگ ریزان  
کم کم می بارد باران

آبان انار رنگین  
آویزد از درختان

آذر به و خرمالو  
پیدا شود فراوان

...

دی پرتقال و لیمو  
آید خوش رنگ و خوش بو

بهمن برف و یخ بندان  
آید با سوز از هر سو

اسفند آید بنفشه  
سبزه دمد لب جو



## عصر سرد

By Thomas Paine

وبسیاری از مردان نیک روزگار سالیان دراز پیش از او وعظ شده و تعلیمات او چیزی بر آنها نمی‌افزاید.

عیسی مسیح هیچ چیزی دربارهٔ خودش، تولدش، پدر و مادرش و مسائل دیگر گزارش نکرده است. حتی یک سطر از کتاب موسوم به «عهد جدید» نوشتهٔ او نیست. سرگذشت او تماماً نوشته و اثر دیگران است. به همین ترتیب گزارش تجدید حیات و عروج او مکمل ضروری برای میلاد اوست. تاریخ نویسانی که او را به طریقهٔ فوق طبیعی به دنیا آوردند، ناچار بودند او را به همان شیوه از دنیا ببرند و گرنه بخش نخست آن از شکل می‌افتاد.

ترفند بی پایه و اساسی که دربارهٔ آخر زندگی عیسی گفته شده و از بخش نخست او شگفت انگیز تر است. بخش نخست یعنی آبتستی معجز آسا چیزی نبود که مورد پذیرش عام قرار گیرد؛ اما گویندگان این بخش داستان - با وجود عدم اعتبار - این امتیاز را داشتند که کسی نمی‌توانست دربارهٔ آن تحقیق و بازرسی کند. آنان فکر نمی‌کردند کسی ادعای اثبات گفته‌هایشان را داشته باشد. زیرا این چیزی نبود که بتوان آن را ثابت کرد و حتی خود شخص مرده از قبر و صعودش در هوا - آنچه از شواهد برمی‌آید - چیزی کاملاً متمایز از آبتستی غیررؤیت بچه‌ای در زهدان است. تجدید حیات و بالارفتن در هوا - به فرض اینکه اتفاق افتاده باشد - مانند بادکنکی که به هوا می‌رود یا خورشید در وسط روز، نیاز به پذیرش عام و شواهد عینی حداقل اهالی اورشلیم دارد. اگر قرار است چیزی را همه باور کنند، نیاز به شواهد و مدارکی دارد که برای همه به طور یکسان قابل قبول باشد. همچنانکه رؤیت مردم در بخش دوم می‌توانست تنها شاهدهی باشد در تأیید و اثبات بخش اول. اما از آنجا که مدرک قابل قبولی ارائه نشده سرتاسر داستان از اعتبار می‌افتد. اما در عوض گروه کوچکی مرکب از هشت یا نه نفر، با معرفی خود به عنوان وکیل همه مردم جهان، گفته‌اند که آن را دیده‌اند و بقیه مردم را فراخواندند که آن را بپذیرند. اما ظاهراً توماس (Thomas) تجدید حیات را باور نداشته و همچنان که گفته‌اند او چیزی را

بر اساس گزارش‌ها با صدها نفر [آمیزش کرد. بنابراین حکایت عیسی چیز نو، حیرت انگیز یا حتی وقیحی نبوده و با افکار آنان که اسطوره پرست یا مشرک خوانده می‌شدند و آن افسانه‌ها را باور داشتند، سازگار بوده است. یهودیان که صرفاً به خدای واحد رو آورده و همواره اساطیر شرک آمیز را رد کرده بودند، هرگز افسانهٔ عیسی را باور نکردند.

باعث شگفتی است وقتی که می‌بینیم مبانی نظری آنچه مسیحیت نامیده می‌شود به دنبال اسطوره‌های مشرک به وجود آمده است. ادعای اینکه پایه‌گذار مشهور مسیحیت، زادهٔ آسمان است، نمونه برداری مستقیمی است از اساطیر باستانی. تثلیث خدایان چیزی نیست جز کاهش تکثیر تعداد خدایان دردین‌های چند خدائی که گاهی تا بیست یاسی هزار می‌رسید.

تندیس مریم جانشین تندیس دینای افسوس شد. به مقام خدایی رساندن قهرمانان تبدیل به قدیس خواندن عده‌ای شد. اساطیر باوران برای هر چیزی خدایی داشتند، باورمندان مسیحی هم برای هر چیزی قدیسی دارند. کلیسا از قدیسان پر شده، همچنان که پرستشگاه پانتئون رم از خدایان پر بود. بنابراین رُم جایگاه هردو بود. مبانی نظری مسیحیت با بت پرستی اسطوره باوران باستانی تفاوت اندکی دارد و هردو به منظور انطباق قدرت و درآمد به وجود آمده‌اند و این به عهدهٔ برهان و فلسفه‌ای است که این فریب و تزویر را براندازد.

## فصل سوم

### دربارهٔ شخصیت و سرگذشت عیسی مسیح

آنچه تا اینجا گفته نشده، می‌توان - بدون کوچکترین بی‌حرمتی - به شخصیت «حقیقی» عیسی مسیح پرداخت. او مردی شریف و مهربان بود. اصول اخلاقی که او موعظه می‌کرد و به کار می‌بست، از بهترین نوع نیکوکاری است. با این همه روش‌های اخلاقی مشابهی به وسیلهٔ کنفوسیوس و بعضی از فیلسوفان، حتی کواکرها

آن هنگام که موسی به فرزندان اسرائیل گفت که دولوح «فرمان‌ها» را از دست خدا دریافت کرده است، آنان مجبور نبودند آن را باور کنند، زیرا آنها منبع دیگری جز گفته‌های او نداشتند. همچنانکه من نیز مأخذ دیگری جز نوشته‌های بعضی از تاریخ نویسان که به من چنین گفته‌اند، در دست ندارم. تازه در خود فرمان‌ها نشانه‌ای از الوهیت نیست. این فرمان‌ها محتوی پاره‌ای از پند و اندرزهای خوب است همچنان که هر قانون‌گذار واجد شرایطی می‌تواند چنین نکاتی را ارائه دهد بدون توسل به دخالت منشأ غیر دنیوی.

هنگامی که به من می‌گویند قرآن در آسمان نوشته شده و به وسیلهٔ فرشته‌ای برای محمد آورده شده است. مدرک این گزارش - مانند موضوع پیشین - همان «شایعه» و منابع دست دوم است. من فرشته‌ای ندیده‌ام، پس حق دارم آن را باور نکنم.

وقتی به من می‌گویند زنی به نام «مریم باکره» گفت بدون آمیزش با مردی، کودکی به دنیا آورد و شوهر آیندهٔ او گفت که فرشته‌ای به او چنین گفته است، من حق دارم آن را باور کنم یا نکنم. این رویداد به مدرک و شاهد قوی‌تری بیش از حرف خشک و خالی نیاز دارد. برای اینکه ما نه از مریم و نه از یوسف نوشته‌ای در دست داریم. فقط دیگران گزارش کرده‌اند که «آنان چنین گفته‌اند». پس این حرف شایعه روی شایعه است و من اعتقاد خود را بر چنین مدرک هائی قرار نمی‌دهم.

به هر حال برای ما مشکل نیست دریابیم چرا به افسانهٔ عیسی مسیح و پسر خدا بودن او این همه تأکید شده است. او در زمانی زاده شد که اساطیر (میتولوژی) مشرکان در جهان هنوز رایج و شایع بوده و آن افسانه‌ها اذهان مردم را آمادهٔ پذیرش چنین داستانی می‌کرد. تقریباً همهٔ مردان زبردستی که در زمان اساطیر چند خدائی زندگی کرده‌اند به عنوان پسران بعضی از خدایان شهرت داشته‌اند. در آن زمان چیز نوظهوری نبوده که مردی آسمانی به وجود آید زیرا آمیزش خدایان با زنان در آن دوران امری آشنا به افکار عمومی بوده است. ژوپیتر





که به چشم نمی دید و بادیست لمس نمی کرد ، باور نداشت. این دلیل برای من غیر قابل قبول است. بنابراین نه من، و نه کسان دیگر مانند توماس نخواهیم پذیرفت.

تلاش بیهوده ای است که این موضوع را دست کم گرفت یا پنهان کرد. تا آنجا که داستان مربوط به بخش فوق طبیعی مربوط می شود مُهر جعل و سوء استفاده بر آن خورده است. برای ما غیر ممکن است بدانیم نویسنده این داستان ها که بوده است، همچنان که نمی توانیم مطمئن باشیم راوی کتاب هایی که نامی بر آنها گذاشته، همان کسان بوده اند. بهترین شاهد زنده راجع به این ماجرا یهودیاند. اینان بطور منظم بازماندگان مردمی هستند که در زمان تجدید حیات و عروج ، زندگی می کرده اند و می گویند «این حقیقت ندارد». البته این با نظر من در تضاد کامل است که به گفته یهودیان برای نشان دادن حقیقت داستان استناد کرد. این بمنزله آن است که کسی بگوید که من حقیقت آنچه را که گفته ام، ثابت خواهم کرد و به گفته کسانی ارجاع دهد که می گویند آن جعلی است.

در این که شخصی به نام عیسی مسیح وجود داشته و مصلوب شده و این که این نوع اعدام معمول آن روزگار بوده، از لحاظ تاریخی مطلقاً در محدوده احتمالات است. اودرباره اخلاقیات عالی و برابری انسان ها موعظه می کرد. از سوی دیگر او علیه فساد و مال اندوزی خاخام های یهودی وعظ می کرد و همین موضوع باعث نفرت و انتقام جویی روحانیت یهود شد. اتهامی که روحانیون یهودی بر او وارد کردند ، فتنه انگیزی و توطئه علیه حکمفرمایان رومی بود که خود یهودیان مطیع و دست نشانده آنان بودند. ضمناً بعید نیست که حکومت رومیان نیز درخفا، مانند روحانیون یهودی، نگران تعالیم و آموزه های او بودند. همچنین بعید نیست قصد عیسی مسیح رهایی قوم یهود از قید اسارت رومیان بوده است. به هر حال بین این دو، این مصلح پارسا و انقلابی زندگی در اس خود را زدست داد.

## فصل چهارم خاستگاه مسیحیت

این گزارش ساده واقعت همراه با مطالب دیگری که قصد یادآوری آن را دارم، عبارت از این است که افسانه پردازان مسیحی که خود را کلیسای مسیحیت می

نامند و آن را بر اساس داستانهای ساختگی خود بنا کرده اند، پوچی و گزافه گویی شان چیزی فراتر از اساطیر باستانی نیست. در اساطیر باستانی آمده است که نژادی از گول ها به جنگ ژوپیتز برخاستند. یکی از آنها صد تخته سنگ به یکباره به سوی او پرتاب کرد. ژوپیتز او را با تندر شکست داد و زیر کوه زندانی کرد. هرگاه گول می جنبد، کوه آتش فشان فوران می کند. به سادگی می توان دید که آتش فشان بودن این کوه دلالت بر چنین افسانه پردازان شده است و افسانه با شرایط کوه مطابقت دارد.

اسطوره پردازان مسیحی می گویند شیطانان علیه قادر متعال جنگی به راه انداخت و شکست خورد و در نتیجه در گودالی- نه در زیر کوه- محبوس شد. به آسانی می توان دریافت که افسانه نخست پایه داستان دوم است. زیرا افسانه ژوپیتز و گول ها چند سال پیش از حکایت شیطان گفته شده است.

بنابراین اسطوره پردازان باستانی و مسیحی تفاوت اندکی با یکدیگر دارند. اما افسانه پردازان متأخر چاره ای اندیشیدند که موضوع را ادامه دهند. آنان موفق شده اند که بخش باور نکردنی داستان عیسی مسیح را با اصل داستان کوه اتنا ربط دهند. برای این که همه بخش های داستان را با یکدیگر جمع کنند، به سنتهای یهودیان متوسل شدند. بنابراین بخشی از اساطیر مسیحی بر اساس اساطیر باستانی و بخشی دیگر بر پایه اساطیر یهودی ساخته شده است.

اسطوره پردازان مسیحی بعد از زندانی کردن شیطان در گودال ، ناچار بودند او را دوباره بیرون بیاورند و افسانه را ادامه دهند. بعداً او به شکل مار از باغ عدن سر در آورده و باین ریخت و قیافه

ادامه دارد



# خائنین و خادمین ایران



شد به حدی که چشمانش پر خون گردیده و رحم و شفقتی در حرکاتش دیده نمی شد. و گاهی نیز کلمات بسیار زشت و رکیک بکار می برد. یکی از عادات او این بود که در موقع عصبانیت اگر مخاطبش یک روحانی یا یک مقام مملکتی بود فرمان می داد کلاه یا عمامه طرف را از سرش برداشته بیرون بیندازند.

دیگر از اقداماتی که در زمان صدارتش انجام داد و باعث شکایت گردید بکار گماشتن اقوام و خویشان خود و دادن شغل های بزرگ به آنها بود. در مدت زمامداریش رجال دولت چندین بار به محمدشاه تذکر دادند که امور مملکت رو به خرابی است ولی این اظهارات کوچکترین تأثیری بر محمدشاه نمی گذاشت. محمدشاه حتی شکایات واصله را به میرزا آقاسی می داد و او هم از شکایت کنندگان انتقام می گرفت. برای نمونه وقتی است که در سال ۱۲۶۱ قمری تعدادی از رجال مملکت مثل میرزا آقاخان نوری و ملک قاسم میرزا قصد داشتند منوچهر خان معتمدالدوله را از اصفهان آورده و به جای حاج میرزا آقاسی صدراعظم نمایند. وقتی حاج میرزا آقاسی از قضایا باخبر شد از شاه فرمان گرفت و ملک قاسم میرزا را به آذربایجان تبعید نمود. همچنین میرزا آقا خان نوری وزیر لشکر را پس از فلک کردن و چوب زدن به پای او، و گرفتن ده هزار تومان رشوه همراه با برادرش میرزا فضل الله نوری به کاشان تبعید نمود و تبعید آنها چهار سال طول کشید. داستان ازدواج او نیز جالب است. او با عزت

بعد از مرگ فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ قمری نوه او یعنی محمد میرزا بنا به وصیت فتحعلیشاه پادشاه ایران گردید. اولین شخصی را که شاه جدید به مقام صدراعظمی برگزید ابوالقاسم قائم مقام معروف به قائم مقام ثانی مرد دانشمند و فاضلی بود که دوره صدارتش بیش از هشت ماه به طول نینجامید و باین که در این مدت کوتاه خدمات زیادی برای استقرار نظم در ایران به عمل آورد ولی بر اثر دسایسی که از طرف مخالفینش طرح ریزی شد به قتل رسید. بعد از قتل قائم مقام محمد شاه در اثر صوابدید بیگانگان و تأثیری که در مدت اقامتش در تبریز از حاج میرزا آقاسی داشت مقام صدراعظمی ایران را به او داد. عدم اطلاع حاج میرزا آقاسی از سیاست و مملکت داری موجب نارضایتی و شکایات بین طبقات مختلف مملکت گردید از آن جمله بایستی از نویسنده کتاب تاریخ التواریخ نام برد که در کتابی که راجع به تاریخ قاجاریه است می نویسد: «پادشاه او را مصدر کشف و کرامت می شمرد. همچنین پادشاه او را قبط شریعت و طریقت می دانست و با او به حسن عقیدت و صفای نیت می زیست.»

مدت زیادی از صدراعظمی او نگذشته بود که بخاطر قیافه زشت و صورت کریه و سیرت عجیب و غریبش منفور خاص و عام وانگشت نما گردید. همچنین بخاطر طبیعت و خوی پر خاشگرشکه همراه با فحاشی و ناسزا به مخاطبین بود مورد انزجار عام و خاص بود. او در موقع عصبانیت حالش دگرگون می

استادش یعنی آخوند ملا عبدالصمد از همدان عازم کربلا شد ملاعباس نیز همراه او عازم کربلا شد ولی در این زمان استادش در قتل و غارت و هابیان که در سال ۱۲۱۶ قمری اتفاق افتاد کشته شد. از این زمان است که ملاعباس از کربلا عازم ایران گردید و در شهر تبریز سکونت گزید و به تعلیم اصول تصوف پرداخت. زمانی که در تبریز می زیست آموزش فرزندان عباس میرزا نایب السلطنه به عهده وی واگذار گردید. از جمله شاگردان او محمد میرزا (محمد شاه بعدی) نوه فتحعلیشاه بود. در ضمن تعلیم و تدریس علوم دینی به محمد میرزا رفته رفته او را تحت تأثیر افکار صوغی گرانه خود گردانده به حدی که محمد میرزا یکی از مریدان وی گردید. روزی در ضمن تدریس به محمد میرزا می گوید که من در ناصیه شما سلطنت می بینم و شما شاه آینده ایران خواهید شد. محمد میرزا به او می گوید فتحعلیشاه دارای بیش از شصت پسر است و حتما یکی از پسران او به سلطنت خواهند رسید. ملاعباس در جواب می گوید جنابعالی سلطان آینده ایران خواهید شد. محمد میرزا در جواب می گوید که اگر به سلطنت برسد بزرگترین مقام مملکتی را به حاج میرزا آقاسی خواهد داد.

**حاج میرزا آقاسی:** صدراعظمی که به مدت چهارده سال زمام امور مملکت را بدون کوچکترین اطلاع از سیاست و مملکت داری، به دست گرفت. و همیشه اصرار داشت به جای کلمه صدراعظم او را نخست وزیر بدانند.

نام اصلی او ملاعباس ایروانی متخلص به فخری و معروف به حاج میرزا آقاسی فرزند حاج میرزا مسلم ایروانی است. پدر این خانواده یعنی حاج مسلم ایروانی همراه با خانواده از ایروان به شهر ماکو کوچ کرده و در این شهر مأوا گزیدند. محل تولد حاج میرزا آقاسی در همین شهر یعنی شهر ماکو می باشد. او در سال ۱۱۹۸ قمری در این شهر متولد گردید و نام او را عباس گذاشتند. عباس بعد از رسیدن به سن بلوغ عازم خوی گردید و به تحصیل علوم مرسوم آن زمان یعنی روایات و احادیث پرداخت. سپس عازم همدان شده و در محضر آخوند ملا احمد همدانی که از مشایخ تصوف بشمار می رفت به تحصیل علوم دینی پرداخت و سرسپرده این آخوند شد. بعد از چندی به نیابت از طرف شخص عیلی که نمی توانست مراسم حج را انجام دهد به مکه رفت و از آن به بعد بنام حاج ملاعباس به همدان بازگشت و به تحصیل علوم و ابرار تصوف مشغول شد. بعد از این که

تقدیم به آهو دریایی، دانشجویی که با  
نیمه لخت شدن خود زبان به اعتراض به  
گشت ارشاد گشود. مجید زندیه.

## شیرزن

عصیان تو ای دختر فریاد نهان ماست  
فریاد چنین خاموش عصیان زنان ماست  
لب های فرو بسته، زندان زبان ماست  
سرچشمه این بیداد، ضحاک زمان ماست



درقحطی و بی آبی، تو مظهر دریایی  
در جنگل کفتاران چون شیر برون آبی  
خورشید وجود تو، کرده ست وطن روشن  
تن پوش وطن گشته ست از جرأت تو جوشن



تیری است به چشم خصم آن قامت زیباییت  
باید بزند زانو، هر شیخ بر پایت  
آن شیر دلی تو، درسی است به ما مردان  
تا آن که تقاصت را، گیریم ز نا مردان



پاینده بمان دختر، تو قدرت ایرانی  
تا آنکه رها گردد، آن ملک زویرانی

نساء دختر سیزدهم فتحعلیشاه که  
عمه محمد شاه و بیوه بود ازدواج  
می کند. ازدواج آنها بدین صورت  
بوده است که عزت نساء خانم  
بعد از فوت شوهرش به مکه می  
رود و در مراسم حج میرزا آقاسی  
هم شرکت کرده بود ولی در لباس  
فقرو درویشی و از عزت نساء خانم  
غیر مستقیم خواستگاری می نماید.  
این مطلب به عزت نساء خانم  
بر می خورد و دستور می دهد که  
فراش هایش چوب مفصلی به  
ملاعباس درویش که همان میرزا  
آقاسی بود بزنند و او را از قافله  
حجاج بیرون رانند.

گردش روزگار حاج میرزا آقاسی  
را صدراعظم ایران نمود و محمد شاه  
عمه خود یعنی همین عزت نساء  
خانم رابه عقد ازدواج حاج میرزا  
آقاسی درآورد. در شب ازدواج  
حاج میرزا آقاسی رو به همسرش  
می گوید آیا مرا می شناسی؟ زن  
جواب می دهد که خیر. این اولین  
بار است که شمارا می بینم. حاج  
میرزا آقاسی داستان سفر حج  
رابرای همسرش می گوید و اضافه  
می کند که من همان درویش ژنده  
پوش هستم که در سفر حج از شما  
خواستگاری کردم. دیدی چگونه  
شمارا به دست آوردم؟

در مورد ثروت او می گویند در مدت  
صدارت چهارده ساله اش صاحب  
هزار و چهارصد وسی و هشت قطعه  
زمین و مستغلات بود و یکی از  
ثروتمندان ایران بشمار می رفت.  
بیشتر خالصجات اطراف تهران  
به او تعلق داشت. بعد از فوت  
محمدشاه و روی کار آمدن  
ناصرالدین شاه حاج میرزا آقاسی  
با اجازه سلطان صاحبقران یعنی  
ناصرالدین شاه عازم عتبات شد  
و در سال ۱۲۶۵ قمری در سن ۶۸  
سالگی در آنجا درگذشت.

پایان





## زین سپس باتو

## از لطایف یغما

نیک گفته ای ولی درهربیت یک بیضه گذاشته ای!

## گرفتن و نگرفتن

روحانی سمرقندی گفته است:  
مرد آزاده به گیتی نکند میل دوکار  
تا همه عمر ز آفت به سلامت باشد  
زن نگیرد اگرش دختر قیصر بدهند  
وام نستاند اگر وعده قیامت باشد  
سید شقاقی در جواب سروده  
زن بگیرم اگرم دختر تون تاب دهند  
وام بستانم اگر وعده قیامت باشد

## نه من ونه اجل

میرسید محمد جامه باف که «فکری» تخلص می کرد بیمارشد وطیبی را که سیف العلماء لقب داشت به بالینش خواندند. درباره این سیف العلماء می گفتند که وقتی ازدری وارد شود عزرائیل نیز از پنجره نازل می گردد. درایام معالجه، فکری این قطعه را سرود و برای سیف العلماء ارسال داشت:

سیف قاطع بندگان مولوی سیف الملوک  
آن که طرح نو به حکمت درعمل آورده بود  
دی اجل می گفت بهربردن جان مریض  
هرکجا رفتیم پیش از ما علاجی کرده بود  
طیب که اتفاقا ازذوق بهره ای داشت در  
جوابش چنین نوشت:

ای میربرای دل بیمار شما  
ما و اجلیم هردو درکار شما  
نه بنده علاج تو تواند نه اجل  
حیران شده ایم هردو درکار شما

## آرزوی قهرالی

میرزا علی اصغر خان اتابک دربانی به در خانه خودگماشته بود بسیارزشت رو، بد عنق و بدرفتار.

بقیه درصفحه ۴۸

شخصی رباعی زیررا برای «سیف باخرزی» فرستاد:

ای خردمند سیف باخرزی  
بالله ارتو به ارزنی ارزی  
کی توبا آدمی توانی زیست؟  
چون تورا گفته اند با «خر» زی  
شاعر درپاسخ نوشت:  
ای خردمند طاعت من کن  
تاکی آخر تو معصیت ورزی؟  
زین سپس باتو عمر سر بکنم  
چون مرا گفته اند باخرزی

## این فضا یا آن فضا؟

میرزا شفیع خان وصال شیرازی، قطعه ای به حضور شاهزاده شجاع السلطنه والی فارس عرضه داشت. وازاو تقاضای «فضه» کرد. فضه در لغت معنی نقره می دهد. اما غالباً این اسم را روی کنیزهای سیاه میگذارند. مقصود وصال هم همان تمنای نقره بود لکن شجاعت السلطنه به جای نقره کنیزکی سیه فام و بد قیافه که فضه نام داشت به خانه وصال فرستاد. وصال از دیدن کنیزک وحشت کرد. اما همین که فهمید فرستاده شاهزاده است شعری خطاب به شجاع السلطنه سرود که این چندبیت از آن است:

هرزمانم گوشمالی چرخ بداختردهد  
هرزمان رخس بلایی برسرمن سردهد  
دست از او بردامن شه می زموین طرفه بین  
کاو هم از طیبیت مرا سهمی از آن بدتردهد  
سیم جستم دادشاهم یک کنیز فضه نام  
تا چه بخشد گرما چیزی به جای زردهد  
غیر نام فضه اش چیزی دگر همره نبود  
فضه گر این است حق این کیفر کافردهد

وقتی این شعر به نظر شجاع السلطنه رسید، مقداری پول نقره برای وصال فرستاد و وصال نیز کنیزک را روانه خانه اربابش ساخت.

از لطیفه گویان مشهور دوره قاجاریه، یکی هم میرزا ابوالحسن یغمای جندقی است. وقتی فاضل نراقی شعری چند گفته بریغما عرضه داشت که: هرگاه عاشق بر رخ معشوق نگاه کند گناهی ندارد و بوسه را نیز می توان تجویز کرد. آن شعر چنین است:  
عاشق اربرخ معشوقه نگاهی بکند  
نه چنان است گمانم که گناهی بکند  
ما به عاشق نه همین رخصت دیداردهیم  
بوسه را نیزدهیم اذن، که گاهی بکند  
یغما همچنان ساکت بود و با نگاه معنی داری در چشم فاضل می نگریست. فاضل گفت: چرا حرف نمی زنی؟  
یغما نیز جواب داد: منتظر فتوای سومی هستم.

## بیضه درهربیت

مولانا عبدالله هاتفی خواهرزاده نورالدین عبدالرحمن جامی بود. جامی برای آزمایش طبع خواهرزاده اش به او تکلیف کرد اشعار زیررا که از فردوسی است استقبال نماید:

درختی که تلخ است وی را سرشت  
گوش بر نشانی به باغ بهشت  
ورازجوی خلدش بهنگام آب  
به بیخ انگبین ریزی و شهدناب  
سرانجام گوهر به کار آورد  
همان میوه تلخ بار آورد  
هاتفی ابیات زیررا عرضه داشت:  
اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت  
نهی زیر طاووس باغ بهشت  
به هنگام آن بیضه پروردنش  
زانجیر جنت دهی ارزنش  
دهی آبش از چشمه سلسبیل

بدان بیضه دم دردمد جبرئیل  
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ  
کشد رنج بیهوده طاووس باغ  
مولانا جامی شعر را گرفت و گفت:





یادی از

# رہے معیری

محمد حسن (بیوک) معیری نوهٔ دوستعلی خان نظام الدوله متولد دهم اردیبهشت ۱۲۸۸ خورشیدی در تهران، بامداد روز جمعه ۲۴ آبان ۱۳۴۷ بعد از تحمل ماه ها دردورنج از بیماری سرطان، در ۵۹ سالگی دیده از جهان فرو بست.

رہی از جمله سرایندگانی است که دردوران هرج و مرج سخن و ابتذال شعر و غوغای نوپردازان شمع وجود شعر لطیف فارسی را که روزگاری از فرط شیرینی بجای قند تا بنگاله به سوغات می بردند دوش به دوش موسیقی آن حفظ کرد و در لابلای گلهای جاویدان جای داد و هربار با ارائه نمونه ای تازه و لطیف و پُر معنی روی بی معنی سرایان را سیاه کرد. این است نوع خدمتی که تنها از نظر ادبی این سراینده با ذوق به فرهنگ و ادب کشور انجام داد.

عمری چوشمع در تب و تابم، عجب مدار  
گرشعله خیزداز جگر داغدار من  
ور زانکه همدمی است مرا، دلنشین غمی است  
پاینده باد غم، که بود غمگسار من  
بردی گمان که شاهد معنی است ناشکیب  
در انتظار خامهٔ صورت نگار من  
غافل، که با شکنجهٔ این درد جانگداز  
غیر از اجل، کسی نکشد انتظار من  
فرداست ای رفیق، که از پاره های دل  
افشان کنی شکوفه و گل بر مزار من  
فرداست کز تطاول گردون زود به باد  
تنها نه جان خسته که مُشت غبار من  
وین شکوه ها که کلک من از خون دل نگاشت  
بر لوح روزگار، بود روزگار من  
۲۲ شهریور ۱۳۴۷ رهی معیری  
اگرچه رهی از بی وفایی زن و تردامنی  
او به زبان شعر سخن گفته است اما  
هرگز زندگی با زن را تجربه نکرد و  
تا آخر عمر مجرد ماند. اشعار او در  
مجموعه ای بنام «سایهٔ عمر» منتشر  
شده است. ترانه های زیادی نیز برای  
خوانندگان رادیو سروده است. یادش  
گرامی و روانش شادباد.

مخور انده که خاطر یاران

همه جا غمگسار تست رهی  
مخلص خلیل افغانی ۱۸ سُنبلهٔ ۱۳۴۷  
پاسخ رهی:

پیک مراد، نامهٔ جان پرور تور  
آوردور یخت خرمن گل در کنار من  
شعری به تابناکی و نظمی به روشنی  
مانند اشک دیدهٔ شب زنده دار من  
دیگر به سیرباغ و بهارم، نیاز نیست  
ای بوستان طبع تو، باغ و بهار من  
دردا که نیست جز غم و اندوه، یار من  
ای غافل از حکایت اندوه بار من  
گر شکوه ای سرایم از احداث روزگار  
رحم آوری به روز من و روزگار من  
رنج است بار خاطر وزاریست کار دل  
این است از جفای فلک کاروبار من  
رفت آن زمان که نغمه طرازان عشق را  
آتش به جان زدی، غزل آبدار من  
شیرین زمیوهٔ سخنم بود کام خلق  
دردا که ریخت بادفنا برگ و بار من

از مدتها پیش نه تنها دوستان  
و علاقمندان، بلکه خود رهی هم مرگ  
خود را پیش بینی کرده بود و طوری  
سخن می سرود که گوئی هر لحظه  
در انتظار مرگ بود. چنانکه دوماه پیش  
از فوت او در پاسخ منظومه ای که استاد  
خلیل افغانی از افغانستان به شعر  
برایش نوشته بود طوری جواب داد که  
گویی امروز شاعر افغانی نامهٔ خود را  
بر سر مزار رهی سروده و رهی از زیر  
خروارها خاک به او جواب می دهد  
عین نامهٔ استاد خلیل افغانی و پاسخ  
رهی به نقل از مجله وحید شماره ۱۰  
برشوازجا، که شاهد معنی

سخت در انتظار تست رهی  
سرکن آن خامه را، که مرغ ادب  
پای بند شکار تست رهی  
در سپهر سخن، چو بدر منیر  
غزل آبدار تست رهی  
نه غزل، بل هزار گنج گهر  
در جهان یادگار تست رهی

# بهشت، وهمی تو خالی در جستجوی آنچه نیست

دیگرانی با امکانات کمتر، با قلبی سرشار از امید و عشق، زندگی آرام و شادی دارند. این نشان می‌دهد که بهشت، بیش از آنکه مکانی جغرافیایی باشد، یک حالت ذهنی و احساسی است.

زمانی که ما در لحظه زندگی کنیم، شکرگزار باشیم، عشق بورزیم و با دیگران مهربان باشیم، در واقع بهشت را درون خود می‌سازیم. اگر نگاه ما به زندگی مثبت باشد و از لحظات کوچک لذت ببریم، دنیا برایمان جای زیباتری خواهد شد. اما اگر همواره در حسرت گذشته یا نگرانی برای آینده باشیم، هر قدر هم که در شرایط ایده‌آلی باشیم، باز هم احساس کمبود خواهیم کرد.

بهشت، در آرامشی است که درون قلب خود پیدا می‌کنیم، در عشق و مهربانی‌ای که به دیگران هدیه می‌دهیم، و در لحظاتی که با امید و رضایت زندگی می‌کنیم. پس چرا آن را در جایی دیگر جست‌وجو کنیم؟ در درون خود دریا بید...

حالا، در همین لحظه و با همین شرایط، طعم آرامش را بچشیم، حتی اگر به تمام رویاهایمان هم برسیم، باز هم در جست‌وجوی چیزی خواهیم بود که وجود خارجی ندارد.

پس چرا بهشت را در جایی جست‌وجو کنیم که نیست؟ شاید وقت آن رسیده که به جای دویدن به دنبال سراب، در لحظه‌ی اکنون زندگی کنیم و آرامش را درون خود بیابیم. واقعیت این است که احساس خوشبختی و آرامش وابسته به شرایط بیرونی نیست، بلکه ریشه در ذهن و قلب ما دارد. ما بارها دیده‌ایم که برخی افراد در بهترین شرایط مادی، همچنان ناراضی و غمگین‌اند، در حالی که



بزرگ‌تر یا زندگی در کشوری دیگر، همان چیزی است که ما را به بهشت می‌رساند. اما وقتی به آن‌ها دست پیدا می‌کنیم، متوجه می‌شویم که هنوز یک جای کار خالی است؛ باز هم چیزی کم داریم، باز هم در حسرت چیزی دیگر هستیم.

حقیقت این است که بهشت، یک مکان جغرافیایی یا یک موقعیت خاص در آینده نیست؛ بلکه یک حس درونی است که اگر در لحظه‌ی حال آن را نیابیم، هیچ‌گاه در هیچ جایی نخواهیم یافت. خوشبختی در آرامشی است که از درون سرچشمه می‌گیرد، نه در دست‌یافتن به چیزهایی که همیشه از دور زیبا به نظر می‌رسند. اگر نتوانیم همین

ما انسان‌ها همیشه در جست‌وجوی بهشت هستیم؛ بهشتی که آن را در مکان‌ها، آدم‌ها و موقعیت‌های خاص می‌بینیم. فکر می‌کنیم اگر به نقطه‌ای مشخص برسیم، آنجا همان سرزمین موعود خواهد بود؛ جایی که خوشبختی و آرامش ابدی در انتظار ماست. اما وقتی به آن نقطه می‌رسیم، متوجه می‌شویم که چیزی جز یک سراب نبوده است.

چند سالی از زندگی می‌گذرد و درمی‌یابیم آنچه روزی آرزویش را داشتیم، آن چیزی نبوده که فکر می‌کردیم. وقتی عاشق می‌شویم، گمان می‌کنیم که با ازدواج با فرد مورد علاقه‌مان، خوشبختی بی‌پایان نصیب ما خواهد شد. اما پس از چند سال، زندگی روزمره، مشکلات و تفاوت‌های انسانی چهره‌ی واقعی خود را نشان می‌دهند و درمی‌یابیم که خوشبختی، وابسته به یک فرد یا یک رابطه نیست. گاهی حتی در تنهایی خود آرامش بیشتری احساس می‌کنیم تا در یک رابطه‌ای که روزی رویایمان بود.

این توهم در جنبه‌های دیگر زندگی نیز وجود دارد. ما همیشه فکر می‌کنیم که شغل بهتر، درآمد بالاتر، خانه‌ی

# چهار شیرین

## شیرین در منظومه خسرو شیرین نظامی

جهان اگر نیش از بهر شادکامی است، نیمه دیگرش به خاطر نیک نامی است

چه باید طبع را بد رام کردن  
دو نیکو نام را بدنام کردن  
همان بهتر که از خود شرم داریم  
بدین شرم از خدا آزرده داریم  
زن افکندن نباشد مرد رایی  
خود افکن باش اگر مردی نمایی  
من آن شیرین درخت آبدارم  
که هم حلوا و هم جلاب دارم  
ولی تب کرده از حلوا چشیدن  
نیرزد سالها صفا کشیدن  
خسرو چون طبع شیرین را رام ولی  
زبانش را سرکش می بیند از در  
عجز در می آید:

به لایه گفت کای ماه جهانتاب  
عتاب دوستان ناز است پرتاب  
آیا رواست که هنگام دستگیری  
دست دوست را به بند آری؟ بسی  
کوشیدم تا مگر به تو دسترسی یابم  
چو می بینم کنون زلف مرا بست  
تو در دست آمدی من رفتم از دست  
نمی گویم سوگندت را بشکنی بلکه  
می خواهم دلمرده ای را به وعده  
شاد کنی و اسیری را آزاد نمایی:

زباغ وصل پر گل کن کنارم  
چو دانی کز فراقت بر چه خوارم  
کمر زرین بود چون با تو بندم  
دهن شیرین شود چون با تو خندم  
گر از من می بری چون مهره از مار  
من از گل باز می مانم تو از خار  
عتابی گر بود ما را از این پس  
میانه در میانه موی تو بس

خسرو:

چو لختی قصه های خوش فرو گفت  
گرفته زلف دلبر خوش فرو خفت  
صبحگاهان سرمست از باده دوشین  
و جام در دست:  
همان سودا گرفته دامنش را

همان آتش رسیده خرمنش ر  
هوای گرم بود و آتش تیز  
نمی کرد از گیاه خشک پرهیز  
اما شیرین:

بسی کوشید شیرین تا به صد روز  
قضای شیر گشت از پهلوی گور  
شیرین چون ملک را از بی قراری  
گرم می بیند بدو می گوید:

چه باید خویشتن را گرم کردن  
مراد روی خود بی شرم کردن  
چو تو گرمی کنی نیکو نباشد  
گلی کو گرم شد خوشبونا شد  
تو سلطنت از دست رفته را به چنگ  
آر که من خود اسیر دست توام:

نخواهم نقش بی دولت نمودن  
من و دولت بهم خواهیم بودن  
نخست اقبال وانگه کام جستن  
نشاید گنج بی آرام جستن  
صواب آن می بینم که امروز به  
پادشاهیت بیشتر بیندیشی اگر  
روزگارت را با من بگذرانی و از باده  
وصل سرمست شوی بیم آن دارم  
که از شاهی دست برداری:

بدین هندو که رخت را گرفته است  
به ترکی تاج و تخت را گرفته است  
به تیغ آزرده کن ترکیب جسمش  
مگر باطل کنی ساز طلسمش  
مرا نیز از بود دستی نمایم  
و گرنه در دعا دستی گشایم  
خسرو از امتناع شیرین به خشم  
می آید و بر پشت شب دیز می نشیند و  
به تندی گفت من رفتم شبت خوش  
گرم دریا به پیش آید گر آتش  
خدا داند کز آتش بر نگردم  
ز دریا نیز مویی تر نگردم  
سبویی را که ساختن توانم شکستن  
نیز بر من آسان است تو دانی که  
عشقت مرا چنین از تاج و تخت جدا  
ساخته است:

مرا گر شور تو در سر نبودی  
سر شوریده بی افسر نبودی  
فکندی چون فلک سر در کمندم

رها کردی چو کردی شهر بندم  
مرا عشق تو چنین آواره عالم و  
بدروزگار و بیچاره نموده:

کنون کز مهر خود دوریم دادی  
بباید شد که دستوریم دادی  
خسرو عزم روم می نماید:

دل از شیرین غبار انگیزه کرده  
به عزم روم رفتن تیز کرده  
قیصر، خسرو را از دل وجان  
می پذیرد و دختر خویش مریم را  
بدو می دهد اما:

دو شه را در زفاف خسروانه  
فراوان شرطها شد در میانه  
پرویز به کمک قیصر روم بر بهرام  
پیروز می شود و دوباره در مداین به  
تخت سلطنت می نشیند:

چو فرخ شد بدو هم تخت و هم تاج  
در آمد غمزه شیرین بتاراج  
پرویز را اگر چه پادشاهی و گنج بود  
اما از دوری شیرین به محنت و رنج  
روزگار می گذراند و از گریه می در  
جام داشت:

گهی گفتمی به دل کای دل چه خواهی؟  
ز عالم عاشقی یا پادشاهی؟  
که عشق و مملکت ناید به هم راست  
از این هر دو یکی می بایدت خواست  
مرا با مملکت گر یار بودی  
دلیم زین ملک برخوردار بودی  
کجا شیرین و آن شیرین زبانی  
به شیرینی چو آب زندگانی  
کجا آن عشق و آن شبها نخفتن  
همه شب تا سحر افسانه گفتن  
من آن مرغم که افتادم به ناکام  
ز پشمین خانه در ابریشمین دام  
چو من سوی گلستان رای دارم  
چه سود از بند زیر پای دارم  
پراکنده دلیم بی نور از آنم  
نیم مجموع دل رنجور از آنم  
خسرو از این افسانه ها فراوان با دل  
می خواند و حق هم با اوست چون  
چو عشق آمد کجا صبر و کجا  
دل، شیرین چون خسرو را از خود

رنجانند و او نومیدانه راه روم در  
پیش گرفت دلش در بند خسرو  
و جانش در گرو عشق او ماند. از  
دوری پرویز گلاب از بادام چشم بر  
گل صورت می ریخت و از بی طاقتی  
تابش از تن رفته و دلش از تنگی  
چون دیده مور شده بود.

چو زلف خویش بی آرام گشته  
چو مرغی پای بند دام گشته  
شده ز اندیشه هجران یارش  
ز بحر دیده پر گوهر کنارش  
گهی از پای می افتاد چون مست  
که از بیداد می زد دست بر دست  
گشاده رشته و گوهر ز دیده  
مزه چون رشته در گوهر کشیده  
قد سروش از فراق یار بسان بید  
لرزان شده بود و دهانش خشک  
و لب از گفتار بسته. سپاه غم بر  
دلش شیخون زد و بر لشکر گاه دل  
شکست افتاد و کمین سازان محبت  
آئینه طاقتش را شکستند و او:

گهی دل را به نفرین یاد کردی  
ز دل چون بیدلان فریاد کردی  
گاه به بخت ستمکار می گفت تا  
تویی زین زشتتر کاری نکردی و  
که با دل عتاب می کرد که مرادت  
را بدست آوردی ولی چه زود از  
دستش دادی:

فروشد ناگهان پایت به گنجی  
ز دست افشاندیش بی پای رنجی  
بهاری را که در بر وی گشادی  
ربودی گل بدل خارش نهادی  
از آن آتش برآمد دودت اکنون  
پشیمانی ندارد سودت اکنون  
شیرین را زمانی فرخ سروش  
آسمانی مزده کامرانی می داد و گاه  
دیو هوس رهزن می گشت. ماهرو با  
صد زاری به درگاه مهین بانو رفت  
و بانو را از کار خسرو با خبر ساخت.  
مهین بانو اندر زرش داد و به شکیبایی  
رهنمون گشت و یاد آور شد:



تیمور شهابی

## درام القداى اسلامى چه خبر؟

### درهم برهم

«...به جای آشنایی دختر و پسرهایمان با ترانه‌های کره‌ای، آنها را برای تولید کلیپ و نوحه‌های عزاداری امام حسین در وسط اروپا و آمریکا تربیت کنیم. باید به فکر شیعه جهانی باشیم، دیگر شیعه داخل قلعه‌ای جواب نمی‌ده...»

بیاناتی تولید شده از باد شکم عقب افتاده ذهنی حجت الاسلام والمسلمین علیرضا پناهیان از سرشناس‌ترین استادان حوزه و دانشگاه شنگول منگول یا به قول آخوند معقول و منقول سیاره میمونها که نقل حماقتش زیاد و به همان اندازه عقلش کم.

اوضاع مملکت بشدت افتضاح ، روابط بین‌المللی بشدت خراب، اقتصاد بشدت بیمار، جامعه بشدت خشمگین، محیط زیست بشدت آلوده، آنوقت این ابله حرف از نوحه خوانی و عزاداری می‌زند که شیعه فلان و شیعه بهممان. بهتر است کم فاته و نماز میت برای جمهوری اسلامی و شیعه و موهوماتی از این قبیل را بخوانید چون از شواهد امر پیداست که جامعه ایران در حال پوست اندازی و در راه نابودی سلطان اسلام‌زدگی است. کار را به جایی رسانده‌اند که با هر جرقه‌یی کار به انفجار می‌کشد. البته اگر اتحادیه اروپا، امریکا، چین، روسیه، استرالیا و کانادا دست از پشتیبانی رژیم آخوندی بردارند و چوب لای چرخ دادخواهی مردم ایران نگذارند ولی منافع آنان مهمتر از حال و روز مردم ایران است. به عبارت ساده تر وقتی کفار خدا

نشناس نقشه پنجاه و هفت را با سیاستهای اشتباه استاد جیمی کارتر عملی و درجه بلاهت انقلابیون را ارزیابی کردند، فاتحه ایران و ایرانی تا اطلاع ثانوی خوانده شد. زمانی که پادشاه ایران‌ساز و ایراندوست با آن هندیزاده آفتابه بدست تاخت زده شد، مشکلات بزرگ خاورمیانه و سپس بقیه دنیا شروع شد و چه بهتر که منابع سرشار ملی و مردمی را تا توان دارند به نفع خود بالا بکشند. تا زمانی که هفتاد و دو ملت اسلام عزیز در صحنه است، نان کفار در روغن می‌ماند تا شاید امت مسخ شده روزی به حول و قوه الهی از خواب غفلت بیدار شده و از پای منبر واپسمانده‌یی مثل همین آخوند پناهیان بلند شوند و دنبال پیشرفت و بهروزی مملکت و جامعه بروند نه اینکه مردم را سرکوب کنند و خزعبلات امام حسین و جعفر و صادق و باقر را قرقره کنند.

خب این روزها مردم ایران گرفتار آلودگی هوا و بی برقی و گرانی و این جور خرده مشکلات هستند ولی در سیاره میمونهای کهکشان موازی به جای رسیدگی به امورات مردم و حل مشکلات آنان، جمهوری آخوندی کارناوال و سیرک اسلامی راه می‌اندازد.

به گزارش خبرگزار مهر آیت الله نوری همدانی برای نخستین کنگره علی‌ابن محمد باقر صادر کردند. در این اعلامیه کلی چرت و پرت بار ده دوازده نفر از مدعین کردند که بخشهای مهم آنرا برایتان بازگو می‌کنیم. این آخوند کپک زده که هزاران بسیجی حزب‌اللهی

پای منبرش می‌روند، چنین گفت: «...یکی از علت‌های گسترش فرهنگ غنی اسلام و سیره اهل بیت علیهم السلام در ایران حضور امامزادگان است و این موهبت الهی برای کشور ما است...» بعله این موهبتها باعث شد که مشکلات امروزی ایران با تقیه و انشاءالله گفتن و تسبیح گرفتن و استخاره کردن یکی یکی برطرف شوند. این آخوند با اشاره به اینکه امامزادگانی که در راه ترویج دین و اسلام ناب دست به جهاد زدند و به همین منظور از شهر خود هجرت کردند تا هم مردم بلاد دیگر را با فرهنگ اهل بیت آشنا سازند ، ادامه داد که: «...از جمله امامزادگان بزرگوار حضرت علی ابن محمد باقر است که در منابع تاریخی ما مورد توجه قرار گرفته و با عظمت از ایشان یاد شده از جمله شیخ مفید ، صاحب ریاض، مرحوم طبرسی، قاضی نورالله شوشتری صاحب روضات الجنات و مرحوم شیخ عباس قمی...» بعله این جناب یکی از کله گنده‌های رژیم است که کلی امت متعصب جاهل گوش بفرمان او هستند. اینها می‌خواهند با پیروی از مزخرفات یک مشت آخوندهای دوران قرن چهارم هجری یعنی از زمان آل بویه تا دوره مغولها و صفویه، کشور مدرنی که پادشاهان پهلوی به یادگار گذاشتند را در دنیای امروزی اداره کنند!!!

البته چون از این توانمندی‌ها زیاد دارند کسی را بر کرسی ریاست جمهوری نشانده‌اند که برای اداره مملکت به نهج‌البلاغه رو

می‌آورد. خب تقصیری ندارند چون مربیانشان مادران آنها می‌باشند که در پستوهای تاریک اسلامی زاده و پرورده شده‌اند. مابقی دولتمردان هم در نابخردی و ندانم‌کاری، دست کمی از یکدیگر ندارند. به گزارش خبرگزاری حوزه ، ابلهی به اسم آیت الله محمود رجبی رئیس موسسه امام خمینی و عضو شورای عالی حوزه های علمیه کشور چنین فرمود: «... در روایت آخرالزمان آمده است که علم از قم به سراسر جهان انتشار می‌یابد، این موضوع مسئولیت ما را زیاد می‌کند، این پیش‌بینی‌ها که حضرات معصومین کرده اند بدین معنا نیست که معجزه‌های رخ می‌دهد بلکه انسان‌هایی باید عزم خود را جزم کنند و با تدبیر این را محقق سازند...» بعله این موسسه امام خمینی یکی از ثروتمندترین نهادهای من در آوردی رژیم نعلین و آفتابه می‌باشد که در غارت و چپاول ثروت ملی ایران سهم بسزایی دارد. از قرار معلوم دشمنان دن کیشوت هنوز دستشان به صندوق معلومات حوزه قم و قمرود نرسیده است. حتی آن اسراییل فلان فلان شده که خروارها اسناد و مدارک مهم و محرمانه را با کامیون از ناف تهران بیرون کشید نتوانسته است به دریای وسیع معلومات آخوندی دست درازی کند. البته چون قرار نیست معجزه‌های رخ دهد، مسئولیت سنگین ترویج علوم حوزوی به گردن ملای آفتابه به دست است. شما تصور کنید که اگر کفار خارجی و صهیونیست



# دم نوش های شفا بخش

## چای های عملکردی

این چای های طراحی شده مشابه نوشیدنی های ورزشی و آب های غنی شده هستند، با این تفاوت که چای به عنوان پایه استفاده می شود. چای های عملکردی که به عنوان "نوشیدنی های سالم" بازاریابی می شوند، قرار است به مصرف کننده کمک کنند تا از نظر فیزیکی متناسب بمانند، استقامت بدنی را افزایش دهد، استرس و وزن را مدیریت کند و تغذیه را تقویت کند. این چای ها اغلب برای راحتی بیشتر آماده مصرف فروخته می شوند و ممکن است با ویتامین ها و مواد معدنی غنی شده باشند. این خود چای است که آنتی اکسیدان های ذاتی موجود در آن را به همراه ویتامین ها و مواد معدنی اضافه شده ارائه می دهد. از نظر زندگی سالم، چای های عملکردی نه بهتر و نه بدتر از سایر انواع چای هستند. شما می توانید یک فنجان چای سفید، زرد، سبز، اولانگ یا سیاه را با یک مولتی ویتامین مصرف کنید و همان نتیجه را بگیرید. می توانید چای های عملکردی را در بخش ارگانیک سوپرمارکت، فروشگاه های مواد غذایی ارگانیک مانند Whole Foods و در فروشگاه های تخصصی چای خریداری کنید.

## چای پوره

چای پوره (که به صورت "پو-ار" یا "پوئر" نیز نوشته می شود) یکی

از داغ ترین چای های موجود در بازار امروزی است. این چای برگ درشت از درختان باستانی در استان یونان چین برداشت می شود. برگ ها به جای اکسید شدن، واقعا تخمیر می شوند و در تپه هایی مدفون شده، در حالی که هنوز مرطوب هستند، برای سه ماه و در برخی موارد تا چند سال، زیرزمین نگهداری و پخته می شوند. برای چشم غیر مسلح، این فرآیند ممکن است شبیه یک توده کمپوست در حال پوسیدگی به نظر برسد. فرآیند تخمیر به طور مداوم برای دما و رطوبت تحت نظارت است. محصول نهایی دارای طعمی ملایم و خاکی است که در میان علاقه مندان به چای بسیار محبوب است.

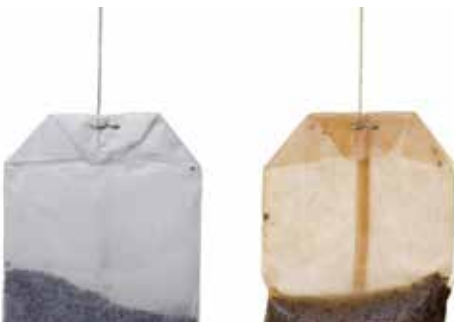
اگرچه می توان چای پوره را به صورت فنجان یا قوری در بیشتر چای خانه ها سفارش داد، اما معمولا به صورت کیک هایی فروخته می شود که نیاز به استفاده از چاقوی مخصوص برای جدا کردن قسمت های آن دارد.

فواید اصلی سلامتی چای پوئر (به جز آنهایی که در همه چای ها وجود دارد) در باور چینی ها نهفته است که آن را به عنوان یک تصفیه کننده خون و کمک کننده به هضم معرفی می کنند، به ویژه بعد از یک وعده غذایی سنگین. برخی معتقدند که چای پوئر بهترین درمان پیشگیرانه و درمانی برای خماری (سر درد ناشی از مصرف الکل) است.

انواع محبوب شامل پوره سیاه امضادار است که طعمی قوی و تاریک دارد و



یادآور بوی جنگل مرطوب است. برای دم کردنی سبک تر، پوئر سبز را امتحان کنید. این چای با پایه ای از چای سبز شروع می شود و با گذر زمان تیره می شود، اما طعم چای سبز آن، تن های گلی را متعادل می کند. یکی دیگر از انواع با طعمی نسبتا نرم، پوره امپریال است. کارشناسان چای معتقدند که یک گزینه مناسب برای تازه کاران پوره، نوعی است که با شکوفه های داوودی معطر شده است. شیرینی لطیف گل ها، طعم خاکی پوئر را متعادل می کند. برای تطبیق دادن ذائقه تان با چای پوره، پیشنهاد می شود



چای ها حاوی شکر هستند، بنابراین مصرف کننده از مزایای انرژی اضافی ناشی از کربوهیدرات ها بهره مند می شود.

فواید سلامتی انرژی حاصل از چای های RTD مشابه سایر چای ها است، زیرا همه آن ها از یک بوته منشأ می گیرند. فواید کلی شامل محافظت در برابر رادیکال های آزاد، بیماری های قلبی عروقی و عصبی، تقویت استخوان ها و مفاصل، و بهبود عملکرد گوارشی است. با این حال، از آنجایی که چای های RTD معمولا حاوی سطح پایین تری از برگ ها و

جوانه های چای خشک شده هستند که به عنوان "مواد جامد چای" شناخته می شوند، مقدار پلی فنول های آن ها کمتر است. از آنجا که ماده اصلی این چای ها ممکن است دم کشیده نباشد، فواید سلامتی آن ها عموما کمتر و غلظت آن ها پایین تر از چای دم شده است.

این موضوع طبق مطالعه ای که توسط C. و C. Cabrera، R. Giménez و López در مجله شیمی کشاورزی و غذایی انجام شده است، تأیید شده است. برخی از مردم نیز به دلیل وجود قند اضافی و پتانسیل ایجاد پوسیدگی دندان، از این چای ها انتقاد می کنند...

که آن را همراه با غذاهایی مانند مرغ، گوشت و غذاهای سرخ شده مصرف کنید.

## چای های RTD (آماده مصرف)

RTD به سادگی به معنای "آماده برای نوشیدن" است. این نوشیدنی ها، که معمولا در بطری های پلاستیکی یا قوطی ها بسته بندی می شوند، بازار را به سرعت تحت سلطه خود در آورده اند زیرا مصرف کنندگان راحتی و تنوع طعم های آن ها را دوست دارند. یک نمونه کوچک از فروشگاه های زنجیره ای نشان می دهد که می توان چای سیاه، سبز یا سفید را با یا بدون لیمو، رژیمی شده، شیرین شده با جینسینگ و عسل یا هلو و تمشک خریداری کرد. بیشتر این

# کوتاه و خواندنی

## ضیاء السلطنه شاعر

ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه از زن بیست ونهم او بنام مریم خانم است .

مریم خانم از قوم اسرائیلیه یا به عبارتی یهودی بود ولی پس از ازدواج با فتحعلیشاه مسلمان شد ضیاء السلطنه از مادر زیبایی و کمال را به ارث برده بود. شبی در مجلس باده گساری فتحعلیشاه یکی از زنان او بدون حجاب ساقی گری می نمود.



شاه بر سر ذوق آمده این مصراع را بر زبان آورد:

« قح در کف ساقی بی حجاب »  
بدون درنگ ضیاء السلطنه شعرا بدین مصراع تمام کرد: «سهیلی است در پنجه آفتاب»

## پسند اهل زمانه

عبیدزاکانی از جمع طلاب علوم شیراز بود. رساله ای در علم معانی و بنام شاه شیخ ابواسحق اتحاف تصنیف کرد. چون خواست رساله را به نظر شیخ رساند دربان عبید را ببهانه این



که « مسخره » آمده است و شاه بدو مشغول است، اجازه ورود نداد و از ملاقات شیخ ابواسحقش محروم کرد... عبید که دید مزاج شاهان دلقک پسند و مسخره طلب است نه هنرجوی دانشمند نواز، مناسب حال این رباعی گفت:

در علم و هنر مشوچومن صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوارچومن خواهی که شوی پسند ارباب زمن کنک آور و کنگری کن و کنگرزن از آن پس به کار هجو و هزل پرداخت و اتفاقاً همدم سلطان شد و مقبول بزرگان. گویا کسی از دوستان او را در این تغییر روش ملامت کرد . عبید در جوابش نوشت:



ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندرب طلب راتبه هر روز بمانی رومسخرگی پیشه کن ومطربی آموز تاداد خوداز کهتر ومهتر بستانی

## خانواده لنین

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف «لنین» روز دهم آوریل (۲۲ آوریل با تاریخ جدید) ۱۸۷۰ در شهر سیمبریک یا اولیانوسک که در کرانه رودخانه ولگا قرارداد چشم به جهان گشود. پدرش



ایلیانیکولاویچ اولیانوف از یک خانواده فقیر هشرخان بود اما مرد روشنفکری بود که از راه تدریس به مردم کشورش خدمت می کرد. مادرش ماریا الکساندرنا نام داشت و دختر یک پزشک بود. و چندین زبان خارجی را بخوبی تکلم می کرد. در سال ۱۸۸۶ پدرش بطور ناگهانی بدرو زندگی گفت سال بعد در ماه مارس الکساندر برادر محبوب لنین به دلیل سوء قصد به تزار اعدام شد.



در سال ۱۸۹۴ لنین با دختری بنام نادژدا که در یک مدرسه سمت معلمی داشت و اکثر شاگردانش را گروه سیاسی تحت رهبری لنین تشکیل می دادند . بزودی داستان زندگی لنین را در مجله آزادی خواهید خواند. در عکس ستون قبل لنین در سمت راست عکس در کنار پدرش دیده می شود و در عکس بالا نادژدا همسر او را می بینید.

## رئیس جمهور پنهان

یک قرن پیش از تلاش ناموفق هیلاری کلینتون و کامالا هریس برای کسب عنوان اولین رئیس جمهور زن آمریکا، زنی بود که





- خیال نمی کنم که خداوند میل داشته باشد چیزهای لذیذ دنیا نصیب گناهکاران شود.

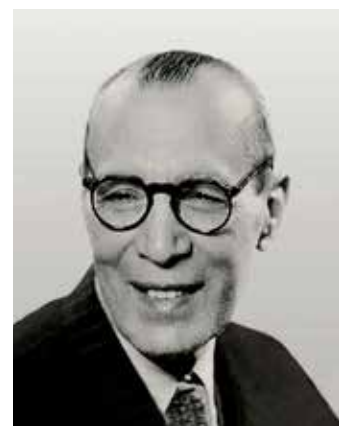


### بایک گل بهار نمی شود

ملک الشعرا بهار شاعر معروف درعین حال که درسردن اشعار استادی به سزا بود ذوقی سرشار درشوخی و مجلس آرای داشت. شبی به اتفاق سه نفر از دوستان خود به مهمانی شخصی دعوت شده بود.

میزبان دارای ذوق لطیفی بود. بهار درموقع ورود به مجلس مهمانی این بیت را برای میزبان خود ساخت و خواند:

خلق می گویند با یک گل نمی آید بهار  
زان سبب بهرت سه گل بایک «بهار» آورده ام.



تورا می کشم. نقاش راضی شد و پیکاسو عکس او را کشید. وقتی نقاش فهمید طرف او کیست در همان جا تصویر خودش را که پیکاسو کشیده بود به معرض حراج گذاشت و آن را بقیمت ۲۰ هزار فرانک فرانسه فروخت.

### علاج زخم معده و...

جوادبدیع زاده خواننده معروف معتقد بود که بسیاری از دستگاه ها و گوشه های موسیقی اصیل ایرانی درمان خوبی برای بیماری های صعب العلاج هستند. و می توان آن بیماریها را با موسیقی ایرانی درمان کرد و یا از شدت آنها کاست. او می گفت موسیقی



ایرانی به شنونده تسکین و آرامش می دهد و همین موضوع باعث درمان بیماری های زخم معده و تشویش و نگرانی در انسانهای مضطرب بشمار می رود

### چیزهای لذیذ

آقاخان محلاتی پیشوای فرقه اسماعیلیه به غذاهای لذیذ علاقه زیادی داشت یک روز یکنفر از او پرسید:  
- چطور شما که پیشوای مذهبی هستید به لذت های زمینی دل بسته اید؟  
آقاخان جواب داد :



به چادری که شاهزاده در آن خفته بود می رسانند. عباس میرزا سراسیمه از خواب بیدار شده و همین قدر فرصت می یابد که خنجرش را بردارد و پشت چادر را بشکافد و آنگاه افسار اسب لختی را با خنجر بریده سوارش شود و متعاقب این کار با یک نهیب سربازان خود را به جنبش و حرکت درآورده و درفاصله کمی دوگروهان از نیروهای دشمن را منکوب و فراری می سازد.

### مبادله هنری

پیکاسو نقاش معروف دریکی از رستوران های سن تروپه نشسته بود. ناگهان یک نقاش دوره گرد که پیکاسورا نمی شناخت ازراه رسید و باسرا درخواست کرد پیکاسو اجازه دهد وی تصویر او را بکشد.

پیکاسو راضی شد و نقاش دوره گرد عکس پیکاسورا کشید ولی پیکاسو گفت:

- من پول ندارم بتو بدهم در عوض اگر مایلی منم عکس



توانست نزدیک به دو سال کنترل کاخ سفید را در دست بگیرد. نام او ادیت بولینگ گالت ویلسون بود، هرچند تاریخ او را با لقب «رئیس جمهور مخفی» می شناسد. او همسر دوم رئیس جمهور وودرو ویلسون بود که در ۲ اکتبر ۱۹۱۹ دچار سکتة مغزی شدیدی شد که بخشی از توانایی های جسمی او را از بین برد. هرچند این سکتة به توانایی ذهنی او آسیبی نرساند، اما تعادل روانی و احساسی او را تحت تاثیر قرار داد.

### گدایی کن که محتاج خلق نشوی

گدای میلیونر که ماهی ۲۰۰ میلیون تومان درآمد داشت در بوشهر شناسایی و دستگیر شد. مرد سالخورده وقتی با مأمورین روبرو شد ناچار اعتراف کرد که در شهری نزدیکی بوشهر سکونت



دارد ولی هرروز به بوشهر می آید و در مراکز خرید و در محله های مختلف پرسه می زند و از مردم گدایی می کند.

با اظهارات مرد مُسن وی همراه با وجوه ضبط شده برای سیر مراحل قانونی تحویل مأموران کلانتری شد.

### شجاعت عباس میرزا

درباره شجاعت عباس میرزا برادر ناصرالدین شاه گاسپار دروویل سرهنگ سوار ارتش فرانسه که با هیئت اعزامی ژنرال گاردان به ایران آمده بود می نویسد: «شبی یک دسته از نیروهای روسی ناگهان به اردوی عباس میرزا رخنه کرده و خود را



# پرسش و پاسخ علمی

مستقیم بیولوژیکی ایجاد می شود، گسترش می یابد. به عنوان مثال، موسیقی ای که توسط امواج مغزی آهنگساز ایجاد می شود را می توان بیوموزیک نیز نامید، همانطور که می توان موسیقی ایجاد شده توسط بدن انسان بدون استفاده از ابزار یا سازهایی که بخشی از بدن نیستند (آواز یا آواز خواندن معمولاً از این امر مستثنی می شود). (را بیوموزیک نامید.

## مظلوم نمایی کایوتی ها

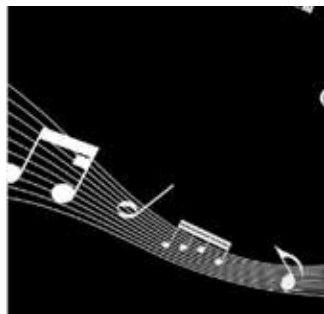
ظاهراً کایوتی ها ماهیچه‌هایی دارند که می‌توانند با آن چهره توله‌سگ با چشم‌های درشت و غمگین را به خود بگیرند که سگ‌ها سال‌ها از آن برای آب کردن قلب انسان‌ها استفاده می‌کردند.

پاتریک کانینگهام زیست شناس از دانشگاه بیلور در ویکو، تگزاس و همکارانش می گویند کایوتی عضله کوچکی در صورت به نام LAOM را در قسمت فوقانی و بیرونی هر چشم دارد. کانینگهام و همکارانش در ۲ اکتبر در انجمن سلطنتی علوم گزارش می دهند که LAOM کایوتی ها به اندازه کافی قابل توجه به نظر می رسد که پلک های بالایی را به سمت بالا بکشد. این حرکتی است که کشش احشایی چشم

بارها در مورد فواید قهوه در این صفحه نوشته ایم. مطالعات اخیر نشان می دهد که نوشیدن دو تا سه فنجان قهوه در روز باعث می شود کمتر در معرض خطر ابتلا به بیماری های قلبی، سکتة مغزی و دیابت نوع ۲ قرار بگیریم. افرادی که قهوه می نوشند ۲۱ درصد کم‌تر از دیگران در معرض سکتة مغزی و ۱۷ درصد کمتر در معرض بیماریهای قلبی هستند. همچنین افراد مبتلا به دیابت نوع دوم با نوشیدن قهوه کمتر از دیگران از عوارض این بیماری رنج می برند.

قهوه نیز می تواند خطر ابتلاء به پارکینسون و آلزایمر را کاهش دهد.

## بیوموزیک



بیوموزیک نوعی موسیقی تجربی است و به صداهایی گفته می شود که توسط غیرانسان ایجاد یا اجرا می شود. این تعریف همچنین گاهی اوقات شامل صداهایی که توسط انسان به روشی



## گوشت قرمز کمتر بخورید

همبرگر و هات داگ برای مغز افراد سالخورده مضر هستند. مدیسن نت به نقل از محققان گزارش داد افرادی که مقدار زیادی گوشت قرمز و فرآوری شده مصرف می‌کنند، بیشتر در معرض ابتلاء به زوال عقل هستند.

از سوی دیگر، نتایج نشان می‌دهد که جایگزینی گوشت قرمز با مغزها و حبوبات خطر پیری زودرس مغز را کاهش می‌دهد. دکتر «دانیل وانگ»، محقق ارشد در بیمارستان بریگهام و زنان بوستون ماساچوست، می‌گوید: «دستورالعمل‌های رژیم غذایی بر کاهش خطرات بیماری‌های مزمن مانند بیماری قلبی و دیابت تمرکز دارند، در حالی که سلامت شناختی علیرغم ارتباط با این بیماری‌ها کمتر مورد بحث قرار می‌گیرد.»

## فواید قهوه



محققان دریافتند خوردن بیش از یک وعده گوشت قرمز در روز - به اندازه یک قالب صابون - با افزایش ۱۶ درصدی خطر زوال شناختی مرتبط است؛ و خوردن بیش از یک چهارم وعده روزانه گوشت قرمز فرآوری شده -



بیکن، سوسیس، هات داگ و مانند آن - خطر زوال عقل را تا ۱۳ درصد و خطر زوال شناختی را تا ۱۴ درصد افزایش می‌دهد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد مغز افراد با هر وعده اضافی گوشت قرمز که روزانه می‌خورند سریع‌تر پیر می‌شود.



## فواید تحرک



تردیدی نیست که ورزش برای سلامت قلب و عروق بسیار مفید است. ورزش منظم فشار خون و کلسترول را پایین می‌آورد و باعث کاهش احتمال حمله قلبی یا سکته می‌شود.

اما پیدا کردن وقت و انگیزه برای ورزش همیشه کار آسانی نیست. به همین دلیل این سوال همواره مطرح است که حداقل میزان ورزشی که می‌توانید از پس آن بر بیایید و در عین حال برایتان مفید باشد، چقدر است؟ پاسخ این سوال به این بستگی دارد که با چه میزان تحرک و تناسب اندام می‌خواهید ورزش را شروع کنید.



خبر خوب این است که هرچه میزان تحرک و تناسب اندام شما در نقطه شروع ورزش، کمتر باشد، به همان نسبت برای نتیجه گرفتن به فعالیت بدنی کمتری نیاز دارید. به این معنا که اگر شما فردی کاملاً بی‌تحرک هستید، کافی است مقدار کمی فعالیت بدنی انجام دهید تا اثرات آن بر کاهش خطر بیماری‌های قلبی را ببینید. اگر با میزان فعالیت بدنی تقریباً صفر شروع به ورزش می‌کنید، می‌توانید تنها با یک یا دو ساعت دوچرخه سواری آرام یا پیاده روی سریع در هفته، خطر مرگ ناشی از بیماری‌های قلبی و عروقی را تا ۲۰ درصد کاهش دهید.

های توله سگ بسیار بزرگ را ایجاد می‌کند.

## خطرهای بالقوه پس از آتش‌سوزی

حتی زمانی که آتش‌نشانان آتش‌سوزی‌های مرگبار لس‌آنجلس را خاموش می‌کنند، خطر موزی‌تری همچنان وجود دارد. مواد شیمیایی از بقایای خاکستر هزاران خانه و اتومبیل سوخته، لوله‌های پلاستیکی سوخته و حتی مواد بازدارنده آتش‌بخش‌هایی از منطقه را پوشانده است.

و این ممکن است سلامتی افرادی را که در نزدیکی مناطق سوخته شده زندگی می‌کنند برای ماه‌های آینده به خطر بیندازد. عواقب طولانی‌مدت سلامتی نیز ممکن است مشاهده گردد.

جوزف آلن، مدیر برنامه بهداشت ساختمان‌ها در هاروارد، می‌گوید: «یک تصور غلط کلی وجود دارد که پس از خاموش شدن شعله‌ها، خطر از بین رفته است. آلن و دیگر کارشناسان هشدار می‌دهند که پیامدهای آتش‌سوزی‌های جنگلی ممکن است افراد را در معرض مواد شیمیایی سمی و ذرات مضر موجود در هوا و آب در بیرون و داخل خانه‌هایشان قرار دهد.»



## مؤسسه رازی صدساله شد



کشاورزی مدرن بود. موسسه رازی در ابتدای تاسیس نه موسسه بود و نه نامش رازی؛ بلکه بخشی از مجموعه انستیتو پاستور بود با نام موسسه «دفع آفات حیوانی و سرم‌سازی».

انستیتو پاستور در تهران جای کافی برای طویله حیوانات بزرگ‌تر نداشت؛ پس مرکز رازی را به روستایی در حصارک کرج منتقل کردند که هکتارها زمین در اطرافش برهوت بود.

اهالی قدیمی کرج هنوز آن را با نام سرم‌سازی حصارک می‌شناسند. بارها نام موسسه تغییر کرد تا در نهایت سال ۱۳۲۵ خورشیدی، شمس‌الدین امیرعلایی، سرپرست وزارت کشاورزی پیشنهاد داد به پاس خدمات زکریای رازی که الکل را کشف کرده بود، نامش رازی باشد؛ از معدود نام‌های شخصی بر مکان‌های عمومی و دولتی که بعد از انقلاب تغییر نکرد.

میلیون‌ها ایرانی و شماری از سربازان آمریکایی جان خود را مدیون گاوهای طاعون‌زده‌ای هستند که در عهد قاجار زندگی کشاورزان را سیاه کردند. زمانی که ایران اسیر قحطی و خشکسالی بود و سرمایه دهقانان یکی یکی بر زمین می‌افتاد، دولتمردان به فکر راه‌اندازی موسسه‌ای افتادند که امسال صد سالگی خود را جشن گرفت.

موسسه رازی زمستان ۱۳۰۳ در اواخر سلطنت احمدشاه، به پیشنهاد مصطفی قلی‌بیات، خواهرزاده مصدق و بنیانگذار دانشکده کشاورزی کرج و با نطق تاثیرگذار عبدالحسین تیمورتاش، وزیر فوائد عامه (اقتصاد) در مجلس به تصویب رسید. قرار شد یک متخصص با حقوق چهار هزار تومان از فرانسه به ایران برود و چاره‌ای برای این مصیبت پیدا کند.

موسسه رازی نقطه ورود ایران به



## دیدار ناتانیاهو از کاخ سفید و مذاکره با ترامپ



### پیکر ابراهیم نبوی در تهران بخاک سپرده شد

رادیو فردا: پیکر آقای نبوی در میان تدابیر شدید امنیتی به خاک سپرده شده است. به گزارش این سایت، پیکر ابراهیم نبوی صبح روز سه‌شنبه ۴ فوریه از فرودگاه به بهشت زهرا منتقل شد، اما ماموران دادستانی ابتدا اجازه دفن به خانواده او ندادند.

امداد می‌افزاید: «عنوان شده بود که گواهی فوت درست نیست و باید پیکر این روزنامه‌نگار به پزشکی قانونی منتقل شود. از این رو پیکر نبوی سریعاً به پزشکی قانونی انتقال داده شد تا اجازه دفن گرفته شود.»

در این فاصله، «ماموران امنیتی و لباس شخصی‌های زیادی به بهشت زهرا می‌آیند و این در حالی بود که تنها خانواده و چند نفر از نزدیکان برای دفن آمده بودند.»

در گزارش امداد تأکید شده که «بیشتر دوربین‌ها به همراه عکس‌های گرفته‌شده در هنگام دفن ابراهیم نبوی از سوی ماموران امنیتی ضبط شد.»

دختران آقای نبوی روز ۲۶ دی در بیانیه‌ای گفته بودند که پدرشان «در شهر سیلورسپرینگ ایالت مریلند، جان خود را گرفت.»

در این بیانیه آمده بود که این طنزپرداز شناخته‌شده در یک دهه اخیر «افسرده و دلتنگ» ایران بود و ناممکن بودن زندگی در وطنش، بار سنگینی را بر دوش او گذاشته بود؛ «او در حالی از دنیا رفت که هرگز نتوانست با اقامت اجباری خود دور از ایران کنار بیاید.»

شماری از روزنامه‌نگاران و کاربران شبکه‌های اجتماعی خواستار برگزاری مراسم بزرگداشتی برای این نویسنده پس از خاکسپاری در ایران شده‌اند.

صدای آلمان: دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، روز سه‌شنبه ۴ فوریه (۱۶ بهمن‌ماه) یادداشتی اجرایی را امضا کرد که ناظر بر بسیج همه اهرم‌ها برای تداوم فشار حداکثری بر ایران است.

این یادداشت عملاً تأکیدی بر احیای فرمان ترامپ در سال ۲۰۱۸ مبنی بر خروج آمریکا از برجام و اعمال فشار حداکثری بر ایران است و به طور خاص به دنبال مسدود کردن هرگونه مسیر دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای و مقابله با نفوذ منفی ایران در منطقه است. گرچه در دوران بایدن این فرمان لغو نشد، ولی منتقدان می‌گفتند که کاخ سفید در اعمال آن جدیت سابق را ندارد و ایران دوباره به میزان بالایی می‌تواند تحریم‌ها را دور بزند و نفت بفروشد.

ترامپ در ادامه اظهاراتش به هنگام امضای یادداشت گفت که «ایران نباید سلاح هسته‌ای داشته باشد. ما نمی‌خواهیم سخت‌گیری زیادی بر ایران اعمال کنیم.»

ترامپ همچنین افزود: «نباید اجازه دهیم ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد. تعداد زیادی از مقامات ایرانی هستند که نمی‌خواهند ایران به سلاح هسته‌ای دست یابد.»

رئیس جمهوری جمهوریخواه آمریکا در عین حال تأکید کرد که «ما حق داریم فروش نفت ایران را به سایر کشورها متوقف کنیم.»

پیش‌تر پیتر ناوارو، مشاور ترامپ در امور تجارت، گفته بود که اقدامات تجاری در چارچوب این یادداشت





BBC: جلال متینی استاد و رئیس پیشین دانشگاه فردوسی مشهد و بنیانگذار دو نشریه ایرانیشناسی در خارج از ایران، روز ۳۰ دی ۱۴۰۳ در ۹۶ سالگی در آمریکا در گذشت.

او که به زبان و ادبیات فارسی علاقه داشت در سال‌های دوری از ایران هم به فعالیت‌های آموزشی و تحقیقاتی‌اش درباره ایران ادامه داد. جلال متینی سال ۱۳۰۷ در تهران به دنیا آمد و پس از اخذ دیپلم از مدرسه دارالفنون، در سال ۱۳۲۵ وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد.

او همزمان با رشته ادبیات، رشته قضایی را در دانشکده حقوق دانشگاه تهران خواند؛ «این سعادت را داشتم که شاگرد یک گروهی از اساتید خیلی کهنسال بودم از جمله ملک‌الشعراء بهار، جلال همایی، بدیع‌الزمان فروزانفر که برخی‌شان، آخرین

دوره‌ای بود که درس می‌دادند.» در سال ۱۳۲۸، زمانی که ۲۱ ساله بود، مدرک کارشناسی خود را در رشته ادبیات فارسی اخذ کرد و یک دوره روانشناسی را نیز برای کار دبیری گذراند و سپس در سال ۱۳۲۹ به عنوان دبیر دبیرستان البرز استخدام شد. در سال ۱۳۳۹، پس از قبولی در امتحان استادی، به دانشگاه فردوسی مشهد رفت. او پس از سال‌ها تدریس، رئیس دانشکده ادبیات و سپس معاون آموزشی و پژوهشی رئیس دانشگاه شد و در سال ۱۳۵۳ به ریاست آن نیز ارتقاء یافت. او در سال ۱۳۵۶ از ریاست دانشگاه فردوسی مشهد کناره‌گیری کرد، اما در تمام هفده سال حضور در دانشگاه فردوسی، با وجود برعهده گرفتن مسئولیت اجرایی در دانشگاه، تدریس در مقاطع مختلف را تا آخرین روزهای حضورش رها نکرد.



### مرکز اسلامی امام علی در سوئد بسته شد



بودن «فرآیندی مضاعف» در این خصوص خبر داده است. گزارش‌ها حاکی است محسن حکیم الهی، امام جماعت ۶۳ ساله ایرانی در «مرکز اسلامی امام علی» بازداشت شده و در آستانه اخراج از سوئد قرار گرفته است.

وزیر امور اجتماعی سوئد خاطرنشان کرد که «وجه دولتی نباید برای فعالیت‌های مغایر با ارزش‌های بنیادین دموکراتیک صرف شوند.»

دولت سوئد روز دوشنبه ۱۵ بهمن «مرکز اسلامی امام علی» در استکهلم، پایتخت این کشور، را به عمل کردن به عنوان بستری برای جاسوسی توسط جمهوری اسلامی ایران علیه شهروندان ایرانی و سوئدی متهم کرد.

یاکوب فوش‌مد، وزیر امور اجتماعی سوئد، در شبکه اجتماعی ایکس اعلام کرد که بر اساس ارزیابی سرویس امنیتی این کشور اروپایی، جمهوری اسلامی از «مرکز امام علی» در شهر استکهلم به عنوان پایگاهی برای جاسوسی و ارتکاب فعالیت‌های مخل امنیت بهره می‌برده است.

یاکوب فوش‌مد این موضوع را «فوق‌العاده جدی» خوانده و اضافه کرده که سوئد تمامی کمک‌های مالی دولتی به این مرکز را قطع کرده است.

این مقام ارشد سوئدی بدون اشاره به جزئیات، از در پیش





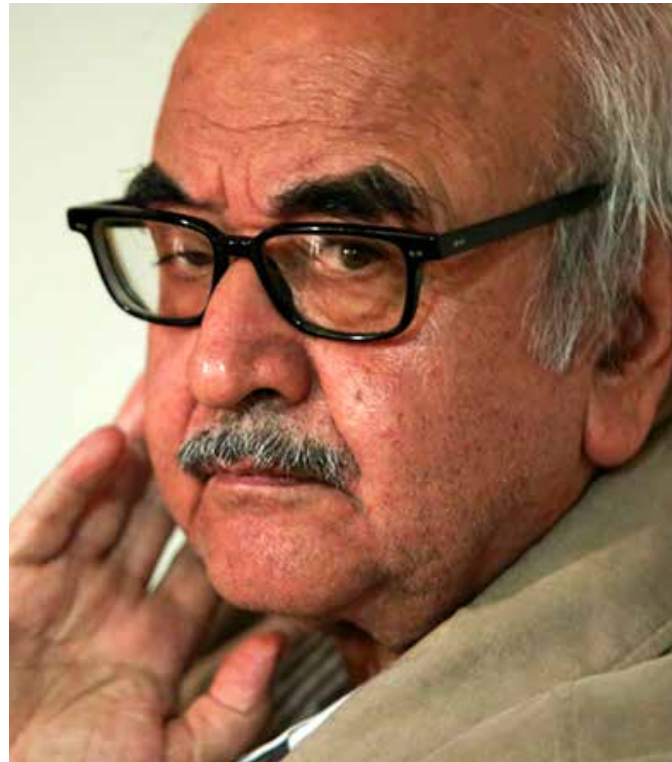
# نقد کهن الگویی شعر شفيعی کدکنی

## چکیده

نقد کهن الگویی یا آرکی تایپسم، نقدی از تازه ترین مباحث در حوزه نقد ادبی، نقد اسطوره ای و نقد روان-شناسی است. در نقد کهن الگویی نمادها و مضامین تاریخی و اساطیری بیش از امر دیگری بسامد بالایی را به خود اختصاص داده اند. نمادهای کهن الگویی تنوع بیشتری دارند. برای مثال در هر تمدنی یک قهرمان وجود دارد که نماد همان تمدن است و این نماد به طور کلیشه ای در هر تمدنی یافت می شود؛ برای مثال آشیل در یونان، رستم در ایران و بسیاری از قهرمانان دیگر. در اشعار شفيعی کدکنی این کهن الگو به صورت برجسته مورد مشاهده است. ما در این جستار تنها به کهن الگوی انسانی، حیوانی و گیاهی در اشعار استاد پرداخته ایم. در مورد رنگ ها در اشعار شفيعی کدکنی در مقالات گذشته سخن رانده ایم.

## مقدمه

نقد ادبی کهن الگویی به تجلی ویژگی و خصوصیت اساطیر در کهن الگوها می پردازد. از این علاوه به نقش آنان نیز در ادبیات توجه شایانی دارد. ادبیات در بین تمدن های کهن شکل گرفت و پیدایش خط نقطه عطفی در تاریخ بشر قلمداد شد. در واقع ادبیات گستره زبان است و زبان گستره واژه هاست. زبان به وسیله کلمات و واژه ها به بیان اسطوره ها و الگوهای نمادین و



این پیر، سن و سال و مکان و زمان چندان اهمیتی ندارد. رسالت او در هدایت اوست.

**بگو، پیر خرد، زرتشت را، بار، چراغ دیگری از نو برافروزد**  
(شفيعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۹)

افروختن چراغ هدایت توسط زرتشت، زرتشت را در مقام هدایت گر قرار داده است.

سایه: نماد تاریکی و وجه ناپسند خصوصیات آدمی است. هر آنچه به سایه نزدیک است، در مسیر نابودی و محوی قرار دارد. شفيعی کدکنی می سرایند:

**آسمان و سایه ام را می برد، در خویش / رودباری کز کنار من گذر دارد چنین بی تاب / وان دگر شطی که در اعماق من جاری است**  
(همان: ۴۲۴).

در این بندها می توان تفکر حسرت آمیز و یأس مانند شاعر را در لابه لای واژگان مشاهده کرد. مادر مثالی: در تمامی تمدن ها ما با ایزدبانوهایی مواجه هستیم که نقش باروری و مثبتی را در حیات تمدن ایفا کرده اند. مادران تمدن ها پیوسته با مهربانی به کمک افراد تمدن خود آمده اند.

یکی از کهن ترین و مهم ترین صورت های کهن الگویی در اسطوره ها مادر مثالی است. این خدایانو یا الهه در عین حال که نماد آفرینندگی و باروری و رشد و پرورش است با مرگ و نابودی نیز گره خورده است. در ادیان و ملل مختلف می بینیم که برترین و مهم ترین ایزدان از نوع مونث بوده و از اهمیت بیشتری برخوردار بوده اند (رضوانی یزدلی، ۱۴۰۱: ۱۴۰).

**کابوس آن به هیچ فسونی ز یاد**

در اشعار شفيعی کدکنی ما با کهن الگوها و اساطیر متنوعی روبه رو هستیم که از این رو تصمیم گرفتیم به طور مختصر و در حد شناساندن راه نقد به دانشجویان به کهن الگوی انسانی، حیوانی و گیاهی در شعر ایشان پردازیم.

## نقد کهن الگویی در شعر شفيعی کدکنی

### -انسانی

پیر فرزانه: از نمادهای کهن الگویی است که به هدایت و رهنمایی در ادبیات فارسی معروف است. در شعر شفيعی کدکنی نیز این پیر به هدایت معنوی افراد در لباس خردمند، زرتشت و مزدا می پردازد. برای

سمبلیک می پردازد؛ به عبارت دیگر ادبیات خوانش دیگرگون اسطوره های اقوام و ملت هاست. اسطوره ها در سطح ملی، دینی و تاریخی شامل مفاهیم فراوانی از کهن الگوهاست؛ در واقع آرکی تایپ، الگوهای اصلی و پایداری بوده که حاصل تجربه های جمعی بشر در طول هزاران سال است و با روان ناخودآگاه جمعی بشر نسل به نسل منتقل می شود. کهن الگوها عمومی و جهانی اند و در همه زمان ها و مکان ها یکسان و مشابه می باشند؛ اما نمادهای آن با توجه به موقعیت های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرهنگ ها و تمدن های بشری تغییر می یابد (رضوانی یزدلی، ۱۴۰۱: ۴).

# بوسه و آتش

در همه عالم کسی به یاد ندارد  
نغمه سرایی که یک ترانه بخواند،  
با یک ترانه در همه عمر؛  
نامش اینگونه جاودانه بماند!

صبح، که در شهر، آن ترانه درخشید  
نرمی مهتاب داشت، گرمی خورشید  
بانگ: هزار آفرین! ز هر جا پُر شد  
شور و سروری به جان مردم بخشید.

نغمه، پیامی ز عشق بود و ز پیکار  
مشعل شب های رهروان فداکار  
شعله بر افروختن به قلّه کهسار  
بوسه به یاران، امید و وعده به دیدار

خلق، به بانگ (مرا ببوس) تو برخواست!  
شهر به ساز (مرا ببوس) نو رقصید!  
هر که به هر کس رسید نام تو پرسید.  
هر که دلی داشت، بوسه داد و ببوسید!

یاد تو، در خاطرم همیشه شکفته است  
کودک من، با (مرا ببوس) تو خفته است  
ملت من، با (مرا ببوس) تو بیدار  
خاطره ها در ترانه ی تو نهفته است

روی تو را بوسه دادیم، چه بسیار  
خاک تو را بوسه میدهیم، دگر بار  
ما همگی (سوی سرنوشت) روانیم  
زود رسیدی! برو، (خدات نگهدار)

(هاله) مهر است این ترانه، بدانید  
بانگ اراده است این ترانه، بخوانید  
بوسه او را به چهره ها بنشانید  
آتش او را به قلّه ها برسانید.

است. در تمدن یونانی درختان  
را فرشتگان نگهبانی می کنند. هر  
موقع درختی قطع شد فرشته ای  
می میرد. درخت سرو (کاشمر)  
در اساطیر ایران باستان از جمله  
درختان کهن الگویی است که  
نماد پایداری و بالندگی را به خود  
اختصاص داده است.

**گر درختی از خزان بی برگ شد /  
یا کرخت از سورت سرمای سخت /  
هست امیدی که ابر فرودین / برگ  
ها رویاندنش از فرّ بخت (همان:  
۲۴۴).**

## نتیجه گیری

نقد کهن الگویی به همین چند مورد  
ختم نمی شود بلکه مواردی از قبیل  
رنگ، اشکال، مناظر، طبیعت، آرمان  
شهرها و ... را در خود جای داده  
است. علاوه بر آن در اندیشه های  
یونگ، فرای و فریزر نیز این نقد  
به شاخه های گسترده ای تقسیم  
شده است. این موارد در آثار اغلب  
شاعران مورد توجه است. ما تنها به  
یک گوشه کوچک اشاره کردیم.  
ما در مقالات متعدد پیشین به نقد  
گل سرخ، آواز، رنگ ها و فصل ها  
پرداخته بودیم که در این جستار  
لازم ندیدیم دوباره آن ها را تکرار  
کنیم.

## منابع

رضوانی یزدلی، میثم (۱۴۰۱).  
بررسی و تحلیل نمادهای کهن  
الگویی در شعر محمدرضا شفیعی  
کدکنی، پایان نامه کارشناسی  
ارشد، استاد راهنما علیرضا فولادی،  
دانشگاه کاشان.  
شفیعی کدکنی، محمد رضا  
(۱۳۹۰). هزاره دوم آهوی کوهی،  
تهران: نشر سخن.  
(۱۳۹۹). طفلی به نام شادی، تهران  
نشر سخن.

من/ با این همه خوشم که به  
هرحال/ تو در شب هزار و یکم  
نیز/ تنها مخاطب منی و شهرزاد من  
(شفیعی کدکنی، ۱۳۹۹: ۳۴۳).

شهرزاد شخصیت مهم داستان  
هزار و یکشب است که با داستان  
گویی خود، پادشاه را از قتل زنان  
باز می دارد. شفیعی کدمنی در  
این شعر خود به نمادی، از شهرزاد  
یاد کرده است. کدکنی در تخیل  
شاعرانه خود با شهرزاد هم نشین  
می شود و به گفتگو می نشیند و  
این حالت گفتن افسانه های هزار  
و یک شب را در ذهن شاعر و  
خواننده تداعی می کند.

## حیوانی

آهوی کوهی در اشعار شفیعی  
کدکنی بسامد بالایی دارد. چنان  
چه در هزاره دوم آهوی کوهی  
شاهد شعری از ایشان هستیم.  
شفیعی کدکنی از آهو نماد پاکی و  
سفیدی را طلب می کند. چنان چه  
در شعری از ایشان می-خوانیم.  
**آهوی کوهی تا بارش برف نیما/  
این همه معنی و موسیقی و تصویر و  
صدا/ از لب آمو تا دجله و گنگ و  
هامون/ همه راهیست بدان گمشده  
نابیدا (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰:  
۳۹۷).**

سیمرغ دیگر حیوان اسطوره ای  
و نمادین در ادبیات است که به  
شعر شفیعی کدکنی راه یافته است.  
سیمرغ توتّم خاندان زال بود. زیرا  
سرپرست زال به شمار می رود. قوم  
سکاها نیز سیمرغ را نگهبان تمدن  
خود می-دانند.

**سیمرغ و کیمیاش به فرمان بود/  
بر هر چه نام خویش رقم می زد/ از  
نردبان معجزه بالا می رفت/ بر بام  
روزگار قدم می زد (همان: ۳۴۷).**  
گیاهی

بوته نماد نوزایی و جوانگی است. در  
اشعار شفیعی کدکنی نیز به همان  
نماد یاد شده است.

**آن بوته های کاسنی و رازیانه ها/  
اندام های یک یک شان را/  
سرمای سرد کرده کرختان (همان:  
۲۸۲).**

درخت نماد حیات و زندگی

# سروش آزادی

## بقیه: دلارام چنگی

از اسب سیاه گفت تا کنون کسی از اینجا زنده برنگشته و بهتر است در تصمیم خود تجدید نظر کنی. اما پسر قبول نکرد و مصمم بود که اسبها را به کمند اندازد و با خود بیاورد.

اسب سیاه گفت: «بدان و آگاه باش وقتی وارد مرز مرغزار شدیم، طوفان شدیدی شروع خواهد شد، بعد باران سیل آسا خواهد بارید. هوا به قدری تیره و تاریک خواهد شد که چشم، هیچ چیز را نخواهد دید. بعد از قطع باران اگر هوا تاریک ماند هر دویمان مردنی هستیم و اگر هوا صاف و روشن شد، از مرگ نجات یافتیم. باید بدانی که در آن وقت در میان مه غلیظ اسب سفیدی نمایان خواهد شد. تا آن را دیدی، مرا ول کن و به روی اسب سفیدپیر، آن ترا از اینجا بیرون خواهد برد و نگران من مباش. من به دنبال تو چند رأس اسب خواهم آورد اما شرط این است که به پشت سر خود نگاه نکنی.»

وارد مرغزار شدند طوفان آغاز گردید، باران شروع شد و هوا تیره و تاریک شد. چشم جایی را نمیدید. تدریجاً از شدت طوفان کاسته شد و باران بند آمد ولی مه غلیظ هنوز وجود داشت در حالی که نگرانی بیشتر میشد، هوا اندکی صاف گردید و ناگاه پسر در جلوی خود اسب سفیدی را مشاهده نمود. فوراً به ترک اسب سفید پرید و متوجه شد که هوا کم کم روشن میگردد و اسب سفید او را از مرغزار بیرون آورد. در حالیکه سوار بر اسب سفید بود،

ناگهان متوجه شد که دنبالش گروه سواران به راه افتاده و صدای پای اسبان به گوش میرسید. سفارش اسب سیاه را از یاد برد و برگشت و به عقب نگاه کرد، دید که اسب سیاه چند رأس اسب را با خود میآورد و اسب سیاه گفت: «اگر به پشت سر خود نگاه نمیکردی همه ی اسبها را میآوردم چون شرط را شکستی تنها اسبهایی خواهند آمد که از مرز مرغزار گذشته باشند و بقیه دیگر نخواهند آمد.»

پسر با راهنمایی اسب سیاه خود، چند رأس اسب را با خود از آنجا آورد. تعدادی را نگهداشت و بقیه را به فروش رسانید و سود کلانی عایدش گردید.

چند روز گذشت زنان حاکم دیدند که پسر هنوز زنده است و در مجالس و ضیافتهای حاکم حاضر می گردد، فوری به سراغ زن نانجیب رفتند از اینکه پسر کشته نشده به زن گلیا به کردند و دوباره پول زیادی دادند که حتماً پسر را سر به نیست گرداند.

زن حیلله گر دوباره به خانه ی پسر آمد و درب را زد و به بهانه ی دیدار دختر و احوالپرسی وارد خانه شد. دختر تا دید که همان زن است از او استقبال کرد و به گرمی پذیرایی نمود و آوردن اسبها را به او گفت و از او تشکر هم کرد و غافل از این بود که زن مکار دشمن آنها است بعد از صرف چای و میوه، زن مکار گفت: «تو تنها هستی، همدم و مونس نداری و از آن طرف برای اداره ی این خانه کلفت نیاز است. آدرسی دارم که آن را به برادرت میدهمی که آنجا دو دختری به نام - های نارنج و ترنج وجود دارند، اگر آنها را بیاورد، هم در کارهای منزل

از گوشه ی باغ صدای موحشی به گوش رسید و جواب داد: «چه کسی شما را دستگیر کرد؟» دختران جواب دادند: «پوست، چرم گوسفند». از گوشه ی باغ جواب آمد: «آدمی که دستش چرم گوسفند باشد، نداریم. خوب توضیح دهید.» تا نارنج و ترنج خواستند جواب دهند پسر موفق شد که هر دو را از باغ بیرون آورده و به ترک اسب سوار کرد و به راه افتاد. به این طریق این مرتبه هم پیروز شد.

دو دختر، به نامهای نارنج و ترنج را به خانه آورد. وقتی به خانه رسیدند آستینها را بالا زدند و در کارهای خانه، پخت و پز، نظافت و غیره به خواهر پسر کمک کردند و موقع فراغت و بیکاری یکی مینواخت و دیگری میرقصید و آن یکی که خسته میشد برعکس این می رقصید و آن موسیقی مینواخت. چند روزی به خوشی و شادی گذشت باز دشمنان از سلامتی و زنده بودن پسر با خبر شدند و زن مکار را بارسوم روانه ی خانه ی پسر کردند.

زن آمد و در زد و مثل دفعات گذشته با استقبال گرم خواهر پسر روبرو شد. نارنج و ترنج را دید و رقص و آواز آنها را مشاهده کرد با اینکه خودش پیشنهاد کرده بود خیلی حیرت کرد.

بعد از تماشای برنامه های نارنج و ترنج و صرف چای و میوه، موقعی که می خواست خانه را ترک کند پیشنهاد شیطانی دیگری را به میان کشید و به دختر گفت: «موقع ازدواج برادرت رسیده و بهتر آن است که در فکر عروس مناسب باشد و بهترین و لایقترین دختر را برای او سراغ دارد که در فلان جا،

به تو کمک میکنند و هم با رقص و آواز تو را مشغول میگردانند.» آدرس را داد و خانه را ترک کرد. عصر برادر به خانه آمد. بعد از صرف شام خواهر پیشنهاد استخدام دو دختر به نامهای نارنج و ترنج را به برادرش داد.

پسر چون دفعه اول سود کلانی برده بود، مخالفت نکرد و گفت که باید با اسب سیاه مشورت کند. به نزد اسب سیاه آمد و پیشنهاد خواهر را بازگو کرد. اسب سیاه گفت که امروز، باز همان شخص به خانه تان آمده بود و نگرانم که تو در این شهر دشمنان خطرناکی پیدا کرده ای، هد فشان از بین بردن توست، اگر آوردن آنها آسان میبود، خیلی ها از تو زرننگتر بودند، میرفتند و میآوردند.

پسر گفت: «باید خواسته ی خواهرم عملی شود.» صبح به راه افتادند و به آدرسی که زن مکار داده بود رسیدند و باغی خوش و خرم با درختانی درهم را دیدند.

اسب سیاه گفت: «آن دو دختر در این باغ گردش میکنند. آنها سحر و جادو هستند. اگر دستتان آنها را لمس کند، کشته خواهد شد. دستانت را با پارچه یا دستکش بپوشان که به دختران دستت نرسد و جز دو دختر که با هم هستند به هیچ گل و میوه نباید دست بزنی.»

پسر وارد باغ شد به هیچ گل و ریحان، سنبل و ضمیرانی توجه نکرد. مستقیماً به دنبال دختران رفت و آنها را پیدا کرد در حالیکه به دستهایش دستکش چرمی پوشیده بود دو دختر را دستگیر کرد. دختران جیغ کشیدند و فریاد برآوردند. «ای وای ما را گرفتند.»



در دامنه‌ی کوهی، غاری وجود دارد که در آنجا زندگی میکند، نامش دلآرام چنگی است. بهتر آن است که برادرش به آنجا رفته و ازدختر درخواست و تقاضای ازدواج کند شاید که قبول کند.

شب که برادر از سر کار آمد، خواهر موضوع ازدواج را در میان گذاشت. پسر از شنیدن موضوع خیلی خوشحال شد و به خواهر اختیار داد که هر کس را پسندید به همسری او انتخاب کند. خواهر پیشنهاد زن مکار رابه میان کشید و پسر گفت: «که باید با اسب سیاه مشورت کند.»

به سراغ اسب سیاه رفت و ماجرا را گفت. اسب سیاه گفت: «که باز همان بیگانه امروز آمده بود و قصد او مرگ و هلاکت توست. اینها توطئه و نقشه‌ی مرگ تو میباشد» پسر گفت: «من به ناراحتی خواهرم راضی نیستم هرچه او گفت باید عمل کنم بهتر این است که صبح حرکت کنیم.»

اسب سیاه با شنیدن میزان علاقه برادر به خواهر، به او آفرین گفت و تحسینش کرد. و صبح روز بعد به سوی مقصد به راه افتادند. چند روزی رفتند. سرانجام به دامنه‌ی کوهی که آدرسش را داشتند، رسیدند و اسب سیاه به پسر گفت: «غار از اینجا دیده می‌شود، من بیش از این نمی‌توانم به غار نزدیک شوم. تو خودت به دهانه‌ی غار برو و دختر را به نام صدا بزن. حالا ببینیم چه پیش آید و بدان که این دختر زیباترین دختر جهان است و متأسفانه جوانانی که به سراغ او رفته‌اند همه را به سنگ تبدیل کرده و اگر ترا هم به سنگ برگرداند از دست من چاره‌ای نیست.»

پسر از حر فهای اسب سیاه به دل ترس و هراس نداد و با شجاعت تمام به دهانه‌ی غار نزدیک شد و از دهانه‌ی غار به داخل نگاه کرد، دید که همه جا تاریک است و هیچ چیز دیده نمی‌شود. از آنجا صدا کرد: «دلآرام چنگی؟»

دختر جواب داد: «چه می‌گوی آدمی که تبدیل به سنگ» وقتی جواب به گوش پسر رسید، متوجه شد که پاهایش تا زانو سفت و سخت و تبدیل به سنگ شده‌اند پسر ترسید و وحشت کرد تا آن لحظه باور نمی‌کرد که چنین ماجرای اتفاق بیفتد و از دور، رو به اسب سیاه کرد و ماجرا را گفت.

اسب گفت که قبلاً همه چیز را گفته ولی پسر گوش شنوا نداشته در هر صورت گفت که باز دختر را صدا کند و ادامه دهد. پسر باز دختر را به نام، مثل دفعه اول صدا کرد و همان جواب را شنید و دید که تا کمر تبدیل به سنگ شد.

پسر خود را در آستانه‌ی خطر دید. قطرات اشک در چشمانش نمایان شد و از اسب چاره خواست. اسب گفت: «به کارات ادامه بده تا چه پیش آید.»

بار دیگر دلآرام چنگی را صدا کرد و همان صدا را شنید و سفتی و سختی تا به سینه اش رسید. پسر خود را در معرض خطر و نابودی دید و از آنجا اسب سیاه را صدا کرد و گفت: «مرگ برایم مهم نیست ولی خواهرم بیکس خواهد ماند او را اول به خدا و بعد به تو میسپارم.»

اسب سیاه از مهربانی پسر به خواهرش خیلی خوشحال شد و دید که در لحظه‌ی مرگ هم به فکر خواهرش می‌باشد.

پسر در حالیکه از سینه به بالا سالم مانده بود دوباره دلآرام چنگی را صدا کرد و گفت: «دلآرام چنگی؟» دخترخواست جواب بگوید ناگاه شیهه‌ی اسبی را شنید که به زبان آدمی فریاد میزد و می‌گفت: «ای دختر مغرور و متکبر و بی‌شعور، چقدر در غار خواهی ماند لااقل سرت را بیرون آور و پسری که برای بردن تو آمده، قد وقامت او را تماشا کن، اگر نپسندیدی، عمل شیطانی خودت را روا کن.» دختر چون صدا و صحبت اسب را شنید. به حیرت افتاد و لحظه‌ای

مکث کرد و سرش را از محل اقامت بیرون آورد و در مدخل غار پسری را دید خوش اندام و لایق و شایسته و از دیدن پسر و از مذمت و ملامت اسب سیاه به خود آمد. غرور و تکبر را به کنار گذاشت و حرف را عوض کرد و گفت: «چه می‌گویی سنگی که از انسان» چون کلام خود را عوض کرد و برعکس گفته‌های اولی سخن گفت، تکان و حرکتی در سنگهای اطراف به وجود آمد و همه جا را گرد و غبار فرا گرفت و بعد از مدتی گرد و غبار فرو نشست پسر دید که سفتی و سختی بدنش از میان رفته و گروهی از جوانان دور و برش را گرفته و در برابر او سر تعظیم فرود آورده‌اند.

پرسید که شما کیستید؟ گفتند: «ما را این دختر به سنگ تبدیل کرده بود که شما نجات دادید و این دختر درخور ولایت توست.» پسر همه‌ی جوانان را مرخص کرد. دلآرام چنگی را با خود به خانه آورد و روز بعد به پیش قاضی رفته او را رسماً همسر خود کرد.

اسب سیاه گفت: «حالا که همسر انتخاب کردی بعد از این تمام مشورتها را با زن خود خواهی کرد. این دختر که شریک زندگی تو خواهد شد، خیلی دانا و خردمند است. ترا به خوبی راهنمایی خواهد کرد.»

زندگی به خوشی و خرمی ادامه داشت. نارنج و ترنج هر روز با رقص و آواز افراد خانواده را سرگرم میکردند

و کارهای خانه را انجام می‌دادند و از طرفی کسب و کار پسر نیز در بازار هر روز رونق بیشتری پیدا میکرد و هر وقت حاکم ضیافت و مهمانی داشت، پسر هم دعوت می‌شده بود. پسر یکی از نزدیکان حاکم دشمنان از برگشت و سلامتی پسر با خبر شدند. باز به سراغ زن حیل‌گر رفتند. زن گفت که دیگر قادر به انجام کاری نیست چون پسر را به هر مهلکه‌ای فرستاده، به سلامت

بازگشته‌است.

چند روزی گذشت، دوباره پسر را به ضیافت رسمی به کاخ حاکم دعوت کردند. پسر لباس فاخر را پوشیده، در جلو آئینه به سر و صورت خود میرسد که آماده‌ی حرکت به ضیافت باشد.

زنش گفت: «حالا که به مهمانی حاکم می‌روی هرچه می‌گویم باید عمل کنی والا کشته خواهی شد.» زن یک عدد سیب و یک خروس عروسکی و یک عدد انار به پسر داد و گفت: «وقتی به جلوی کاخ حاکم رسیدی، در آنجا دکه‌ای وجود دارد و زنی را در آنجا زندانی کرده‌اند و آن بدبخت در کثافت غوطه‌ور میباشد.»

در آنجا از اسب پیاده میشوی و از قنات جلوی دکه آب بر میداری دست و صورت زن را میشویی و مواظب باش که مشمز نشوی، دستمال خود را در میآوری دست و صورت آن زن را خشک میکنی و این سب را به آن می‌خورانی و بعد زن را به آغوش میکشی و دست و صورتش را میبوسی و به راه می‌فتی. وقتی وارد قصر شدی، سر میز غذا، غذایی که در بشقاب داری به گربه میدهی و خود از بشقاب دیگری استفاده میکنی بعد از صرف شام، وقتی مهمانان منتظر صرف چای و میوه شدند، خروس عروسکی را در میآوری و انار را دانه کرده به جلوی خروس می‌ریزی و می‌گویی: «خروس من، خروس من بخور دانه‌ی انار را و بدان آدمیزاده آدمی به دنیا می‌آورد نه موجود دیگر. حاکم به عمل تو معترض خواهد شد و از تو علت کارهایت را خواهد پرسید آن وقت بقیه را به من محوّل کن.»

حرفهای همسر به پسر خوش نیامد، بنابراین پیش اسب سیاه رفت و ماجرا را گفت و اسب گفت که بعد از این مشاور تو زنت میباشد و هرچه گفت باید عمل کنی و دیگر به سراغ من نباید بیایی.

پسر به راه افتاد تا به جلوی کاخ حاکم رسید. **بقیه در صفحه ۴۸**

کوش کن پند ای پسر روز بهر دنیا غم مخور

غم مخور  
کمی هم بخند

کفتمت چون در حدیثی گرتوانی داشت کوش (حافظ)

### دلیل

- شما چرا به زندان آمده اید؟
- برای اینکه چشمانم نزدیک بین است
- این که دلیل زندانی شدن انسان نمی شود.
- چرا می شود. موقعی که داشتم جواهر را از دکان جواهر فروش سرقت می کردم پاسبان را که در ده قدمی من ایستاده بود ندیدم.

### کودک نابغه



دونفر با هم راجع به بچه هایشان صحبت می کردند:

- پسر من حقیقتاً نابغه است. درسه سالگی بخوبی می تواند کتاب بخواند و باکمال مهارت پیانو بنوازد.

دیگری گفت:

- پسر من از هر جهت قوی تر از پسر توست. او هنوز سه هفته بیشتر از عمرش نمی گذرد اما بخوبی می داند که زندگی گراه- دستمزدها کم- مالیات ها زیاد و خطر انفجار بمب اتمی

### سؤال جالب

هر آن افراد بشر را تهدید می کند.

- از کجا فهمیدی که او اینها را می داند؟

- برای اینکه از صبح تا شب گریه می کند.

ناطق با حرارت تمام مشغول ایراد سخنرانی بود. نطق او مدت مدیدی بطول انجامید بطوری که عده ای دیگر را خواب در ربود. بالأخره پس از چند ساعت نطق تمام شد و سخنران گفت آیا سئوالی هست؟

مردی در حالی که چشمانش را می مالید و معلوم بود تازه از خواب بلند شده است گفت:

- بله ممکن است بفرمائید ساعت چند است؟

### حواس پرتی استاد

خانمی جلوی یکی از استادان دانشگاه را گرفت و گفت درست نگاه کنید آیا مرا بخاطر می آورید چند سال پیش شما از من خواست کردید که باشما ازدواج کنم؟

استاد: خوب خانم بامن ازدواج کردید یا نه؟

### آگهی استخدام

بانوی ماشین نویسی که شرایط زیر در او جمع باشد با حقوق مکفی استخدام می شود:

به جینالولو بریجیدا شباهت داشته باشد.

مثل مریلین مونرو راه برود

مثل مونا لیزا لبخند بزند

و.... مثل گاو کار کند.



### کلیک به مهمان ناخوانده

خانمی از دست میهمان ناخوانده سمجی کلافه شده بود برای دور کردن او حقه خوبی سوار کرد.

یک روز که او را تادم در مشایعت می کرد گفت:

- دوست عزیز! دفعه دیگر که مارا مفتخر می کنید با هم تلویزیون تماشا خواهیم کرد.

مهمان ناخوانده که به خود وعده غذای لذیذ را می داد گفت:

- خیلی خوشوقتم. اما تلویزیون شمارا کی خواهند آورد؟

- شش ماه بعد آقای عزیز.



### جمله سازی

معلم: میتوانی با حرف رسول جمله بسازی؟

شاگرد: بله، من و علی و جعفر رفتیم پارک.

معلم: پس رسول کجاست؟

شاگرد: آخر هر چه التماس کردم نیامده

### کلاس نقاشی

پدری برای آوردن دخترش به کلاس نقاشی رفت، و او را سوار ماشین کرد و همین طور که رانندگی میکرد از دخترش پرسید:

- امروز سر کلاس چی کشیدی؟

دختر خیلی خون سرد جواب داد:

- خمیازه

تقدیم به  
خوانندگان وفادار  
مجله آزادی



هادی خرسندی

## دخو دخو کجائی؟

کشور سر گاویست که در خمره به گیر است  
فی الفور دخو را برسائید که دیر است

در حلقه این هیئت اوباش و ارادل  
تنها دخو است آنکه به تدبیر شهیر است

بدبخت اهالی دیاری که در آنجا  
رویاه نماینده شده، گرگ وزیر است

سردار دو سه قطعه زمین کرده تصاحب  
بیچاره گمان کرده رضاشاه کبیر است

با اینهمه نفت، اینهمه گاز، اینهمه ثروت  
این کشور داراست که اینقدر فقیر است

این سفره خالی که شده پرچم ملی  
تصویر میانش لوگوی نان و پنیر است

پر اب ترین نقطه این خاک، سراب است  
آبادترین خطه این مرز کویر است

یک مهدی موعود اخیراً شده پیدا  
گفته ست که در بردن شهزاده، سفیر است

گوید که تنوری شده آماده عجب داغ  
انگار که پنداشته شهزاده خمیر ست

منجی دگر هم شده حاضر به تل آویو  
جمعی به تکاپوی چراغان مسیر است

اما ولی اما ولی اما ولی اما  
ملت نه دگر ملت آسان بپذیر است

تقلید صدا کرده شغلی ته جنگل  
هادی تو میندار که این نعره شیر است

## لاک پشت طاقباز

لاک پستی فتاده وارونه دست و پا میزند میان هوا

لاک پشت رژیم اسلامیست رد شده کارش از نماز و دعا

بینوا مانده چارچنگولی استغانه کند برای بقا

نه پیمبر به داد او برسد نه علی و نه سیدالشهدا

دست روسیه کرده وارونش چشم دارد به پای آمریکا

تا مگر قاتل سلیمانی باز گرداندش به یک تک پا

که ترامپ است خضر راه نجات  
بر ایلان ماسک و آل او صلوات\*

\*وام از عارف قزوینی:

«بلشویک است خضر راه نجات»

«بر محمد و آل او صلوات»

## در سالگرد آن انقلاب

آمد و با همه پختگی ام، خامم کرد

ملت زنده بدم اُمت اسلامم کرد

بر درختی که خودم کاشتم آویختم

با طنابی که خودم بافتم، اعدامم کرد

## رهبر و پیرزن بهائی



آن رهبری که گفت به هر جنگ

آن رهبری که داد نمایش

آن رهبری که گفت بجنگیم

آن رهبری که روی پله نشسته

آن رهبری که گفت ندارد

آن رهبری که مغز جوانان

آن رهبری که کرد مرتب

دیشب دیدم که رفته به جنگ

پیرزن مریض بهائی

\* فرمودند من روی پله نشسته بودم و خدا همینجور از دهن من حرف میزد!



# درپزند نیسیلی شعر و غزل

حافظ شیرازی

## خیال روی تو

خیالِ رویِ تو در هر طریقِ همره ماست  
 نسیمِ مویِ تو، پیوندِ جانِ آگه ماست  
 به رَغَمِ مدعیانی که منعِ عشقِ کنند  
 جمالِ چهرهٔ تو، حجتِ موجه ماست  
 بین که سیبِ زنخدانِ تو چه می گوید  
 هزار یوسفِ مصری، فتاده در چه ماست  
 اگر به زلفِ درازِ تو، دستِ ما نرسد  
 گناهِ بختِ پریشان و دستِ کوتاه ماست  
 به حاجبِ درِ خلوتِ سرایِ خاصِ بگو  
 فلان ز گوشه نشینانِ خاکِ درگه ماست  
 به صورت از نظر ما اگر چه محبوب است  
 همیشه در نظرِ خاطرِ مرفه ماست  
 اگر به سالی حافظِ دری زَنَد، بگشای  
 که سالهاست که مشتاقِ رویِ چون مه ماست

سعدی شیرازی

## دوستان وفادار

توانگران که به جنب سرای درویشند  
 مروت است که هر وقت از او بیندیشند  
 تو ای توانگر حُسن، از غنای درویشان  
 خبر نداری اگر خسته اند و گر ریشند  
 تو را چه غم که یکی در غمت به جان آید  
 که دوستان تو چندان که می کشی بیشند  
 مرا به علت بیگانگی ز خویش مران  
 که دوستان وفادار بهتر از خویشند  
 غلامِ همت رندان و پاک بازانم  
 که از محبت با دوست، دشمن خویشند  
 هر آینه لب شیرین جواب تلخ دهد  
 چنان که صاحب نوشند ضارب نیشند  
 تو عاشقان مسلم ندیده ای «سعدی»  
 که تیغ بر سر و سر بنده وار در پیشند  
 نه چون منند و تو؛ مسکین، حریص، کوتهدست  
 که ترک هر دو جهان گفته اند و درویشند

علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

## دوربازی



می میرم صد بار پس مرگِ تنم  
 می گرید باز تنم هم تنم در کفتم  
 زان رو که دگر روی تو نتوانم دید  
 ای مهوش من، ای وطنم، ای وطنم  
 \*\*\*  
 گفتم رُخ تو گفت به گل می ماند  
 گفتم لب تو گفت به مِل می ماند  
 گفتم قد من گفت به پیش گل و مِل  
 ز اینسان که خم آورده به پُل می ماند

کمال خجندی

## دوست می دارم ترا

بعد از امروز آشکارا دوست می دارم تو را  
 از تو چون پوشم نگارا دوست می دارم تو را  
 در وجود من ز هستی هر سر مویی که هست  
 دوست می دارد مرا تا دوست می دارم تو را  
 خواه در دل باش ساکن خواه در جان شو مقیم  
 گر در این جایی و آن جا دوست می دارم تو را  
 عارم آید پیش سرو و لاله رفتن در چمن  
 تا بدان رخسار و بالا دوست می دارم تو را  
 گر نباشی دوست دارم دوست دارم همچنان  
 ز آن که من بی این تمنا دوست می دارم تو را  
 دیده و دل هر یکی تنها تو را دارند دوست  
 خود من بی دل نه تنها دوست می دارم تو را  
 گفته ای خون ریزمت تا دشمنم داری «کمال»  
 من خود از بهر چنینها دوست می دارم تو را

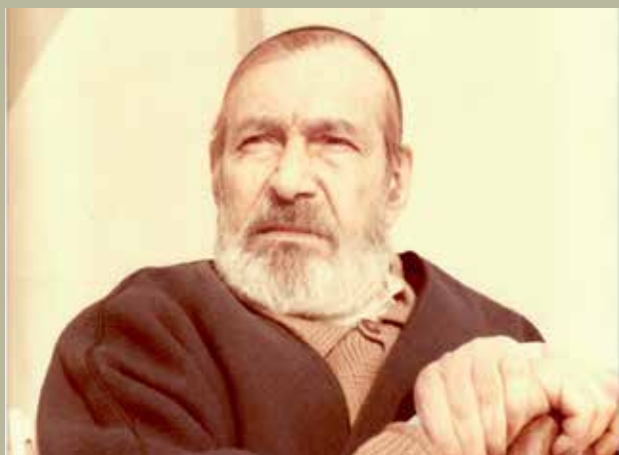
## پنج وارونه



پنج وارونه چه معنا دارد؟  
خواهر کوچکم این را پرسید!  
من به او خندیدم.  
کمی آزرده و حیرت زده گفت:  
روی دیوار و درختان دیدم  
باز هم خندیدم!  
گفت دیروز خودم دیدم  
پسر همسایه پنج وارونه به مینو می داد  
آنقدر خنده برم داشت که طفلک ترسید  
بغلش کردم و بوسیدمش و با خود گفتم  
بعدها وقتی غم،  
سقف کوتاه دلت را خم کرد  
بی گمان می فهمی  
پنج وارونه چه معنا دارد

## چراغ عمر

در آذرماه ۱۳۵۰ دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی غزلی سروده  
ودر پایان غزل می گوید:  
ور بپرسد، گویش مرد سخن سنجی نماند  
گر توانی بازگو، کان نکته دانیها چه شد  
استادعلامه جلال الدین همائی متخلص به سنا در پاسخ رعدی  
در اردیبهشت ۱۳۵۱ این غزل را می سرایند:



ای چراغ عمر من، روشن روانیها چه شد  
گر نه شمع مُرده یی، آتش زبانیها چه شد  
نوجوانان را حریم حُرمت پیران کجاست  
دوستان را یاد عهد دوستگانی ها چه شد  
صحبت دیرین بُوَد حَقّی گرامی ای عزیز  
مهربانی پیشکش، نامهربانی ها چه شد  
سالها بودیم با هم یک دل و یک داستان  
بگذریم از همدلی، همداستانی ها چه شد  
تُنَد بادی ز آرزو، موج سرابی از امید  
چند میبرسی که دوران جوانی ها چه شد  
کوه آهن نرم گردد زیر پُتیکِ روزگار  
دعوی رویین تنی وان سخت جانی ها چه شد  
در رهی گم گشته ام کانجا نشان پای نیست  
نقشپای رفتگان، وان ره نشانیها چه شد  
رفت در تحصیل دانش روزگاران **سنا**  
حاصل آن علمها، آن درس خوانیها چه شد  
جان فشانی در ره علم و هنر کردم بسی  
غیر حسرت بهره ام زان جان فشانیها چه شد  
ای صبا با رعدی شیرین سخن از من بگوی  
نکته دانان زنده اند، آن نکته دانی ها چه شد  
از گروه شعرفهمان باز جمعی باقی اند  
با گروه شاعران گو، نکته دانی ها چه شد

## حدیث عشق

حدیث عشق ز ما یادگار خواهد ماند  
بنای شوق ز ما استوار خواهد ماند  
کنون که کشتی ما در میان موج افتاد  
سرشک دیده ز ما برکنار خواهد ماند  
اساس عهد مودت که در ازل رفتست  
میان ما و شما پایدار خواهد ماند  
ز چهره هیچ نماند نشان ولی ما را  
نشان چهره برین رهگذار خواهد ماند  
ز روزگار جفا نامه ئی که عرض افتاد  
مدام بر ورق روزگار خواهد ماند  
شکنج زلف تو تا ببقرار خواهد گشت  
درازی شب ما برقرار خواهد ماند  
چنین که بر سر میدان عشق می نگرم  
دل پیاده بدست سوار خواهد ماند  
حدیث زلف و رخ دلکش تو خواهد بود  
که بر صحیفه ی لیل و نهار خواهد ماند  
فراق نامه ی «خواجو» و شرح قصه ی شوق  
میان زنده دلان یادگار خواهد ماند

# جسته و گریخته



## خیانتی که گران تمام شد

سپهبد سعید مهدیون فرمانده پدافندنیروی هوایی شاهنشاهی و فرمانده قیام شاهرخی بود که قرار بود ۱۹ تیر ۱۳۵۹ توسط پرسنل نیروی هوایی شاهنشاهی برای آزادی ایران اجرا شود.

عملیات یک روز قبل از اجرا لو رفت و در ۲۴ مرداد ۱۳۵۹ سپهبد مهدیون و در نهایت ۱۲۱ نفر به حکم آخوند محمدری شهری اعدام شدند.

سپهبد سعید مهدیون فرمانده پدافند هوایی نیروی شاهنشاهی، سرتیپ آیت محقق، سرگرد فرح زاد جهانگیری و شماری دیگر، قصد داشتند با حمله هوایی به منزل خمینی و از بین بردن او و تسخیر رادیو و تلویزیون و بازداشت چند تن از عوامل جمهوری اسلامی راه را برای بازگشت شاه به میهن هموار کنند. اما متأسفانه این طرح لو می‌رود و در حالیکه پرسنل نیروی هوایی در حال آماده شدن برای اجرای طرح بودند همگی دستگیر و اعدام می‌شوند، طبق معمول همیشه، پای یک خائن در میان بود.

## مردی که همچون بابک خرم‌دین

### زانو نزد

وقتی از سپهبد مهدیون خواستند زانو بزنند و برای اعدام آماده شود، او پاسخ داد من هرگز در مقابل شما زانو نمی‌زنم. چشم چپش را بیرون آورده بودند و یک حفره خالی به جا گذاشتند، بدنش پر از گلوله بود و تمام تنش از شکنجه سیاه و کبود شده بود این صحنه ای بود که همسر سپهبد خلبان سعید مهدیون هنگام احضار برای بازپس‌گیری



جسد این میهن پرست دیده بود. در واقع او باید برای هر گلوله ای که برای قتل او استفاده شده بود یک دلار می‌پرداخت تا جلادان او بتوانند موجودی خود را جایگزین کنند. مهدیون فرزند یک تاجر ثروتمند تبریزی بود. او زندگی حرفه‌ای خود را به عنوان دانشجوی دندانپزشکی آغاز کرد و بنا به دلایلی به نیروی هوایی شاهنشاهی ایران پیوست. مهدیون افسری وفادار بود که سوگند یاد کرده بود تا آخرین قطره خون از یکپارچگی ایران دفاع و به حاکمیت شاهنشاهی خدمت کند. زمانی که همسرش در حال امضای اوراق برای آزادی جسد بی‌جانش بود یکی از پاسداران انقلابی که در زمان اعدام او حضور داشت گفت که او هرگز اعتقادات خود را ترک نکرد وقتی از او خواستند زانو بزنند و برای اعدام آماده شود، او پاسخ داد: «من هرگز در مقابل شما زانو نمی‌زنم».

## درد دل یک دکتر اطفال

در اوایل انقلاب یک دکتر اطفال چنین تعریف میکرد؛ ما پزشکان

اطفال را به دیدن خمینی بردند، او شروع به نصیحت کرد وقتی فهمید ما دکتر اطفال هستیم، گفت؛ بیشتر درس بخوانید تا پزشک بزرگسالان شوید نه فقط اطفال! همه ما پزشکان شوکه به هم نگاه کردیم. چند ماه بیشتر در کشورم نماندم و بخارج سفر کردم.

## کمترین تعداد زن پارلمان

۲ کشور عمان و یمن در مجلس خود نماینده زن ندارند، و ۲۰ کشور جهان تعداد نمایندگان مجلس آن از ۱۰ در صدد کمتر است. دیگر کشورهایی که سابقه بدی در این مورد دارند، نیجریه و ایران هستند که ۱۴ زن در مجلس دارند، نیجریه بین ۳۵۸ نماینده مجلس و ایران بین ۲۹۰ نفر.



## اختراع منجنیق

منجنیق برای حمله به قلعه‌های تسخیرنشده ۴ قرن قبل از میلاد مسیح ابتدا توسط چینی‌ها اختراع شد.

این وسیله بازوی درازی داشت و با آن تا ۱۵۰ کیلو پاره سنگ یا زغال گذاخته به قلعه‌ها پرتاب میکردند و



بیشتر در قرن دوازدهم از این سلاح استفاده میشد.

در سال ۱۳۰۴ میلادی ادوارد یکم پادشاه انگلستان به مهندسين خود دستور ساخت یک نوع منجنیق بزرگ را داد تا با آن به قلعه‌ای در اسکاتلند حمله شود و پس از ساخت آنرا در جوار قلعه قرار داد و با وجود اینکه آنان پیشهاد صلح دادند، وی نپذیرفت و قلعه را فتح نمود.

## امام حسین فرار کرد، قیام نکرد!

احمد قابل، اسلام شناس مشهور چنین میگوید؛ این چیزهایی که به غلط توسط شیعیان عنوان میشود، که امام حسین در مدینه قیام کرد، دروغ محض است.

او از دست سربازان یزید فرار کرد و وقتی علت فرارش را پرسیدند، او در تایید کارش توضیح داد که آنها قصد جان مرا کردند و من مجبور بودم که فرار کنم.

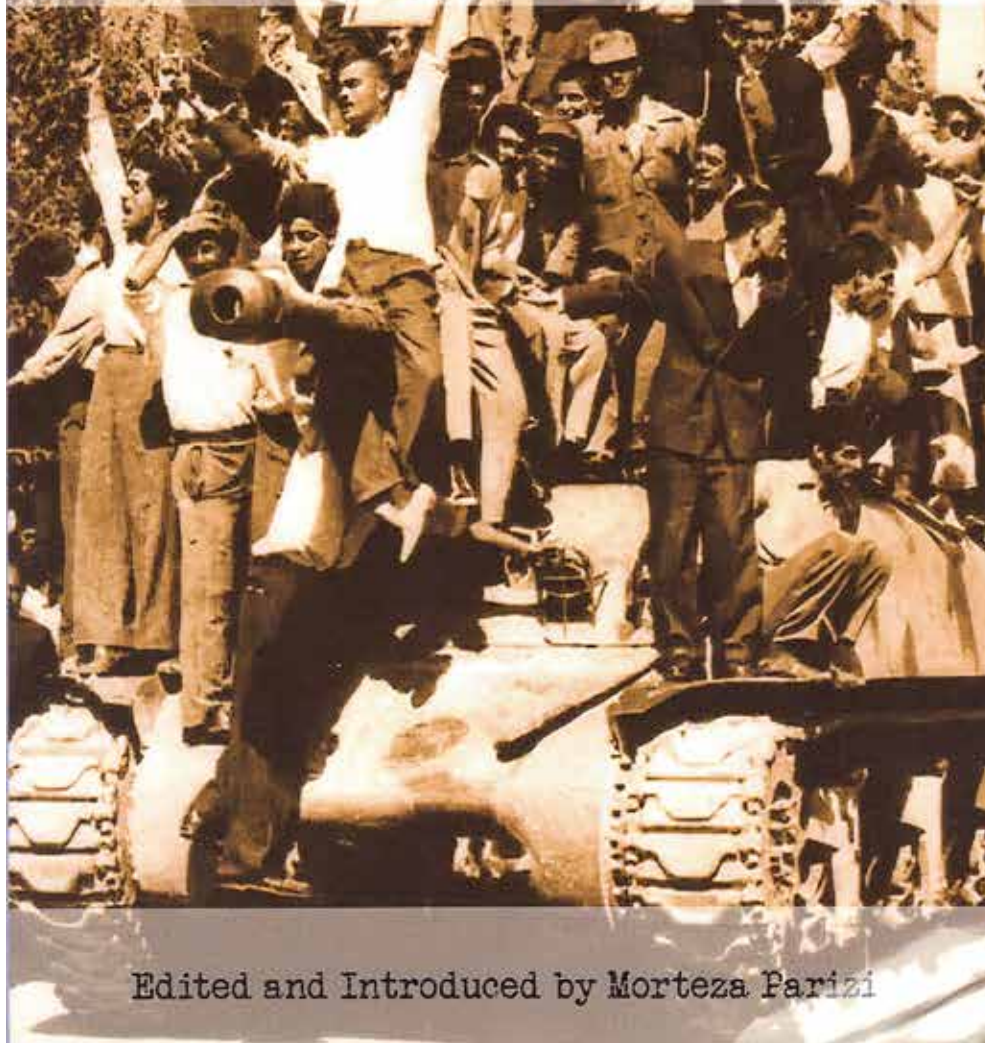
## سرنوشت دختر فیدل کاسترو

در همان زمانی که فیدل کاسترو، رهبر کمونیست و قدر قدرت کوبا



# August 1953

A Collection of First-Hand Reports  
from the Iranian and Foreign Press  
on the Overthrow of Mossadegh  
and the Restoration of the Shah



Edited and Introduced by Morteza Parizi

## توجه

ترجمه کتاب ۱۳۳۲ به انگلیسی منتشر شد. برای خرید آن با آیکس  
تلفن ۸۱۸۸-۷۱۸-۳۰۱ تماس بگیرید.

این کتاب مجموعه ای از نوشته‌های نشریات ایران و جهان در سال ۱۳۳۲ شمسی  
پیرامون ماجراهای ۲۸ مرداد است که قبلاً به زبان فارسی منتشر شده بود. اینک  
نسخه انگلیسی آن آماده شده و توسط آیکس در مریند توزیع می شود



در این کشور حکومت میکرد ،  
دختر جوانش آیلنا فرناندز در سال  
۱۹۹۳ میلادی به آمریکا گریخت  
و پناهندگی سیاسی گرفت.  
کاسترو از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶  
نخست وزیر کوبا بود و از سال  
۱۹۷۶ تا ۲۰۰۸ رییس جمهور این  
کشور شد و در سال ۲۰۱۶ میلادی  
در ۹۰ سالگی درگذشت.

## گفته های شنیدنی

- امام زمان فرمودند؛ امامزاده  
ها نامه های مردم را برای من  
میفرستند و من آنها را پاراف و امضا  
میکنم!

**آخوند صدیقی - امام جمعه موقت  
تهران**

- بنیانگذار جمهوری اسلامی گفته ؛  
که ما شما را به مقام والای انسانیت  
میرسانیم ، مقام والای مردم ما شده  
فقر و گرسنگی و تن فروشی.

**آخوند عباس سلامتیان**

- مسافر کشی و فروشندگی در  
شان روحانیت نیست.

**آخوند علیرضا خجسته**

- در نظام دیکتاتوری ، همه چیز تا  
۱۵ دقیقه قبل از فروپاشی خوب  
بنظر می رسد.

**هانا آرنه، فیلسوف آلمانی -  
آمریکایی - تولدهانور - ۱۹۰۶ ،**

**۱۹۷۵ وفات نیویورک**

-اگر دردی را احساس کرده ای  
زنده ای ، اما اگر درد فرد دیگری  
را احساس کردی انسانی.

**لئو تولستوی، اهل روسیه**

**تولد ۱۸۲۸ - وفات ۱۹۱۰ میلادی**



## جاده ابری

وقتی خسته و خواب آلود چمدانم را در اطافی که از قبل به من اختصاص داده بودند زمین گذاشتم بی لحظه ای درنگ به رختخواب زیبایی راحت معطری خزیدم. زیر لحاف پر قوی سفید و سبک که گرمای دلچسپی داشت چشم بر هم نهادم و خیلی زود به خواب سنگینی فرو رفتم.

نفهمیدم چه وقت روز بود که از سر و صدای پرندگانی که آوازی هم چون قناری سر داده و غوغائی بر پا کرده بودند بیدار شدم و جای او را چقدر پیش خودم خالی دیدم. پس از چند کش و قوس همین که دستهایم را ضربدر زیر سر گذاشتم و چشمها را گشودم قبل از هر چیز از پنجره سر تا سری روبه رو چشمم به جاده طوبیلی افتاد که از میان درختان بلند سکویا انگار تا ته جهان می رفت. این جاده را از قبل می شناختم.

هوا ابری بود و هنوز تنه ضخیم درختان و جاده خاکی از باران شب گذشته خیس و شفاف. باران همه جا را شستشو داده و درختها و زمین برق می زد. باد ملایمی باشاخ و برگ درخت ها بازی می کرد.

مدتی که به این جاده تهی نگاه می کردم تنها چند سنجاب را دیدم که به چالاکی از درختها بالا و پائین می رفتند و گردوهای به سرقت برده را بالذت می خوردند و باهم بازی می کردند.

هم چنانکه به سنجاب ها نگاه می کردم ناگهان یک ابر غلیظ دلتنگی از گوشه آسمان از راه رسید و باران تندی که شبیه اش را کمتر دیده بودم با سرو صدای بسیار آغاز باریدن کرد ...

صدای هق هق گریه آسمان و بلور قطره های درشتی از اشک که بر

شیشه پنجره اطاق اشکال غمگینی ترسیم می کرد مرا بیشتر به یاد او می انداخت و دلم را از غم او دل تنگتر می کرد. نفهمیدم از کجا مه غلیظی کم کم جلو آمد، درختها و جاده را دربر گرفت. در مدت کوتاهی همه چیز از دید من پنهان گشت. فقط جاده روبرو مثل تونلی یا دهانه غاری از لا به لای درختان خودش را نشانم می داد. من با تعجب به این همه تغییر ناگهانی نگاه می کردم که یکباره فکر و خیالم به زندگی کشیده شد. به خاطرات فرو رفتم به همه سالهای گذشته که زندگی ناگهان به هم ریخت و آنچه که بود و حالا نیست ... صاحبخانه چند ضربه به در زد که ناهار حاضر است بیا.

رشته افکارم پاره شد. با رخوتی زیاد به سرعت دوشی گرفتم، لباس پوشیدم و بر سر میز غذا حاضر شدم.

توران زن مرفهی است که سالها قبل از انقلاب ایران را ترک کرده. او در آغاز هفتاد و پنجمین سال زندگیست. و من دو بهار از او کمتر عمر کرده ام. دوستی ما از روی نیمکت کلاس دوم ابتدائی تا امروز ادامه داشته است.

وقتی بر سر میز بسیار آراسته اش نشستم همه چیز بود بغیر از غذا. پرسیدم پس غذا کجاست؟ گفت غذا را نکشیدم تا تو بیائی. برابم خورشفت بادمجان پخته بود که می دانست خیلی دوست می دارم.

در حین خوردن غذا از بچه ها، گذشته ها، مدرسه، ایران و خاطرات مشترکمان از آنها که دیگر نیستند حرف می زدیم. برایش گفتم در آن سالهای دور وقتی در نهایت خوشبختی زیر سقف آشیانه زیبایی

که ساخته بودیم و برای آینده نقشه های بلندمدت می کشیدیم از کجا می دانستیم ناگهان سقف بر سرمان فرو می ریزد؟ از کجا می دانستیم در جاده کور زندگی دیگر راه به جایی نخواهیم برد؟

شما تم کرد که باید هم زمان با او به خارج می آمدم.

گفتم تو که می دانی من نمی خواستم چون در واقع نمی توانستم. دلم بند آن خاک بود.

گفت راستش همیشه متعجب بودم چطور شد تو که انقدر به اون جا وابسته بودی بالاخره دل کندی آمدی بیرون و چطور شد که آمریکارا انتخاب کردی؟

- من هیچ وقت دل نکندم. مجبور شدم. پای جان در بین بود. داستان را که برایت گفته بودم.

- آره بعد از این همه سال یادم رفته جان کی در خطر بود؟

- جان ایرج اوه نمی دانی چه بلائی بر سرمان آمد. دائم تمنان می لرزید. برای همین بر خلاف میل، جانمان را برداشتیم و نا خواسته فرار کردیم.

چطور نرفتید فرانسه که دخترت آنجا بود؟

- اولاً دخترم هم آمده بود اینجا. دوماً آمریکا در آن زمان تنها گزینه بود. یکیش وجود خود تو این جا. خواهر و برادرم. برایت که گفته بودم یادت رفته؟

- نه یادم نرفته می دانم به خاطر بچه ها بود.

- اتفاقاً نخیر دفعه دوم به خاطر بچه ها نبود ترس بود.

- حالا از این حرف ها بگذریم تا بعد ... فعلاً بگذار غذا بخورم که خیلی گرسنه هستم.

دلداریم داد تنها تو نبود ی یا نیستی که لطمه دیده ای. من این جا شاهد

بودم نسل شما که از مملکت بیرون آمدند تقریباً همه سرنوشت های ناجوری داشته اند. توهنوز در بین آن ها وضعت عالی است.

گفتم از آنجا که آینده و سرنوشت بچه ها سرلوحه برنامه ها بود اولی انگلیس و دوست نداشت رفت فرانسه. دومی که بلبل خوش الحان و چراغ روشن خونه بود برای رسیدن به اهداف و آرزوهای بلندی که در سر داشت علیرغم میل در خردسالی به این سرزمین آوردمش. باید آن روز رو یادت باشه؟

- آره خوب یادم هست.

- در آن سالهای دور هم اولین صبحی که در این دیار چشم گشودم همین جا همین اطاق، روی همین تخت فعلی خوابیدم و همین جاده را دیده بودم منتهی تنها نبودم - هنوز خاطریم هست تو چقدر این جاده را دوست داشتی. یادت می اد چقدر تنها و یابا هم توی اون راه رفتیم و گردو جمع کرده بودیم؟

- عجب! آن روزها ... یادش بخیر. کاملاً به یادم هست. اولین بار صبح

وقتی چشم باز کردم و این جاده رو با درختهای سر به فلک کشیده اش دیدم که بر عکس امروز آفتاب دامنش روی همه چیز پهن بود زمین، درخت، گل و جاده همه می درخشید انقدر قشنگ و فریبنده بود که هنوز در هر کجا طبیعت زیبایی می بینم همین جاده بیادم می آد و همون روزها ...

- من یادم هست وقتی با هم راه می رفتیم تو به سایه های روی زمین بیشتر توجه داشتی تا خود درخت ها - آره من اغلب سایه درخت ها را بیشتر از خود درخت ها دوست می دارم. اشکالی که روی زمین می بینم برام پر معنا و جذابتره. چشم



و زیادتر می گیره.

- چرا؟

- انگار در سایه ها من بیشتر به شخصیت درخت پی می برم! یادم می آد در اون سفر، پشت این جاده جاده های باریک زیاد دیگری هم دیده بودم. هنوز هم هست یاساختمان شده؟

- هنوز هم هست اون کوچه باغ ها رو تا وقتی برای ساختمان سازی نفروشن باقی می مونه. اما من هیچ وقت اونجا ها راه نمی رم راستش می ترسم. امن نیست!

- برعکس تو من همیشه وسوسه می شدم برم ببینم از این راه به کجا می رسم؟ اونروزها از چیزی نمی ترسیدم دوست داشتم به هر جاده ناشناخته ای قدم بگذارم.

- از بس کنجکاو و ماجراجو بودی. بلا بودی هنوز هم هستی؟

- آره هنوز هم هستم. آخر در پیچ و خم هر جاده چیزهای تازه ای می بینم و می آموزم. نمی دانم چرا جاده ها را مثل عمر و زندگی آدمها یکی بلند یکی کوتاه یکی راست و مستقیم و یکی پر از پیچ و خم دیگری صاف و هموار و آن دیگری راسنگلاخ و نا هموار می بینم.

- جالبه من هیچ وقت از این دیدگاه به زندگی نگاه نکرده ام

- آخه من من زندگیم از سنگلاخ گذشته. در طول زندگی از همه این جاده ها با سرسختی عبور کرده بودم و همیشه انتهای آن بالیند به دشت وسیع موفقیت رسیده بودم. دنیا رو بزرگ، پر از شگفتی و راز و زمزم می دیدم.

- غذات و هم بخور که سرد می شه - راستی غذا خیلی خیلی خوشمزه است مرسی. داشتم از آن روزها می گفتم که من در هر شرایط، دست یابی به هر خواسته ای رو آسون می دیدم. به هر زحمتی بود هر گرهی رو باز می کردم. از جنگیدن با مشکلات هراسی نداشتم. اصلاً نبرد با نا ملایمات و دوست داشتم. ... راستی توری هیچ می دونی تا امروز چقدر جنگیده ام! چقدر از میون باد و طوفان گذر کرده ام؟! نه تو نمی

دونی بر من چه گذشته. چه زندگی پر تلاطمی تا امروز داشتم

- خب یادم هست تو از اول آدم ماجرا جوی پر انرژی بودی. کارهایی که تو می کردی از عهده من خارج بود. یک دقیقه آرام و قرار نداشتی. اما حالا تو رو خیلی متفاوت با گذشته می بینم.

- آره اون روزا هنوز جوانی بود و هزار پیچ و خم. در آن سفر وقتی تو می رفتی سرکار من این جاده بلند پر درخت با صفای آفتابی رو دو بار گاه سه بار تا ته میرفتم و بر می گشتم. در طول راه، نقشه های زیادی می کشیدم و آرزو های بلندی رو برای خودم می بافتم. در برگشت آینده روشنی رو می دیدم که به تهران خیابان آرژانتین کوچه هشتم در آن ساختمان بلند ختم می شد - من ساختن اون خونه رو خوب یادمه که چقدر با عمه بنا سرو کله میزدی.

- فکر می کردم پس از تلخی جدائی ها بالاخره یک روز هر دو فرزندم درسشان تمام می شود. هر یک در یک طبقه آن خانه خاطره ای که به نقد جوانی من بالا رفته سکونت می کنند. در طبقه دیگر هر کدام کار و فعالیت اجتماعی خودشان را شروع می کنند ... و ما هم در طبقه هم کف پس از سالها فراق در کنار استخر از نوه هایمان مراقبت خواهیم کرد. با این خیالات قلبم از شادی فریاد می کرد و شاد شادسروش از انرژی چشم به آینده دوخته بودم.

- حُب عزیزم داشتی برای خودت رویا بافی می کردی درسته؟!

- متأسفانه بله. با خودم می گفتم دو باره محفلمان گرم می شود و باز همه دور یک میز غذا می خوریم. بحث های علمی و سیاسی می کنیم و این بار ما به آنها تجربه و اندوخته های علمیشان گوش می دهیم و لذت می بریم. با هم تخته می زنیم و این بار برای خوشحالی شان دروغی به آنها نمی بازیم؟! و آه چه زندگی خوبی.

با تشکر فراوان از غذای خوشمزه

اش از سر میز بلند شدم. روی میل راحتی نشستیم که چشم اندازم حیاط پر گل و استخر بزرگ لبالب آبی بود به رنگ آبی فیروزه ای. این منظره مرا یاد استخری می انداخت که هرگز حتی یکبار هم کنارش ننشستم تا خستگی آن روزهای داغ تابستانی که بر سر سوراخ فواره ها با آهنگرچک و چانه می زدم از تنم به در رود.

- یکبار که با هم سر ساختمان رفتیم یاد هست چه وسواسی برای بند کشی آجرها و جزئیاتش نشون می دادی. من می گفتم سخت نگیر. اما تو پيله کرده بودی.

- خب من سختگیر بودم. کاری که به من محول می شد باید بدون عیب تمامش می کردم. تقصیر چشمه که جزئی ترین خطا رو می بینه.

- انگار وقتی به ایران برگشتی خوشحال نبودی نامه هایت خیلی غمگین بود.

- راستش وقتی به خانه برگشتم دیگه اون خونه خونه گذشته نبود. اتاق هر دوشان خالی و پر از سکوت و تنهایی و در زیر سقف خونه هیچ سرو صدائی نبود. صدای سوت زدنشون از هیچ جا نمی آمد و هیچ جوری خلأ نبودنشون پر نمی شد. فقط باید درد تنهایی رو تحمل می کردیم. دیگه حیاط و باغچه صفای گذشته رو نداشتم. عصرها آن عصرهای زنده شلوغ و دیگه جمعمان جمع نبود.

- راستی بگو ببینم وقتی رفتی هنوز اوضاع آرام بود؟ انقلاب نشده بود؟

- ظاهراً آرام بود ولی زیر پوسته شهر داشت آتشی جون می گرفت. از ۱۷ دیماه ۵۶ یعنی یکی دو ماه بعد از رفتن من روزنامه ها گزارش های کوتاهی از اجتماعات ناراضی بعضی شهرهای کشور می دادن که در آن اقتصاد شکوفا غیر منتظره بود. خیلی زود اجتماعات تبدیل به اعتراضات و سپس به همه های بلندی در سراسر کشور شد. بعضی بانک ها و سینما ها رو آتش زدند. اعتصابات شروع شد. ظاهراً

مستمسک این تجمعات و این حرکات خشمی بود که مردم قم به درج یک نامه در روزنامه اطلاعات در باره خمینی نشون می دادن.

- نامه رو می دونم اما مطلب نامه یادم رفته. بگو ببینم مگه در این نامه چه چیزی نوشته شده بود که مردم عصبانی شدن؟

- در طی نامه بلندی، خمینی رو هندی تبار و عامل و سر سپرده استعمار خطاب کرده بودن. همین سبب عصبانیت و تظاهرات وسیعی شد که خیلی زود از قم به شهرهای دیگه از جمله اصفهان و مشهد و تبریز و سایر شهرها و بعد کل کشور سرایت کرد.

-عجب!عکس العمل خمینی چی بود؟ - معلومه خوشحال شد و به تظاهرات دامن زد. می دونی او همیشه مخالف با حکومت و هر اصلاحی بود. این بار ولی با نوار کاست پیام هائی که مردم و بعنوان یک امر شرعی به جدال با حکومت ملزم و تشویق می کرد به ایران ارسال می کرد. در تهران نوارها پنهانی تکثیر و مجانی به مردم می دادن که دست به دست می گشت و به آتش خشم و مبارزه مردم دامن می زد. البته رادیو بی بی سی نقش عمده ای در برافروختن این آتش داشت.

- چه کسی جرأت کرده بود این نامه را بنویسه؟

- نامه ایکه در روزنامه چاپ شد ظاهراً به نام احمد رشیدی مطلق بود. ولی تا امروز با این که نام بسیاری رو با حدس و گمان بردن اما هنوز دقیقاً کسی نمی دونه نامه انشاء چه کسی بوده. اما شخص شاه با انشاء و چاپ نامه موافق بود.

- چطور کسی مانع چاپ این نامه در آن شرایط نشد؟

- چرا مخالفت شد کسی گوش نداد. بنا به قول داریوش همایون وزیر اطلاعات آقای امیر طاهری سردبیر روزنامه کیهان به عذر نبودن دکتر مصباح زاده مدیر روزنامه از چاپ آن نامه شانه خالی می کنه.

ادامه دارد



# دانشتنی های پزشکی

برای درمان دیابت ۲ چه داروهایی باید مصرف کرد؟



یک زن ۶۴ ساله با سابقه ۱۰ ساله دیابت نوع ۲ برای چک آپ سالیانه مراجعه می کند. او ۴ سال پیش سکته قلبی داشته و فشار خون و دیس لیپیدمی به خوبی کنترل شده است. داروهای او شامل ۲۰۰۰ میلی گرم متفورمین روزانه، لوزارتان، هیدروکلروتیازید، آتورواستاتین با شدت بالا و آسپرین است. او سطح گلوکز خون خود را به طور معمول در خانه کنترل نمی کند. در معاینه، فشار خون ۷۵/۱۲۸ میلی متر جیوه و شاخص توده بدن (وزن بر حسب کیلوگرم تقسیم بر مجذور قد بر حسب متر) ۳۳ است. سطح هموگلوبین او ۷.۹ درصد، سطح کلسترول کل ۱۵۵ میلی گرم در دسی لیتر (۴.۰ میلی مول در لیتر)، سطح لیپوپروتئول ۵ میلی گرم در هر لیتر با چگالی بالا (۱.۳۴ میلی مول در لیتر)، سطح تری گلیسیرید ۱۲۶ میلی گرم در دسی لیتر (۱.۴ میلی مول در لیتر) و سطح کلسترول لیپوپروتئین با چگالی کم ۷۸ میلی گرم در دسی لیتر (۲.۰ میلی مول در لیتر). و نسبت آلبومین به کراتینین ادرار (با آلبومین بر حسب میلی گرم و کراتینین بر حسب گرم) ۲۵ است. او هیچ رتینوپاتی یا نوروپاتی ندارد. او شنیده است که برخی از داروهای دیابت می تواند خطر ابتلا به بیماری های قلبی عروقی را کاهش دهد. چه توصیه ای می کنید؟

## نکات کلیدی بالینی

داروهای کاهش دهنده گلوکز برای کاهش خطر قلبی عروقی در دیابت نوع ۲

- دستیابی به هدف کاهش همه جانبه عوامل خطر بیماری قلبی عروقی به ترتیب برای کاهش عوارض دیابت میکروواسکولار و ماکروواسکولار مهم است.

- در مردان و زنان غیرباردار مبتلا به دیابت اکثر جوامع حرفه ای سطح هموگلوبین گلیکوزیله را زیر ۶/۵٪ یا ۷/۰٪ توصیه می کنند. با این حال، باید با توجه به عوامل دیگر (به عنوان مثال، خطر هیپوگلیسمی، شرایط همزیستی، و ترجیحات بیمار) بطور فردی مورد مطالعه قرار گیرد.

- همراه با توصیه های سبک زندگی، درمان دارویی اولیه استاندارد مورد استفاده در بیماران مبتلا به دیابت نوع ۲ متفورمین است. ارزیابی وضعیت بیماری قلبی عروقی و عوامل خطر در هدایت انتخاب درمان اضافی کاهش دهنده گلوکز برای کاهش خطر حوادث قلبی عروقی

- برای بیماران مبتلا به دیابت نوع ۲ که سابقه نارسایی قلبی با کسر جهشی کاهش یافته دارند، مهارکننده های SGLT2 با مزایای ثابت شده در نارسایی قلبی توصیه می شود.

توجه: در صورتی که به بیماری دیابت نوع ۲ مبتلا هستید فقط به توصیه پزشک خود عمل کنید و از مصرف داروهای مختلف خودسرانه پرهیز کنید.

بسیار مهم است که باید توسط پزشک معالج تعیین و تجویز شود.

- درمان بیماران مبتلا به دیابت و بیماری قلبی عروقی تثبیت شده (و در بیماران منتخب در معرض خطر بالای بیماری قلبی عروقی) باید شامل یک داروی کاهش دهنده گلوکز با فواید قلبی عروقی نشان داده شده باشد، از جمله عوامل خاصی از آگونیست گیرنده پپتید ۱- (GLP-1) شبه گلوکاگون یا کلاس سدیم-گلوکز (inG22 Cotransport-erT).



# آشنائی با ادبیات جهان «لوشان» و توصیف خنده دار او از مرگ

نتیجه رسیدم که اگر مرگ این است، اصلا درد ناک نیست. و اگر هم باشد، چون فقط یک بار اتفاق می افتد، آن را می پذیرم.

چند وقت بعد، حالم کمی بهتر شد و حالا فکر می کنم که ای بابا، اگر مرگ آنطور بود، چطور توانستم این همه در باره آن فکر کنم؟ پس مرگ چطور است؟ هنوز نمی دانم....

نوشته لوشان نشان از قدرت ذهن افرادی مانند او دارد که فکرشان را روزانه با کارهای مفید، با لذت های ساده، و با افکار مثبت پر می کنند. زیرا فکر انسان دنیای او را می سازد. اگر فکر همیشه در راه آگاهی، خرد، سازندگی، نوآوری، و لذت از طبیعت و هنر و ورزش و موسیقی باشد، فکر همانگونه می آموزد و روز به روز جوان تر می شود. جوانی ذهن، تحمل سختی ها را می پذیرد زیرا سختی ها در ذهن جوان آسان می شوند. لوشان در این انشا به خواننده می آموزد که زندگی را باید آسان گرفت اما باید آگاه و فعال زندگی کرد. اگرچه جسم توان کار و حرکت نداشته باشد، تا ممکن است باید فکر را فعال نگهداشت.

\*Lu Hsun. "Death." The Art of the Personal Essay." Edited by Philip Lopate ( New York, 1994).

\*Confucius. فیلسوف چینی. ۵۵۱-۴۷۹ پیش از میلاد

در دوره بیماریم در سال های اخیر داشته ام این بوده که چه مقاله هایی بنویسم، چه کتاب هایی ترجمه یا چاپ کنم، ولی باید به خاطر ستم عجله کنم.

اما امسال به خاطر بیماریم به مرگ فکر کرده ام چون دکترم گفته که پنج سال پیش می بایست می مردم. مثلا برخی از اروپایی ها هنگام مرگ از کسانی که رنجیده اند پوزش می خواهند، ولی من این کار را نمی کنم. برایم مهم نیست که از من تنفر داشته باشند. و چون خیلی ها وصیت می نویسند، فکر کردم که اگر فرد ثروتمندی بودم، فرزندان و نوه هایم پافشاری می کردند که من هم بنویسم. اما آن ها چیزی نگفتند. با این حال من هم این چند نکته را نوشتم:

- ۱- مراسم نمی خواهم.
- ۲- زود مرا دفن کنید بدون اینکه از کسی کمک مالی حتی یک سنت قبول کنید.
- ۳- به زندگی خودتان ادامه دهید و گر نه حماقت است که در عزای من بمانید
- ۴- فرزندان که بزرگ شد، به او بگویید که کاری پیدا کند که در آمد داشته باشد. به هیچ عنوان به او نگوید که برای امرامعاش آرتیست یا نویسنده بشود
- ۵- قول های دیگران را جدی نگیرید
- ۶- از مردم آزارها فاصله بگیرید

این فکرها که در ذهنم رد می شدند و آن ها را می نوشتم، به این

به صورت روح در می آید. که البته از هیچ بهتر است. اما دوره روح بودن در گروه ها نسبت به دارایی آن ها فرق می کند. مثلا ندارها فکر می کنند که به صورت افراد دیگری ظاهر می شوند. البته این اصل از بوداییسم گرفته شده که ندارها آن دانش و فهم را ندارند. و همین است که جنایتکارها به راحتی جرم مرگ خود را می پذیرند چون عقیده دارند که بیست سال دیگر مثل فردی "چاق و چله" به هستی بر می گردند. اما ندارها عقیده ندارند که مثل حیوانی به هستی باز می گردند چون می گویند آن ها که نه قدرت داشته اند، نه پول، و نه مقام که گناهی کرده باشند و اینگونه مجازات بشوند. اما انسان های پر قدرت و با مقام و با پول عقیده دارند که آن ها مثل "کانفوسیوس" \* فیلسوف کهن چینی بر می گردند و در هستی دو باره باز دوران طلایی مقام و حرمت دارند.

اما آن هاییکه کمی پول داشتند و بلند پرواز نبوده اند، فقط صبر می کنند و در سن پنجاه سالگی برای خود زمین دفن می خرنند، و کمی پول هم برای پسرها و نوه های خود باقی می گذرانند که برایشان هر سال خیرات کنند. و همین سبب شیرینی زندگی آن ها در دنیا می شود.

اما گروهی دیگر به مرگ فکر نمی کنند حتی در بستر مرگ. من جزو آن گروه هستم. اگر چه در باره مرگ دوستانم نوشته ام، اما به مرگ خودم فکر نکرده ام. تنها فکری که

"مردن" واژه بسیار سنگین و سهمناک و اجتناب ناپذیری است که به ندرت به ذهن ها راه پیدا می کند مگر اینکه بیماری مزمن کشنده ای شخص را گرفتار کند. و اغراق نیست گفته شود که شخص بیمار ممکن است از مرگ وحشت کند و همواره در فکرش آن را مانند غول سیاهی تجسم کند. اگر چه این امکان و جود دارد، ولی خلاف آن هم ممکن است باشد که شخص بیمار از مردن نترسد و آن را خوش آمد گوید.

اما اینکه در بستر مرگ بتوان با مرگ شوخی کرد و آن را مسخره کرد، کار همه نیست. این ذهن بسیار زنده و شوخ طبیعی نیرومندی نیاز دارد که مرگ را آسان بگیرد و حتی در مورد آن مطلبی بنویسد. لوشان این کار را کرد.

لوشان نویسنده چینی ( ۱۸۸۱-۱۹۳۶ میلادی ) \* که او را بزرگ ترین نویسنده چین مدرن می دانند، هنگامی که در اثر سل بیمار بود و دکترش به او گفت که می بایست پنج سال پیش میمرد، در حالی که هیچ نیروی کار جسمی را نداشت، در ذهنش زندگی می کرد. او با جزییات بسیار خنده دار نیروی نویسندگیش را جان می دهد و انشایی می نویسد به عنوان "مرگ" که در کتاب "Call to Arms" وی جمع آوری شده است. او به آبنندگان قلب تحمل مرگ و ناچیز بودن آن را می فهماند.

لوشان می نویسد: برخی از چینی ها عقیده دارند که پس از مرگ انسان



# جُ دای ی

سنگینم، روز، خاکستری می‌شود. ما و همه دور و برمان سیاه و سفید می‌شویم. فقط دانه‌ها و رشته‌های گردنبند شمسی رنگی است. مادرم با صدای بلند می‌خندد و من و برادرم را به خودش می‌چسباند. یک دستش را به گردن برادرم که دیگر غده ندارد می‌کشد، و انگشتان دست دیگرش را میان رشته‌های گردنبندش می‌گرداند تا رشته‌ها را به هم بچسباند. اما رشته‌ها پاره و دانه‌ها جدا جدا پخش زمین می‌شوند؛ ما و همه چیزهای دور و برمان رنگی می‌شویم، اما هنوز موهای مادر بزرگم نقره‌ای و گوش پدر بزرگم کر است.



شمسی و کاظم از هم جدا شدند. جُ د ا شدند. پدر و مادرم از هم جدا شدند. همان روز کسوفی که من و برادرم را به خانه پدر بزرگم می‌بردند، شمسی و کاظم از هم جدا شدند. همان موقع که مادر بزرگم چنگ در موهای نقره‌اش می‌زد وزیر گوش کر پدر بزرگم فریاد می‌کرد: «شمسی و کاظم از هم جدا شدند.» پدر و مادرم از هم جدا شدند

عصر که مادرم به خانه آمد، من هم دوان دوان رفتم سر کالسکه کودکی خودم که حالا برادرم تویش خوابیده بود و فریاد کشیدم: «شمسی و کاظم از هم جدا شدند.» برادرم از خواب پرید و صدای گریه‌اش به هوا رسید. مادرم که گوشه اتاق نشسته بود و گریه می‌کرد، از جایش جدا شد و برادرم را از کالسکه‌ام جدا کرد و در بغل گرفت و موهای فرفری سر مرا که هق و هق کنان به دامنش چنگ زده بودم جدا جدا نوازش کرد.

جُ دای ی. با پنجه‌هام موهای فرفری برادرم را از هم جدا می‌کنم تا از هم جُ د شوند. یک دسته از مویش را می‌کشم به سمت غده بزرگی

را در بغل گرفته روی زمین می‌نشیند. او را که در خواب پستانکش را مک می‌زند روی پتویی که کنارش پهن کرده می‌خواباند. من هم کنار مادرم روی زمین می‌نشینم. تا از هم جدا جدا نباشیم. مادرم سرم را بر دامنش می‌گیرد و با لبخندی پُر از گریه می‌گوید: «شمسی فدایت شود.» و با انگشت‌هایش موهای فرفری سرم را از هم جدا جدا، نوازش می‌کند.

جُ دای ی موهام، خواب‌آلودم می‌کند. پشت پلک‌های

که در طرف راست گردنش دارد، تا غده‌ها از گردنش جدا کنم. مادرم دستم را از موهای برادرم جدا جدا می‌کند و با ناله می‌گوید: «گردن بچه‌ام کج شده. باز مادرم می‌گوید: «نگاهش غم دل منه.» مادر بزرگم دستش را از نرده پله‌ها جدا می‌کند و در هوا تکان می‌دهد و می‌گوید: «زادون کنند، رودون کشند.» مادرم می‌گوید: «وای مادر بس کن! این بچه چه گناهی کرده که تقاص کاظم را پس بده.» مادرم همان‌طور که برادرم

برگرفته از مجموعه داستان «مثل من» این داستان توسط شاعر و نویسنده توانا خانم شعله و لپه به زبان انگلیسی ترجمه شد و در کتاب آمریکایی زیر که از هر کشور، یک داستان در آن بود، منتشر گردید.

Stories for the Armchair Traveller™ "Been There, Read That!"  
Edited by Jean Aderson.  
Victoria University Press, First edition.



## ظالم تراز همه کیست؟



بی رضایت من تصرف در آن جایز نیست.

تاجر بیچاره که دید جدا کردن برف ها از یکدیگر کار محالی است استرحاماً از آقا تقاضا کرد که اگر کم و زیاد ی رخ دهد همدیگر را حلال کنیم.

آقا فرمودند مانعی ندارد ولی النَّاسِ مَسْلُطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ. اگر من نخواهم ترا حلال کنم تو نمی توانی مرا به این کار مجبور کنی، فوراً مال خود را از مال من جدا کن والا ترا تسلیم قاضی خواهم کرد.

بالآخره تاجر بیچاره مجبور شد که پانصد تومان دیگر بدهد و از آقاسندی بگیرد که هیچ حقی بگردن تاجر ندارد. وقتی سند را گرفته و در بغل گذاشت و از خانه بیرون آمد، شنید که برف پارو کن می گوید عجب مجتهد عادل بود حَفَظَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى.

پس از شنیدن قضایا دستی به ریش مبارک کشیده و فرمود - مؤمن! آنچه شنیدی درست است ولی من به این اسم پول را از تو قبول نمی کنم اما برای این که نذرت را به جا آورده باشی برف های خانه ام را در مقابل صد تومان به تو می فروشم.

تاجر و مجتهد نما فوراً سند رد و بدل کرده معامله را انجام دادند. ظاهراً قضایا خاتمه یافته تلقی شد اما رشته سر دراز داشت. خیلی هم دراز.

تاجر پس از یک روز دیگر از طرف مجتهد اظهار شد که بیا جنسی که خریده ای ببر. ما حوصله امانت داری نداریم. تاجر ناچار یک برف پاروکن استخدام کرده به خانه مجتهد رفت که برف های خریداری کرده را از خانه بردارد و در کوچه بریزد.

اتفاقاً بعد از ظهر همان روز که معامله انجام یافت مجدداً برف آمده و روی برف های سابق توده شد. بهمین جهت آقا، سلمه الله تعالی فرمودند برای این که معامله عیب شرعی نداشته باشد، باید فقط همان برف هایی که دیروز خریده ای برداری. برف هایی که بعد از انجام معامله از هوا باریده و روی آنها نشسته شرعاً متعلق به حقیر است و

سربالا شنید. حاکم شرع حرف حساب می زد. میگفت ظالم تراز همه ظل السلطان است که با وجود شکایت های متوالی مردم از دست من علاوه بر این که کاری به کارم ندارد روز بروز محبتش نسبت به من زیادتر می شود.

تاجر با کیسه پول بطرف «عالی قاپو» که مقر حکومت ظل السلطان بود روانه شد. و همینکه وارد سالن گردید چشمش به میر غضب افتاد که نطع گسترده و تیغ خود را تیز می کند تا متهم بیگناهی را گردن بزند. تاجر که استغاثه متهم و بی رحمی جلاد را دید احساساتش منفجر شد و خواست پول را به میر غضب بدهد ولی میر غضب گفت ظالم ترا من کسی است که به من امر گردن زدن می دهد. این پول حق من نیست. حق ظل السلطان است.

تاجر یقین کرد که سرچشمه تمام ظلم ها ذات کامل البرکات ظل السلطان است ولی او هم زیر بار این لکه ننگ نرفت و یکی از بزرگترین علمای اصفهان را نشان داده گفت ظالم ترا من اوست که ظلم را می بیند و نه تنها مردم را برضد من نمی شوراند بلکه به نفع من تبلیغ هم می کند. تاجر به در خانه عالم رفت و او

در ایامی که ظل السلطان حکومت اصفهان را در دست گرفته و با جان مردم بازی می کرد تاجری زنش سخت مریض شد و نذر کرد که اگر بهبودی یابد صد تومان به ظالم ترین افراد اصفهان بدهد.

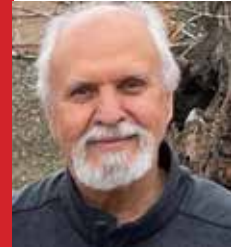
اتفاقاً حاجتش بر آورده شد و زنی از چنگال عزرائیل (موقتاً) خلاصی یافت. تاجر متشرف فوراً یک کیسه صد تومانی پراز مسکوک نقره برداشته و به سراغ ظالم ترین افراد اصفهان رفت.

اول از همه در خانه کلانتر محل را کوید ولی کلانتر که دستش با همه نوع پولی تماس نزدیک داشت اینجا محض مصلحت برای این که ظالم ترین اشخاص قلمداد نشود از قبول آن پول خودداری کرد. و گفت:

- ظالم ترا من داروغه است که مرا می بیند و سکوت می کند. تاجر پول را برداشته و نزد داروغه رفت و جریان را گزارش داد.

داروغه گفت ظالم ترا من حاکم شرع است که می داند من ظالم و تعقیب نمی کند. زیرا نمی تواند از رشوه های کلانی که برایش می فرستم چشم پبوشد.

تاجر به حاکم شرع رجوع کرد ولی آنجا هم جواب



# اندیشه های ناب

## کارما (برگشت)

مهربانی رازی است پنهان برای یک زندگی سالم و شاد. همان گونه که دوست داریم مردم با ما رفتار کنند ما هم در برابر مهربانی باید خوش رفتار باشیم. « از هر دستی بدهی، از همان دست می گیری.» همدلی به ما کمک می کند تا با دیگران ارتباط داشته باشیم و حتی بر تندرستی خودمان هم اثر مثبت دارد. برداشتن گامی مثبت برای کمک و شادی رساندن به دیگران، باعث افزایش ترشح و انتقال «سروتونین» توسط انتقال دهنده عصبی می شود که در پس آن «اندورفین» نیز ترشح خواهد شد و به گفته پژوهش گران پزشکی ترکیب این دو هورمون در سلامتی انسان ها تأثیر گذارند.

بسیاری «کارما» KARMA یا تلافی منفی را از طرف خدا یا طبیعت، جزء خرافات می بینند و در عوض برخی هم به آن باور دارند و گویند اگر کار درست و یا اشتباهی انجام دهیم باید منتظر پاداش و یا مجازات قانون «کارما» بود. آغاز پایان است و پایان آغاز است.

«کارما» همیشه برای رُخداد های بد نیست و این ذات انسان است که شخص را به این سو می کشاند که بر حوادث منفی زندگی خویش توجه بیشتری داشته باشد. در صورتی که اگر بطور مساوی به این رخدادهای مثبت و منفی زندگی توجه کنیم روزگارمان آرام تر خواهد شد. احساسات درونی هر شخص مثل

قُطب نماست که انسان با توجه به احساسات خود هوشیار می شود که در مسیر خواسته های خویشتن است یا نه.

واژه «کارما» یا برگشت مفهومی است در ادیان و فلسفه شرقی که در زبان سانسکریت به معنای عمل است. در ادیان هندی «کارما» به معنای «عکس العمل رفتارهای ما است که در دنیائی دیگر تأثیر گذار خواهد بود.»

در مفهوم غربی ها عکس العمل رفتار ما در همین دنیائی است که در آن زندگی می کنیم و خوب و بد آن اثر گذار زندگیمان خواهد بود.

بودا در متنی معروف به سَبِد گفتارهای تدریجی

anguttaranikaya قسمت ۱،۸۷

در مورد «کارما» می گوید:

من صاحب اعمال خویش

میراث دار کردارهای خویش،

زاده اعمال خود،

در پیوند با کردار خویش،

و مُتکی بر اعمال خود می زیم،

و هر فعلی که انجام می دهم،

نیک یا بد

میراث آن به من می رسد.

فلسفه اگزیستا نسیا لیسیم Existentialism ماهیت از پیش تعیین شده «کارما» را پذیرا نیست و تسلیم شدن به نیروهای نا شناخته ای که می خواهند سرنوشت ما را کنترل کنند بیهوده می داند، مگر اینکه خود بشر به آن معنا دهد. اگزیستانسیالیسم باور فیلسوفانی مثل گابریل مارسل، آلبر کامو، و

ژان پل سارتر بود که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم می زیستند. برخی از مردم کارهای منفی انجام می دهند که برای دیگران رنج آورند، اما چون شیفته خودشان هستند دوست ندارند اثر «کارمای» منفی به خودشان بر گردد.

داستایوفسکی Dostoevsky می گوید که: « تنها از یک چیز در هراسم، اینکه سزاوار رنج هایم نباشم.»

در کلیات سعدی باب دوم صفحه ۱۱۲ حکایتی از جوانی است که شبی در کنار پدرش نشسته و کتاب می خواند. از پدرش پرسش کرد که چرا میهمانان ما خوابیده اند و بر نمی خیزند که در آن شب نماز خوانند؟ او باور داشت که میهمانان در خواب غفلت هستند. پدر گفت « جان پدر تو نیز اگر بخفتی به از آن که در پوستین مردم آفتی.»

نبیند مدعی جز خویشتن را که دارد پرده پندار در پیش گرت چشم خدا بینی ببخشد نبینی هیچکس عاجز تر از خویش

مهربانی گشودن در های شادی به روی خود و دیگران است. این واژه زیبا مثل آفتاب است که فضیلت در آن رشد می کند. همانطور که آفتاب یخ را آب می کند، مهربانی هم داروئی است که پاداش آن از بین رفتن سو تفاهم ها، بی اعتمادی، حسادت، و دشمنی می شود. اگر به «کارما» باور داریم پس باید نا مهربانی و انتقام گیری را کنار گذاریم که ذهن ما در مسیر مثبت و خوبی ها

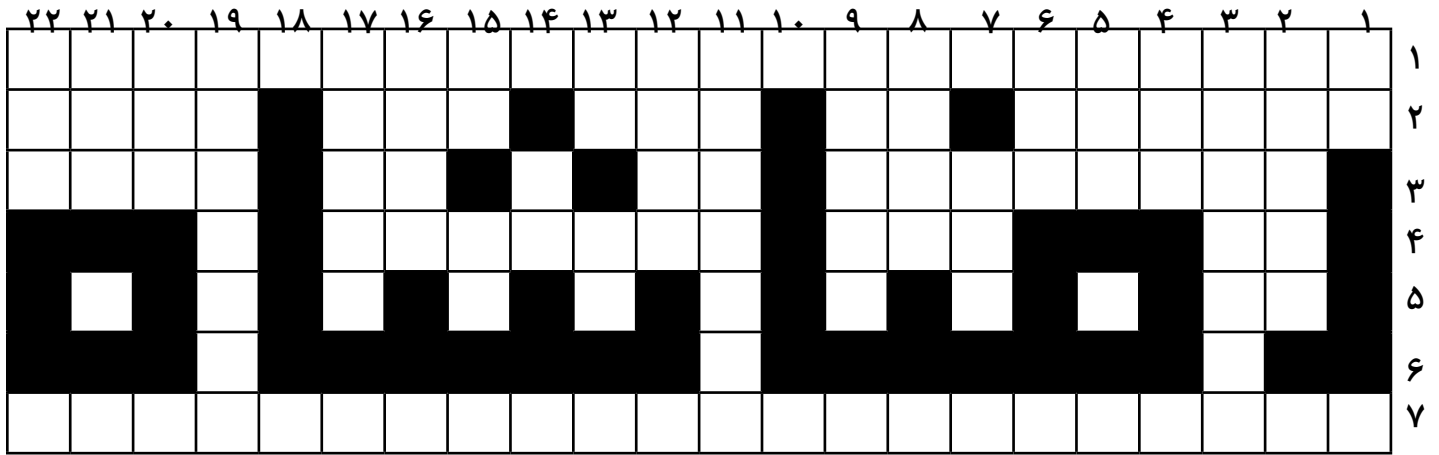
در حرکت باشد و به گفته ژان ژاک رُسو Jean Jacques Rousseau «عقل و خرد شما چه چیزی می تواند بیشتر از مهربانی پیدا کند؟»



باورهای ما برای خودمان است، اما وظیفه داریم که انسانیت را به همگان نشان دهیم.

«کارما» را در عصر جدید با پیشرفت علوم عصب های مغز ما انجام می دهند، یعنی اگر می بینیم کار خوبی انجام می دهیم آن را در ذهن خود پرورش داده و اگر هم نکو نیست آن را تکرار نمی کنیم. یعنی تأثیر ذهنی که خودمان برای خویش ایجاد می کنیم. « آغاز پایان است و پایان آغاز است.»

تاریخ امروز دنیا روزگار مرگ انسانیت است که بدست انسان نماهائی از خوبی ها خالی شده. اگر به «کارما» یا برگشت باور داریم کشته شدن خون خواران و ستمگرانی مثل: قذافی، صدام حسین، قاسم سلیمانی، اسماعیل هنیه، حسن نصرالله، و فرار بشار اسد نمونه آن هستند.



## جدول کلمات مقاطع

طرح جدول برای

ماهنامه آزادی از:

دکتر یعقوب سایج

**افقی:** ۱- دوکارمهم درراه سازی توسط رضاشاه ۲- رضا شاه پهلوی در پیشرفت ایران این چنین بود- شکوه- بی پایه- چسبیده به هم- دستورساخت این پل توسط رضاشاه داده شد ۳- زمان تولد بنیانگذار ایران نوین- باده- ازضمایر- نفوذ ۴- پراکندگی- آهویس معروف است- رضاشاه

اولین آن رادرتهران بنا نهاد ۵- حرف فاصله ۷- محل درگذشت سازنده ایران نوین- ۱- تکراریک **عمودی:** ۲ محل تولد رضاشاه ۳- ازروی دوستی ۴- مقصود ۵- هنرپیشه معروف کره ای ۶- محصول آسیاب ۷- مزاحم و خرابکار ۸- اگر نربوط به رضاشاه کبیر باشد در چهارم مرداد ۱۳۲۳ اتفاق افتاد ۹- درجه رضاشاه قبل از سرتیپی ۱۱- قضا وقدر- ۱۲ قاره بزرگ ۱۳- کلاه فرنگی- اندامی در بعضی از جانوران ۱۴- عضوی در بدن ۱۵- ورود غیرمجاز به رایانه- باگلسائیان قراردادنفتی امضاء کردند

پاسخ در شماره آینده

## کلمه کتاب

بادرود، من کیخسرو به روزی، کلمه ای دارم دروست وود لوس آنجلس بنام کلمه کتاب. در این کلمه در خدمت دوستانداران کتاب و فرهنگیان هستم

کتابهای مورد نظر تان را برای شما پست می کنیم و کتابهای کمیاب شمارا می خریم و کتاب کمیاب مورد نظر شمارا برایتان تهیه و در اختیار تان می گذاریم

Kolbeh Ketab  
1518 Westwood Blvd.  
Los Angeles, CA 90024

Tel: (310) 446-6151

## پایخ جدول کلمات

مقاطع شماره پیش

عمودی: ۱- شهنشاه ۲- فرمز ۳- تقلا ۴- ر ۵- شهبانو ۶- رئوس ۷- قرنی ۸- ص ۹- شاهرود ۱۰- ک و ۱۱- دی سوپ ۱۲- ن ۱۳- ج ۱۴- ۱- ۱۵- اب- سکه ۱۶- ن- او ۱۷- ق- ره ۱۸- ل- تف- ۱۹- اش- ذرت ۲۰- با- ۲۱- پیام ۲۲- هویدا- ۲۳- لر



# قلعه دختر فیروز آباد، آخرین پناهگاه در برابر حمله اعراب

قلعه ای که تاریخ را زنده نگهداشته است.



کاخ به سبب معماری چشمگیر و استواری و ثبات خاص خود دارای اهمیت ویژه ای است. نوع معماری تزیینات گچی و تاقچه ها نشان می دهد که اردشیر تمایل به سبک



معماری هخامنشیان داشته است. پیدا شدن یک سکه درهم به نقشی از شاپور دوم گواه این است که قلعه در زمان نوادگان اردشیر هم مورد استفاده قرار داشته.

شاید این قلعه یکی از آخرین پناهگاههایی بوده که در مقابل حمله اعراب مورد استفاده قرار گرفته.

این قلعه مشرف به رود خانه تنگاب است و آب قلعه توسط چاه و یا نخب ها از این محل تامین می گردیده. بر روی این رود پلی قرار داشته متعلق به دوران ساسانی که اکنون اندکی از آن باقی مانده است. این پل، توسط مهر نرسی صدر اعظم سه پادشاه ساسانی و در قرن پنجم میلادی ساخته شده است.

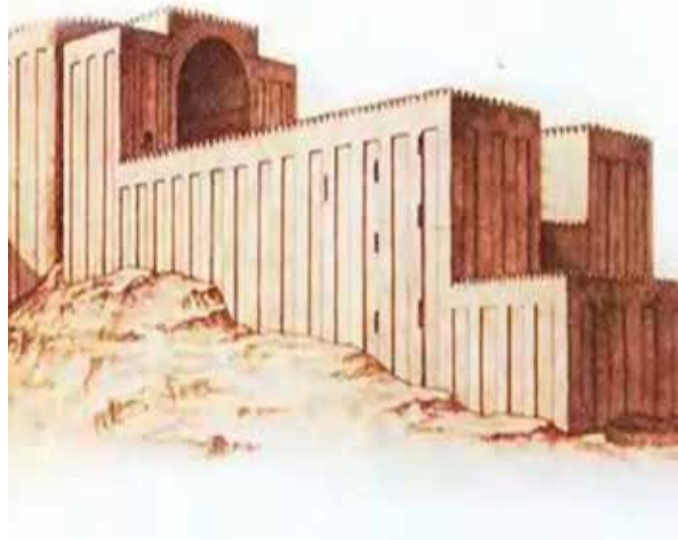
در سوی دیگر رودخانه تنگاب،



نگهبانان و آب انبار قرار دارد. حیاطی با تالارهای بزرگ نیز در طبقه دوم قرار دارد. بنای شاهی با ایوان و تالارگنبد دار بر روی سطح سوم قرار دارد. طرح عمارت قلعه دختر کاملاً نشان دهنده آن است که این بنا اقامتگاهی وسیع بوده که دارای اتاق های متعدد پذیرایی و تالار تخت سلطنتی بوده و خدمتکاران نگهبانان و مهمانان و پادشاه در آن اقامت داشته اند.

وسعت آن به حدی است که یک لشکر را در خود جای می دهد و دارای برج و باروهای خوش ساختی است که احتمالاً پادگان بوده است.

**بخش اصلی کاخ-** که خود شاهکاریست و تالار اصلی با گنبد هایش با اتاق های کنار آن شاهکار معماری ایران باستان است. این مجموعه در سه سطح متوالی بنا گردیده. در قسمت اول اتاقهای



افسوس که بسیاری از ایرانیان چه در داخل کشور، یا خارج از کشور، نامی از این مکانهای باستانی، که بخشی از تاریخ این سرزمین کهن است رانشینده اند.

قلعه ها گواهی بر اتفاقات تلخ و شیرین پادشاهان می دهند. و چه جنگ و ستیزها و مرگ های انسانها را که دیده اند.

در استان فارس در ۱۰۰ کیلومتری شیرازو ۵ کیلومتری فیروز آباد قلعه بلندی بر روی صخره ای دست نیافتنی قرار دارد. این قلعه در سده سوم میلادی به دستور اردشیر بابکان ساخته شده و گرچه در طول سالها آسیب فراوان دیده، اما هنوز دیواره های بلند آن، پس از قریب به هزارو هفتصد سال باقی مانده، نشان از استقرار، حکومت قدرتمند و معماری شکیل و استوار آن است.

**جورجینا هرمان-** پژوهشگر بریتانیایی-در کتاب تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان، می نویسد: اردشیر ساسانی احتمالاً این قلعه را در اواخر دوران اشکانیان وزمانی که هنوز بر اردوان پنجم آخرین شاه اشکانیان پیروز نگر دیده بود ساخته است.

قلعه دختر که به علت تسخیر ناپذیریش به آن قلعه دختر می گویند. هم چون قلعه دختر کرمان، قلعه دختر میانه، قلعه دختر ساوه... (اگر چه در داستانهای اساطیری آمده که، الهه آب ها یعنی آناهیتا در ساخت قلعه های ایران باستان نقش استوره ای بزرگی داشته است.)

این قلعه بین سالهای ۲۲۴ تا ۲۴۱ میلادی، بنا گردیده. ارتفاع قلعه از کف دره تا بلندی آن در حدود ۱۴۸ متر می باشد.

# خاطرات و طنزهای سیاسی

(میخ اسلام در سرزمین کفر و دیگر آثار فکاهی - سیاسی)



## پرویز خطیبی

عنوان کتاب: خاطرات و طنزهای سیاسی

(میخ اسلام در سرزمین کفر)

و دیگر آثار فکاهی - سیاسی)

اثر: پرویز خطیبی

ناشر: بنیاد فرهنگی

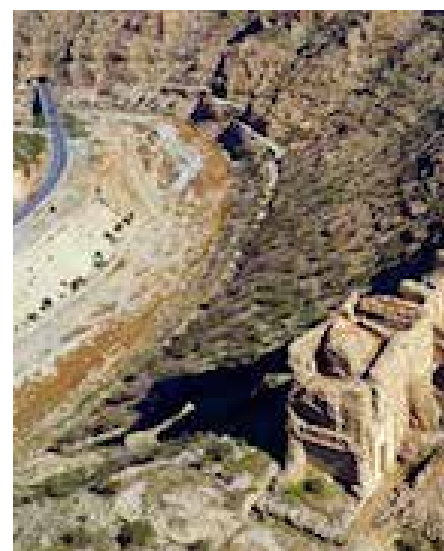
پرویز خطیبی

فروش: از طریق وبسایت زیر

بها: ۳۵ دلار

و در ارتفاع چهار متری از سطح رودخانه بر روی صخره ای نقش برجسته ای حجاری شده است که مراسم تاجگذاری اردشیر ساسانی را نشان می دهد.

**حمام قلعه فیروز آباد :** در نزدیکی دیوار شرقی قلعه دختر فیروز آباد، فضایی وجود دارد که بر اساس یافته های باستانشناسی روزگاری حمام سلطنتی بوده است. به این فضا ، حمامک می گویند ، اما عجیب این است که،



در تمام طول سال در زمستان و تابستان دمای هوا در آن ۳۰ درجه سانتیگراد است. در این فضا آثار زیادی باقی مانده است، اما شواهد نشان می دهد که در این محل همواره آب وجود داشته و فضای داخل آن مرطوب است.

این جاذبه تاریخی در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۱۵ در شماریکی از آثار ملی ایران به ثبت رسید، و سرانجام در تاریخ ۲۰۱۸ میلادی در فهرست میراث جهانی یونسکو به عنوان نمونه برجسته از معماری نظامی ساسانی که نشان دهنده مهارت های فنی و هنری آن دوره می باشد، به ثبت جهانی یونسکو رسیده است.

مجموعه ای از: پیش پرده ها، کاریکاتورهای حاجی بابا، سفرنامه حاجی بابا، نمایش نامه های پرویز خطیبی که در خارج از کشور به روی صحنه آمده است، خاطرات زندان حاجی بابا ، و یک فانتزی با نام میخ اسلام در سرزمین کفر ، و بسیاری مطالب دیگر، همه در کتابی با ۴۷۴ صفحه گرد آوری شده است که شمارا بیش از پیش با شخصیت ، هنر و قدرت نویسندگی پرویز خطیبی آشنا می کند و لحظات شاد و پرخطر ای را برای شما به همراه می آورد. برای خرید این کتاب به سایت زیر مراجعه

فرمایید. <https://parvizkhatibi.bigcartel.com/product/parviz-khatibi>

حاکم از پنجره، بیرون را نگاه میکرد و پسر را دید که از اسب پیاده شد و در عوض بی ادبی به زن زندانی، برعکس محبت کرد. همان کارها را انجام داد که همسرش یاد داده بود.

حاکم فکر کرد که پسر در این شهر غریبه است و از فرمان او اطلاعی ندارد چندان ناراحت نشد، اما از اینکه زن را به آغوش کشید و از روی او بوسید غیرت حاکم به جوش آمد و دندان بر سر جگر گذاشت.

پسر وارد مجلس شد و بر سر سفره غذای خود را به گربه داد. گربه به محض اینکه غذا را خورد در دم هلاک شد. همه تعجب کردند. بعد از شام، موقع پذیرایی چای و میوه، پسر خروس عروسی را پیش همه بیرون آورد.

دانه های انار را جلوی عروسک ریخت و با صدای بلند این جمله را خواند: «خروس من، خروس من بخوردان هات را و بدان از آدمی، آدم به وجود می آید نه موجود دیگر.»

حاکم از حرکات پسر عصبانی شد و نتوانست خودش را نگهدارد و به پسر پرخاش کرد و گفت: «در بیرون کاخ به آن زن، دشمن من، محبت کردی، اغماض کردم. سر سفره گربه را کشتی حرف نزدی و اینجا هم حرکت بدی در میآوری، این مسخره باز یها چیست؟»

پسر فوری جواب داد و گفت: «اول آنکه، آن زن که همسر حاکم است، بیست سال است که در آنجا زندانی است. سالانه چندین زندانی را عفو میکنید ولی او را نمی بخشید و با دادن یک سیب و یا بوسیدن دست و صورت او غیرتتان به جوش آمد. اما او را عفو نمیکنید. دوم، اگر گربه هلاک نمیشد معلوم بود که من کشته می شدم، چون غذا سمی بود. سوم، اگر دانه خوردن خروس عروسی را قبول

ندارید، چگونه بدون تحقیق و تفتیش توله سک زابیدن همسر خود را باور کردید؟»

وقتی این مطالب را پسر گفت، حاکم به خود آمد و از خواب غفلت بیدار شد و بعد از ختم مهمانی از پسر ماجرا را پرسید.

پسر گفت: «من اطلاعی ندارم اگر حاکم بزرگ عنایت بفرمایند، فردا شب به منزل بنده تشریف آورد، کنیزی دارند که ایشان همه چیز را به حاکم توضیح خواهد داد.»

حاکم دعوت پسر را قبول کرد و فردا شب به خانه ی پسر رفت. اعضای خانواده به گرمی از حاکم استقبال کردند.

خواهر و همسر پسر در حالیکه حجاب را رعایت نکرده بودند، حتی جسارت کرده هر دو از دست و روی حاکم بوسیدند.

مهر و محبت آنها، نگرانی حاکم را دو چندان کرد و او را سردرگم نمود.

باری، صرف شام تمام شد و حاکم از پسر خواست که اسرار ماجرا را فاش کند و پسر به همسرش گفت که به سوالات حاکم جواب داده و هر اتفاقی که افتاده و خود پسر و خواهرش هم نمیدانستند، فاش کند.

همسرش شروع به سخن کرد و گفت: «مهمان عزیز سلامت باشند، از اینکه من و خواهر شوهرم بدون رعایت حجاب اسلامی در محضر شما نشستیم، گناهی مرتکب نمیشویم چون ما هر دو به شما از نظر شرعی محرم هستیم. این پسر جوان فرزند شماسست و آن دختر، دختر شما و من عروس شما هستیم.»

ماجرایی که در مدت بیست سال اتفاق افتاده بود و نیز اینکه خداوند چگونه بچه ها را نجات داده و از شر دشمنان و از مرگ ایمن داشته بود را، برای حاکم شرح داد.

حاکم از شنیدن این حرفها غش کرد و بیهوش افتاد. او را دوا و درمان کردند و حاکم به هوش آمد و شب رادر منزل پسر خود

به صبح رسانید و به کاخ خود برگشت.

دستور داد همسرش را از دگه بیرون آوردند و به حمام بردند. با عزت و احترام مثل نوعروس به کاخ آوردند و خواست دوزن خائن را مجازات کند اما زن زندانی دگه به دلیل اینکه خداوند بچه هایش را به سلامتی به او بر گردانده بود و دوباره عزت و احترام به دست آورده بود، آن دو زن را بخشید و عفو کرد.

حاکم برای پسرش عروسی با شکوهی برپا کرد، همه جا چراغانی شد. شور و نشاط سطح شهر را فراگرفت.

عروسی هفت شبانه روز ادامه داشت و دخترش را هم به پسر وزیر داد. و در سپاس از اینکه دوباره مشمول رحمت خاص پروردگار قرار گرفته بود به امور مردم بیشتر رسیدگی کرد. به فقرا و مساکین احسان و اطعام نمود. خلاصه خوردند و نوشیدند و به کام و آرزوهای خود رسیدند.

در شماره آینده داستان دیگری را بنام «فرمانروای دریاها» خواهید خواند

مراد آن به که دیر آمد فرادست که هر کس زود خور شد زود شد مست

نبینی ابر کاو تندی نماید

بگرید سخت وانگه بر گشاید

ادامه دارد

از لطف وجود این لعبت که اسمش هم «لطف الله» بود اشخاص حسابی کمتر به خانه اتابک می رفتند و اگر هم می رفتند رنجیده خارج می شدند. میرزا سید عیبالرحمن قائم مقامی شاعر معاصر قاجاریه که صابون لطف الله به جامه اش خورده بود در حق او چنین گفته است:

بکلب عقور آن سیه روی زشت

سگ دوزخ و پاسبان بهشت

مراقهر حق دائماً آرزوست

اگر لطف در هیکل نحس اوست

«نقل از اطلاعات ماهانه نوروز

۱۳۳۷»

گیری ناآگاهند؟ ناگفته نماند که این گروگانها وقتی به کشور خود برمی گردند البته اگر زنده بمانند و خودکشی نکنند، کلی خسارت از دولت مطبوعه خود میگیرند و همزمان روابط کفار با رژیم اسلامی به خوبی ادامه می یابد و بقیه ماجرا.

دیگر چیزی از توان رژیم نمانده، با گوشمالی سخت از اسرائیل، سقوط سوریه، نفله شدن حزب الله و حماس و انتخابات لبنان، سودای امپراطوری شیعه که بار سنگینی بر دوش ایران و ایرانی انداخت به باد رفت. باید این رخدادها را به فال نیک گرفت و ترانه های کرهای خواند.

دست مهر ایزد بر فرزندان دلیر ایران، روح جانباختگان شاد و آرام، یادشان جاودانه باد. به امید آزادی ایران و ایرانی از دست ضحاکان و دشمنان.



# خبرهای هنری

## درگذشت شهبازیان

خبرگزاری ایسنا خبر داد: به گزارش ایسنا، فریدون شهبازیان که اخیراً به دلیل مشکلات تنفسی در بیمارستان بستری بود، روز ۲۲ دی ماه به دلیل مشکلات حاد تنفسی دار فانی را وداع گفت.

ساز، در کلاس‌های شبانه «لوئیدی پاساناری» که در آن زمان کنسرت‌های ارکستر سمفونیک تهران بود ادامه داد. وی در ۱۷ سالگی به عضویت ارکستر سمفونیک تهران به رهبری حشمت سنجری درآمد پس از آن همکاری خود را با ارکستر گل‌های رادیو آغاز



فریدون شهبازیان ۲۱ خرداد ۱۳۲۱ در خیابان فخر رازی محله دانشگاه تهران متولد شد. با تشویق و راهنمایی پدرش حسین شهبازیان، به موسیقی گرایش پیدا کرد و در هنرستان عالی موسیقی به تحصیل موسیقی و فراگیری ساز ویلن پرداخت. نخستین معلم ویلن او عطاالله خادم میثاق بود که پس از چندی او را به معلم روسی خود سرژ خوتسیف معرفی کرد. وی تا پایان دوره ابتدایی نزد خوتسیف آموزش دید. پس از آن فراگیری ویلن را تا اخذ دیپلم نوازندگی این

کرد. در آن هنگام ارکستر گل‌ها به رهبری روح‌الله خالقی و پس از او جواد معروفی فعالیت می‌کرد. در سال ۱۳۴۵ رهبر گروه کر و ارکستر سمفونیک رادیو شد فریدون شهبازیان از مهر ماه ۱۳۹۵ تا فروردین ماه ۱۳۹۸ چوب رهبری ارکستر ملی ایران را در دست داشت. شهبازیان پس از استعفا از مدیریت هنری و رهبری دائم ارکستر ملی ایران، به عنوان مشاور موسیقی بنیاد رودکی منصوب شد که در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۸ از این سمت نیز کناره‌گیری کرد.

## تارانتینو می‌گوید سینما مرد

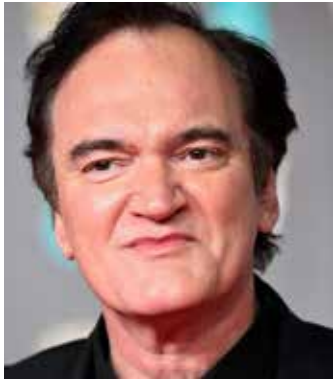
کوئنتین تارانتینو در مصاحبه‌ای غافلگیرکننده در جشنواره فیلم ساندنس، هالیوود و به‌ویژه سرویس‌های نمایش آنلاین راه‌د ف قرار داد و آنها را برای مشارکت در مرگ تجربه فیلمبرداری گناهکار دانست.

وی گفت: الان معنی یک فیلم چیست؟ چیزی که به صورت نمادین ۴ هفته در سینماها اکران می‌شود و تازه از هفته دوم می‌توانید آن را در تلویزیون تماشا کنید؟

وی افزود: من برای پایین آمدن نتیجه که وارد این ماجراها نشدم. او گفت که اکران‌های سینما از زمانی که آخرین فیلمش «روزی روزگاری در هالیوود» در سال ۲۰۱۹ به نمایش درآمد به شدت بدتر شده است. او در وهله اول برنامه نمایش استودیوها را هدف قرار داد و گفت آنها به فیلم‌ها زمان نمایش مناسب نمی‌دهند و پس از چند هفته حضور در سینما، فیلم را به صورت استریم در دسترس همه می‌گذارند.

وی گفت: خوب، حالا معنی یک فیلم چیست؟ چیزی که به صورت نمادین به مدت ۴ هفته در سینماها اکران می‌شود و تازه از هفته دوم می‌توانید آن را از تلویزیون تماشا کنید. من برای چنین نتیجه‌ای که وارد این ماجراها نشدم؛ یعنی سال ۹۷ هم وضعیت اکران به اندازه کافی بد بود، سال ۲۰۱۹ هم به اندازه کافی بد بود و آن سال آخرین سال سینما شد.

جدیدترین نمونه آشکار سخنان تارانتینو را می‌توان در مورد فیلم «شور» دید. این فیلم که اواخر دسامبر، همچنان در حال اکران



بود و در سینماهای آمریکا داشت فروش می‌کرد، با تصمیم یونیورسال یک ماه پس از اکران به صورت آنلاین پخش شد.

این روش اکنون نرمال جدید استودیوها شده و آنها برای کسب سود قابل توجه از نمایش آنلاین، بلافاصله فیلم را در سینما بی‌ارزش می‌کنند.

تارانتینو گفت: اگر می‌پرسید در حال حاضر چه کار می‌کنم، در حال نوشتن یک نمایشنامه هستم و احتمالاً این کار بعدی خواهد بود که در نهایت انجام می‌دهم. اگر خوب درنیاید آن را به فیلم تبدیل نمی‌کنم اما اگر خوب باشد، شاید این آخرین فیلم من باشد.

## کناه فشردن دست همکار

مرضیه برومند در جشنواره بی اعتبار فیلم فجر دست همکارش رضابابک را فشرد که باعث خشم ملاها و تشکیل پرونده قضایی علیه آن دو شد. صراحتاً اعلام می‌کنم که با افتخار دست همه همکارانم را اعم از خانم یا آقا بابت یک عمر همکاری شرافتمندانه، سالم و به دور از هرگونه شائبه جنسیت‌زدگی همچنان می‌فشارم و از صمیم قلب دوستشان دارم.»

# هنرمند، پیشقدم (گریگوری پک)

**\* گریگوری پک در سفر به تهران در دومین جشنواره جهانی فیلم تهران شرکت کرد.**  
**\* او در کارهای خیر پیشقدم بود و از مخالفین سرسخت سلاح اتمی به شمار می رفت.**

فینچ را به عنوان قهرمان شماره یک سینما در تاریخ سینمای آمریکا معرفی کرد.

از همان ابتدا، کارنامه پک شامل تعداد زیادی موفقیت‌های منتقدانه و گیشه بود، از جمله Spellbound (۱۹۴۵)، **تفنگ‌باز** (۱۹۵۰)، **برف‌های کلیمانجارو** (۱۹۵۲)، **در ساحل** (۱۹۵۹)، و **تفنگ‌های ناوارون** (۱۹۶۱). در اواخر دهه ۱۹۵۰، او همچنین شرکت تولید فیلم خود را تشکیل داد. فیلم‌های آن شامل **وسترن حماسی ۱۹۵۸ کشور بزرگ**، **درام جنگی نوآورانه کره‌ای Pork Chop Hill** (۱۹۵۹) و **تریلر هیجان‌انگیز Cape Fear** (۱۹۶۲) بود. در فیلم **The Omen** (۱۹۷۶) او بزرگترین موفقیت گیشه را داشت. در سال ۱۹۹۱، او در نسخه‌ای به کارگردانی مارتین اسکورسیزی، دوباره از کبک ترس بازدید کرد و در سال ۱۹۹۸ برای حضور در یک اقتباس تلویزیونی از موبی دیک، جایزه گلدن گلوب را دریافت کرد.

در بحبوحه ظهور خارق العاده خود در هالیوود، پک همچنان متعهد به تئاتر زنده ماند. در سال ۱۹۴۷، او بنیانگذار La Jolla Playhouse، یک شرکت تئاتر حرفه ای غیرانتفاعی بود و تا پایان عمر از حامیان فعال و مشتاق تأثیر بود. پک مخالف صریح نژادپرستی و یهودستیزی

یک خبرنگار جوان پرشور را بازی کرد که مصمم به افشای یهودستیزی بود. این فیلم که مورد تحسین منتقدان و همچنین مردم قرار گرفت، هشت نامزد جایزه اسکار را به دست آورد، از جمله یکی برای «پک» به عنوان بهترین بازیگر مرد. او چهارمین نامزدی اسکار را برای ایفای نقش فرمانده یک اسکادران بمب افکن جنگ جهانی دوم در فیلم **Twelve O'Clock High** (۱۹۴۹) دریافت کرد.

نقشی که بیشتر او را خاطره ساز کرد، آتیکوس فینچ در **To Kill A Mockingbird** بود. این فیلم بر اساس رمان برنده جایزه پولیتزر نوشته هارپر لی، ساخته شد که داستان دفاع آتیکوس از یک مرد سیاهپوست متهم به تجاوز به یک زن سفیدپوست را روایت می کرد. این فیلم در دسامبر ۱۹۶۲ اکران شد. به گفته وراثتی، «یک دستاورد بزرگ سینمایی، یک تصویر مهم، گیرا و به یاد ماندنی بود که در رده بهترین‌های سال‌های اخیر قرار دارد.» این فیلم هشت نامزدی جایزه اسکار، افتخارات بین‌المللی بی‌شماری و اسکار بهترین بازیگر مرد را برای پک کسب کرد. شاید هارپر لی آن را به بهترین شکل خلاصه کرد: «آتیکوس فینچ به گریگوری پک فرصت داد تا خودش را بازی کند.» در سال ۲۰۰۳، موسسه فیلم آمریکا (AFI) آتیکوس

او از همان ابتدا منتقدان را تحت تاثیر قرار داد و او را برای نسل‌ها در قلب عاشقان سینما نگاه داشت.



**پک در کشتن مرغ مقلد (۱۹۵۶)** او که پنج بار نامزد جایزه اسکار بهترین بازیگر مرد شد، برای بازی در نقش آتیکوس فینچ وکیل مدافع در فیلم **کشتن مرغ مقلد To Kill A Mockingbird** (۱۹۶۲) شخصیتی که به گفته پک به قلب خودش نزدیک بود، برنده اسکار شد.

در طول زندگی حرفه‌ای خود نقش‌های به یاد ماندنی زیادی را بازی کرد - یک گاوچران سرکش در **دوئل در آفتاب** (۱۹۴۶)، یک خبرنگار عاشق در **رشبی دررم** (۱۹۵۳)، کاپیتان آهاب در **موبی دیک** (۱۹۵۶) - «پک» همیشه در نقش‌های خود، با هوش و اصالت ذاتی که داشت بر پرده سینما می درخشید.

بازی متفکرانه او از یک کشیش فداکار در **کلیدهای پادشاهی** (۱۹۴۴) اولین نامزدی اسکار بهترین بازیگر مرد را برای او به ارمغان آورد. نامزدی اسکار دیگری برای **The Yearling** (۱۹۴۶) دنبال شد. در «**موافقت جنتمن**» (۱۹۴۷)، پک نقش

گریگوری پک هنرمندی قد بلند و به طرز چشمگیری خوش تیپ، بود. در اجرای نقش‌هایش حضوری آمرانه و صدایی عمیق و پرتنین، داشت. او در ۵ آوریل ۱۹۱۶ در لا جولا، La Jolla کالیفرنیا به دنیا آمد. به عنوان دانشجوی ارشد در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی، برای بازی در چندین نمایشنامه انتخاب شد و به این ترتیب عاشق بازیگری گردید. او پس از فارغ التحصیلی، بورسیه ای برای حضور در خانه نمایش Neighborhood Playhouse در نیویورک گرفت و اولین بازی خود را در برادوی در سال ۱۹۴۲ انجام داد. او شاهدستایش هاوانتقادهایی بود که نقش‌های صحنه ای بیشتری به دنبال داشت.



**پک در سال ۱۹۴۶** پک خیلی زود در هالیوود سر و صدایی به پا کرد و به سرعت تبدیل به یک ستاره بزرگ شد. گرگوری پک، یکی از معتبرترین بازیگران سینما، در بیش از ۶۰ فیلم در طول زندگی حرفه ای ارزشمند خود که از دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۲۰۰۰ ادامه داشت، ظاهر شد. وقار، انسانیت و صداقت



بود و از فیلم هایی حمایت می کرد که به طور مستقیم به این مسائل می پرداختند.

پک از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ رئیس آکادمی علوم و هنرهای تصاویر متحرک بود. او عضو افتتاحیه شورای ملی هنر و رئیس و مؤسس بنیاد فیلم آمریکا بود. او ریاست انجمن ملی سرطان آمریکا را برعهده داشت و کمک های بی سابقه ای را به این انجمن کرد. او همچنین خود را وقف صندوق فیلم و تلویزیون کرد که خدمات بهداشتی را به اعضای صنعت فیلم و سرگرمی ارائه می دهد. او برای خدمات عمومی خود، جایزه بشردوستانه ژان هرشولت، اسکار افتخاری را در سال ۱۹۶۷ دریافت کرد.

در سال ۱۹۶۹، پرزیدنت لیندون بی. جانسون به پک مدال آزادی ریاست جمهوری را به عنوان «هنرمندی که منزلت جدیدی برای حرفه بازیگری به ارمغان آورد» اعطا کرد و در سال ۱۹۷۰، «پک» جایزه انجمن بازیگران سینما را برای «دستاورد برجسته در پرورش آرمان های حرفه بازیگری» دریافت کرد. در سال ۱۹۸۹، او جایزه یک عمر فعالیت سینمایی را از مؤسسه فیلم آمریکا دریافت کرد، پس از آن مرکز کندی در سال ۱۹۹۱ او را مورد ستایش قرارداد و مدال ملی هنر را از رئیس جمهور کلینتون در سال ۱۹۹۸ دریافت کرد.

گریگوری پک برای مدت طولانی به خاطر برجای گذاشتن اثر پاک نشدنی شخصیت خود در تمام نقش هایی که بازی کرد، به یاد می ماند، به ویژه آتیکوس فینچ، که در مورد این کاراکتر گریگوری پک اظهار داشته بود: «من همه چیزم را برای ایفای این نقش در میان گذاشتم».

گریگوری پک در سال ۱۹۷۳ «سعی خواهم کرد در مدت اقامت کوتاه خود در ایران از دیدنی های ایران دیدن کنم.» در ساعت ۹ صبح سه شنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۵۵ در سینما شهر فرنگ دوستداران خود قرار گرفت.

گسترش سلاح های اتمی بود. وقتی جیمی کارتر او را به پاپ معرفی کرد پاپ به او گفت « خداوند به تو خیر و برکت عطا کند و ترا در مأموریت های



گریگوری پک و فروزان در دومین فستیوال جهانی فیلم در تهران دیده می شوند

با دوستداران ایرانی خود به تماشای فیلم خود بنام « بیلی دو کلاسه » نشست. او با تعدادی از هنرمندان ایرانی از جمله فروزان نیز ملاقات داشت گریگوری پک هنرمندی بود که نه تنها در ایران بلکه در سطح جهانی علاقمندان زیادی داشت او یکی از مخالفان سرسخت بشردوستانه ات موفق کند.» پک دوبار ازدواج کرد ازدواج اولش با گرتا کوکونن بود که در سال ۱۹۴۲ صورت گرفت و ۱۳ سال دوام یافت. همسر دومش ورونیک پاسانی اهل فرانسه بود که تا آخر عمر با او زیست. او از همسر اولش سه فرزند و از همسر دومش دو فرزند داشت. پک در ۱۲ ژوئن ۲۰۰۳ در گذشت و در کالیفرنیا به خاک سپرده شد.

او به هنگام ورود به تهران در فرودگاه مهرآباد به خبرنگار اطلاعات گفت: «اخیراً درباره ایران مطالعاتی داشته که وی را به دیدار از این کشور باستانی علاقمند کرده و برای او دیدار از ایران قصه های تاریخی را که خوانده زنده خواهد کرد.» گریگوری پک گفت:



پک در کنار سوفیا لورن



پک در کنار اینگرید برگمن



صحنه ای از شبی دررم با آدری هیپورن

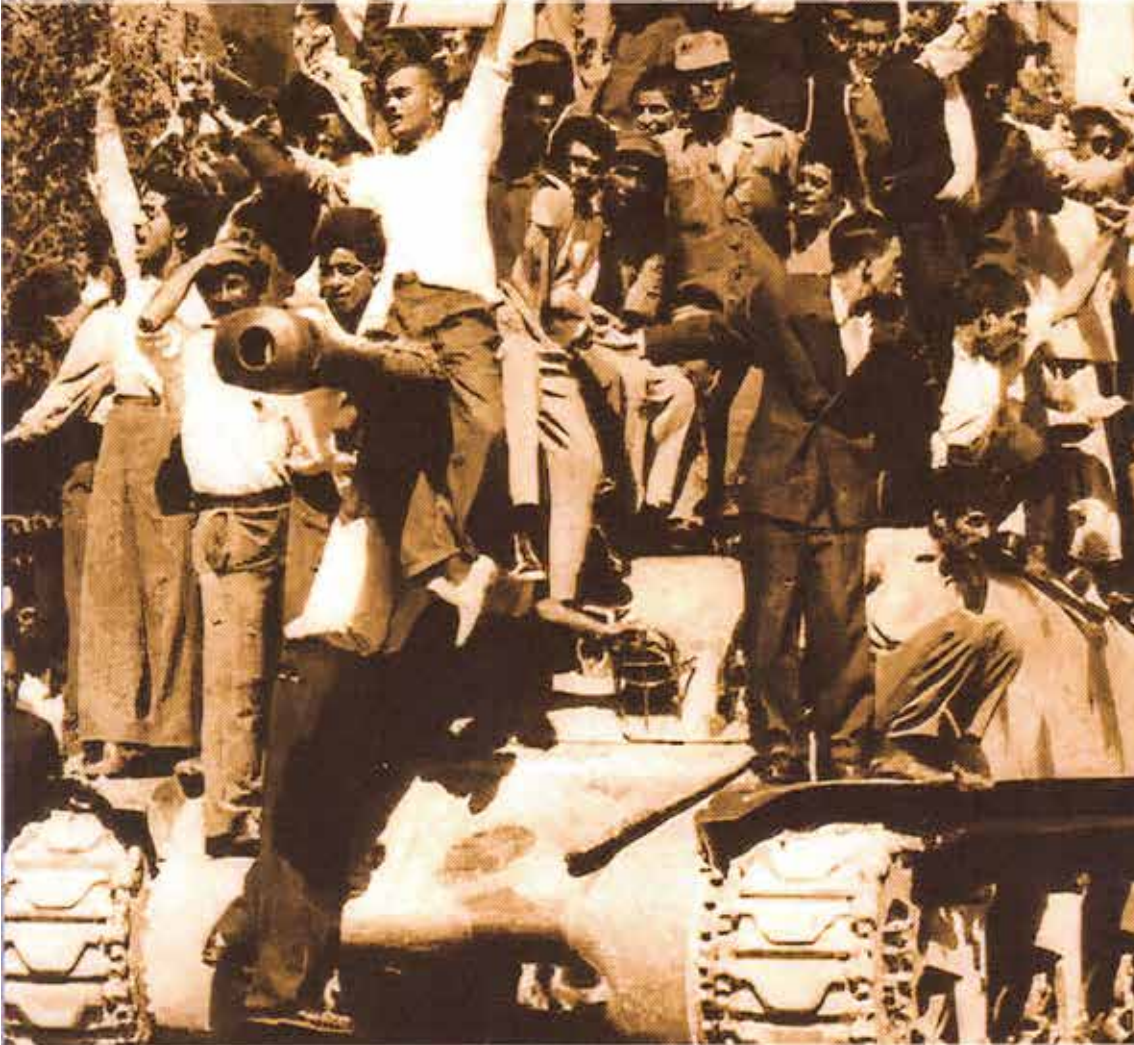


پک در کنار هیچکاک



# August 1953

A Collection of First-Hand Reports  
from the Iranian and Foreign Press  
on the Overthrow of Mossadegh  
and the Restoration of the Shah



Translated and Introduced by Morteza Parizi, Edited by: Farhang Sadeghpour

**August 1953**  
is translation  
of “1332” in  
English.

It was translated  
by the Author  
Morteza Parizi  
and Edited by  
Farhang Sadeghpour.

Now it's available  
at IBEX Publishers.

To order this  
book you can directly  
call IbeX Publishers at:  
**(301)718-8188**  
or visit :  
[www.ibexpub.com](http://www.ibexpub.com)

---

# Naghsh-e Jahan Square in The Center of Isfahan

---



**Naqsh-e Jahan Square (also known as the Saeed Square and Shah Square) is a complex of historic buildings and open space situated at the centre of Isfahan. The open green space in the centre of the square is uncommon for Iranian architecture and is just one feature that makes Naqsh-e Jahan so special.**

Take a short stroll from Masjed-e Jāmé through the Grand Bazaar to reach Naqsh-e Jame. The complex is hard to miss, surrounded on all sides by shops, restaurants, and two-story arcades - not to mention the towering minarets and massive domes that pierce the sky above the square. The glorious square symbolises the excitement of the Safavid era when Isfahan became the capital of Persia. Originally designed to hold national events and glorify the new capital, architects of Naqsh-e Jahan had lofty goals. Back in the day, it was used for celebrations, public executions, polo matches, and for assembling troops.

The large square is surrounded by historic sites including the impressive Ali Qapu Palace © Efired / Shutterstock. Today the square connects the city's historic past to its modern bustling society. Guests can take a horse-drawn carriage around the square or make a wish into the centre fountain. Like many of the historic sites in Iran, just before sunset is the best time to visit. The area becomes calm, the atmosphere becomes cool, and the lush grass becomes the perfect place to unwind.

The must-see attractions include the Timurid Palace, the Magical Portico of Qaysariyyeh, and the Royal Mosque. For the best first impression, enter the square from Sepah Street. You will pass Chehl Sotoon Palace on your way in and will be welcomed with an impressive view of the entire square.

*the view at night*





---

## Trudeau says Trump threat to annex Canada ‘is a real thing’

---



BBC: Canada's outgoing Prime Minister Justin Trudeau has told a group of business leaders he believes President Donald Trump might be serious about annexing his country.

Trudeau suggested Trump has floated the idea of taking over Canada and making it the "51st state" because he wants to access the country's critical minerals. "Mr Trump has it in mind that the easiest way to do it is absorbing our country and it is a real thing," the prime minister said.

His comments were made behind closed doors at a Canada-US Economic Summit in Toronto, but were captured in part by a microphone and were re-

ported on by several Canadian media outlets.

The summit was attended by more than 100 business leaders and public policy experts, and was hosted by the Canadian government's newly created advisory council on Canada-US relations.

Trudeau's comments come after Trump threatened Canada with a 25% tariff on all its exports to the US, with the exception of energy exports that would be taxed at a lower rate of 10%. The tariffs were to be imposed earlier this week, but Trump granted Canada - as well as Mexico, who had been threatened with similar tariffs - a last-minute reprieve for 30 days in

exchange for more efforts to bolster security at their shared borders.

Trump had suggested repeatedly, both in posts on his social media platform Truth Social and in remarks to reporters, that Canada could become a US state instead to avoid the tariffs. He has also referred to the country's prime minister as "Governor Trudeau".

"What I'd like to see - Canada become our 51st state," Trump said earlier this week at the Oval Office, when asked about what concessions Canada could offer.

Trump first mentioned the idea of absorbing Canada at a dinner with Trudeau in December, shortly after he first threatened the tariffs. At the time, Canadian officials dismissed it as a joke. But Trudeau's comments on Friday suggest a shift in how Canada might be perceiving Trump's remarks.

An Ipsos poll conducted in January shows that the majority of Canadians (80%) oppose their country becoming part of the US, and would never vote 'yes' in any referendum on the issue.

Such a move would also require the approval of both chambers of Congress in the US, and would need a supermajority of 60 votes to get through the Senate.

In Canada, Trump's threats

have caused nationwide anxiety. Around three-quarters of Canadian exports are sold to the US, and steep tariffs on those goods could deeply hurt Canada's economy and risk thousands of job losses.

Some provincial politicians have been launching "buy local" campaigns to encourage Canadians to spend their money at home instead of the US. Some Canadians have cancelled trips to south of the border in protest.

But officials have also tried to push closer ties with the US in the wake of the tariffs, saying that Canada was open to establishing a Canada-US alliance on energy and critical minerals.

Energy Minister Jonathan Wilkinson, who has been in Washington DC this week to meet his American counterparts, said closer collaboration would be a "win-win" for both countries.

At Friday's summit, Trudeau said Canada was facing the possibility of "a more challenging, long-term political situation with the United States", and must find ways to strengthen its own economy and trade ties in the years ahead.





achievements.

People were eager to return to their homes, clean up, and salvage what was left. However, on January 26, the first rainfall of the season brought new challenges. The rain, which lasted all day, turned everything into mud. If the rain had continued, it would have triggered mudslides, sweeping away the remaining debris from the fire. Unfortunately, the city's slow response meant that many residents were left to face these additional hardships. Now that our electricity is back, every time that I turn on the light switch, I am grateful that it works. I do not believe the exact statistics are available yet. They estimate that between Pacific Palisades, Pasadena and other places, over 1500 simple houses and mansions have been destroyed, and 27 people have perished. In all but they have not cleaned everywhere so unfortunately, when they pick up the debris there will be more victims.

Beautiful California has undergone a transformation, and not for the better. Unfortunately, those in power seem to lack the knowledge and concern necessary to fulfill their responsibilities. During the Covid pandemic, we were instructed to stay indoors, yet our leaders were often spotted at up



scale restaurants and hair salons, enjoying the very privileges they denied us. The recent Pacific Palisades fire is another example. Even as the flames began to spread, the mayor saw fit to embark on a trip to Africa, leaving constituents to face the disaster without leadership.

It's astonishing that despite widespread criticism of officials, people often end up voting for the same individuals. Hopefully, the past few years have brought about greater awareness and vigilance. Even the media has started to acknowledge the underlying reasons for the unexpected election outcomes. People aren't ignorant; they're busy with their lives and jobs, and don't have the time or energy to navigate the complexities of politics. They elect their governments with trust, expecting them to deliver. Unfortunately, many politicians worldwide have been influenced by a handful of unelected multi-billionaires

who seek to shape the fate of the global population at annual gatherings like the Davos meeting.

The participation fee for this exclusive gathering is a staggering \$25,000. Ironically, attendees arrive in private jets, despite vocal concerns about the looming environmental crisis. They reside in opulent chateaux, complete with expansive parks, pools, tennis courts, and state-of-the-art security measures, including high walls and personal bodyguards. Yet, they advocate for countries to open their borders and welcome refugees from around the world.

These influential individuals introduce novel concepts, terminology, and ideologies, including redefined genders and sexual identities. Critics argue that this creates confusion and division among ordinary people, distracting them from pressing issues. Meanwhile, they promote policies that separate children from their

families, while their own children often work and live alongside their parents, perpetuating family dynasties and ideologies. I hope all these events will awaken people and open their eyes and their hearts to see clearly. I hope the US election will remind all people in responsible positions why they were elected. They should remember that they have not been elected to fill in their pockets or sell their country during the times they are in the office. They have taken the oath to help people and to build their country. When their time in the office comes to an end they can leave their jobs with dignity and no shame in history.

Despite the tragedies that beset us, life persists. Days blend together, one after another. Each morning, the sun rises, and every night, the moon illuminates the darkness, as if nothing is amiss. I often gaze up at the sky and lament, 'You have betrayed us. You're impervious to our suffering.'

But then, I seem to hear a gentle response, 'Days are fleeting. With each passing day, your life grows shorter. Don't let tragedies define you. Rebuild, create, and love again. Cherish life and the people around you. Live well and make the most of the time you have.'

of experience, confessed to a reporter that he had never witnessed such ferocious winds.

A combination of three factors contributed to the fire's rapid spread, leaving a trail of devastation across the picturesque region.

Firstly, at the start of the fire, the airplanes were unable to lift from the ground to do their job, due to strong winds. Therefore the fires spread freely all over the region. Secondly, the reservoir of the city's waters had been emptied for over four months. No one took the blame. The governor said it was a city matter. The city did not admit to being at fault either. Elections were fast approaching and everyone had to hold tight to their official chairs!

Firstly, the situation was likely exacerbated by the fact that airplanes were unable to take off and help combat the fire due to the strong winds. Secondly, the reservoir of the city's waters had been emptied for over four months. No one took the blame. It's concerning that no one took responsibility for the situation. The governor's response that it was a city matter, and the city's denial of fault, suggests a lack of accountability and a focus on protecting political interests, especially with

elections approaching. It's essential for authorities to take responsibility and work together to prevent such disasters in the future.

The firefighters were helpless, their hoses empty and useless against the raging fire. They urged residents to evacuate their homes immediately. The resulting chaos was due to a lack of sufficient number of police directing the fleeing crowd. Panic-stricken residents abandoned their cars in the middle of the street, blocking roads and hindering escape routes.

As the fire continued spreading in all directions, we coped without electricity for three days. But for thousands of others, the devastation was catastrophic. They lost their homes, their belongings, and the treasures they had accumulated over the years. Many had also lost their fire insurance, leaving them uncertain and vulnerable about their future. President Trump came to visit on Friday January 23.

Governor Gavin Newsom welcomed him warmly, possibly due to concerns about his own position. Later, President Trump and the First Lady met with Los Angeles Mayor Karen Bass and other representatives to discuss the

situation.

Before the meeting, residents had complained to President Trump that the city wasn't allowing them to return to their burned homes to clean up. President Trump asked Mayor Bass when people would be allowed to return, and she responded that it would be within a week or more.

"Why not tonight, or even tomorrow? in a week is too much."

When the Hollywood Hills fires started, our neighbors told us to be ready for possible evacuation. Some of them had already packed. I looked around the house to see what to take. I thought of taking the family albums, but they were too heavy. My oil paintings were also large and heavy. Nothing was important. I really didn't care for anything. Then I remembered that when we die, we do not take anything with us. This was a wise reminder. The experience left me

pondering: why do we accumulate so much in life? In the end, I packed only the essentials: our passports and some important documents. Thankfully, our cell phones had stored our address book and recent photographs, preserving those memories. As I reflected on the experience, I realized that the rest of our possessions would remain only as memories, cherished while our minds remain healthy. And when we grow old and our memories fade, we'll enter a realm of absolute freedom.

Thank God we escaped the fire.

A few days later, it struck me that in the chaos of evacuation, I hadn't even thought to pack our doctoral diplomas – the culmination of years of hard work and dedication. The thought of potentially losing those documents was unsettling. But then I took a photo of them with my phone, preserving a digital copy of those cherished





DR. Rosemary Cohen

# The Beginning of the Year

2024 ended with a flurry of activity that spilled into January. I lost track of time, and before I knew it, the deadline for submitting my article to Azadi newspaper had arrived

I reached out to Mr. Parizi, who graciously gave me a tight deadline: submit my article by the end of the day. I got to work, typing away, but just as I was nearing completion, the lights suddenly flickered out, and my computer shut down. The room plunged into darkness and silence.

I assumed it was a brief outage and that the Department of Water and Power (DWP) would soon restore electricity. But as I sat there in the darkness, memories of my childhood flooded back.”

Power outages were a weekly occurrence in Iran. I recall people joking that in the USA, the electricity was shut off briefly once a year to honor Edison’s discovery. We, on the other hand, showed our appreciation by shutting it off repeatedly!

My family was always prepared for these moments. My grandmother

and parents kept candles and a petroleum lamp at the ready on the mantel. When the lights went out, they’d continue their activities by candlelight, while I’d carry on with my homework.

During the summer, we’d sit in the yard, surrounded by the soft glow of candles. Flies and moths would flutter around the flames, and I’d occasionally hear the faint sound of one making the ultimate sacrifice for its love of light.

After moving near Tehran University, I witnessed a heartening sight: young boys would gather under the electric poles, studying diligently beneath the faint glow to prepare for their university entrance exams. During the sweltering summer days, my grandmother would offer them refreshing glasses of cold water.

She had discovered that many of these students came from other provinces, some living with relatives who lacked electricity or a quiet space to study. Undeterred, they opted to study under the streetlights. It warmed



our hearts to learn that some of these determined young men had successfully passed their exams and secured spots at the university, particularly in the prestigious medical faculty.

As I sat there, trying to finish my article for Azadi, the darkness seemed to stretch on indefinitely. I lit candles, but without access to my computer, I was at a loss. To make matters worse, I had lost all my written work. As I sat amidst the flickering candlelight, my mind began to wander back to the past.

I recalled how people had achieved greatness despite the challenges they faced, often working under the soft glow of candles. It struck me that life in the United States can be deceptively comfortable, making it easy to take

things for granted. We have every convenience at our fingertips, yet we still find reasons to complain. The darkness and silence seemed to be reminding me of the value of perseverance and gratitude.”

Without power, I was unable to watch TV and remained unaware of the unfolding situation. Fortunately, my cell phone kept me informed. I soon discovered that a small fire in Pacific Palisades had rapidly spread, engulfing house after house, street after street.

Just days earlier, forecasts had warned of the impending Santa Ana winds, which arrive annually but were predicted to be unusually strong this time. The winds initially gusted at 90-100 km/h, catching even seasoned firefighters off guard. One veteran firefighter, with 25 years





# *Iran's Supreme Court Rejects Retrial for Pakhshan Azizi*

Iran Wire: Iran's Supreme Court has denied a retrial request for Kurdish activist Pakhshan Azizi, moving her case to the Sentence Enforcement Office and bringing her closer to execution, according to her lawyer and human rights organizations.

Amir Raeisian, Azizi's lawyer, said that Branch 9 of the Supreme Court rejected the retrial petition on February 1, stating that objections to the verdict and trial proceedings were "substantive in nature."

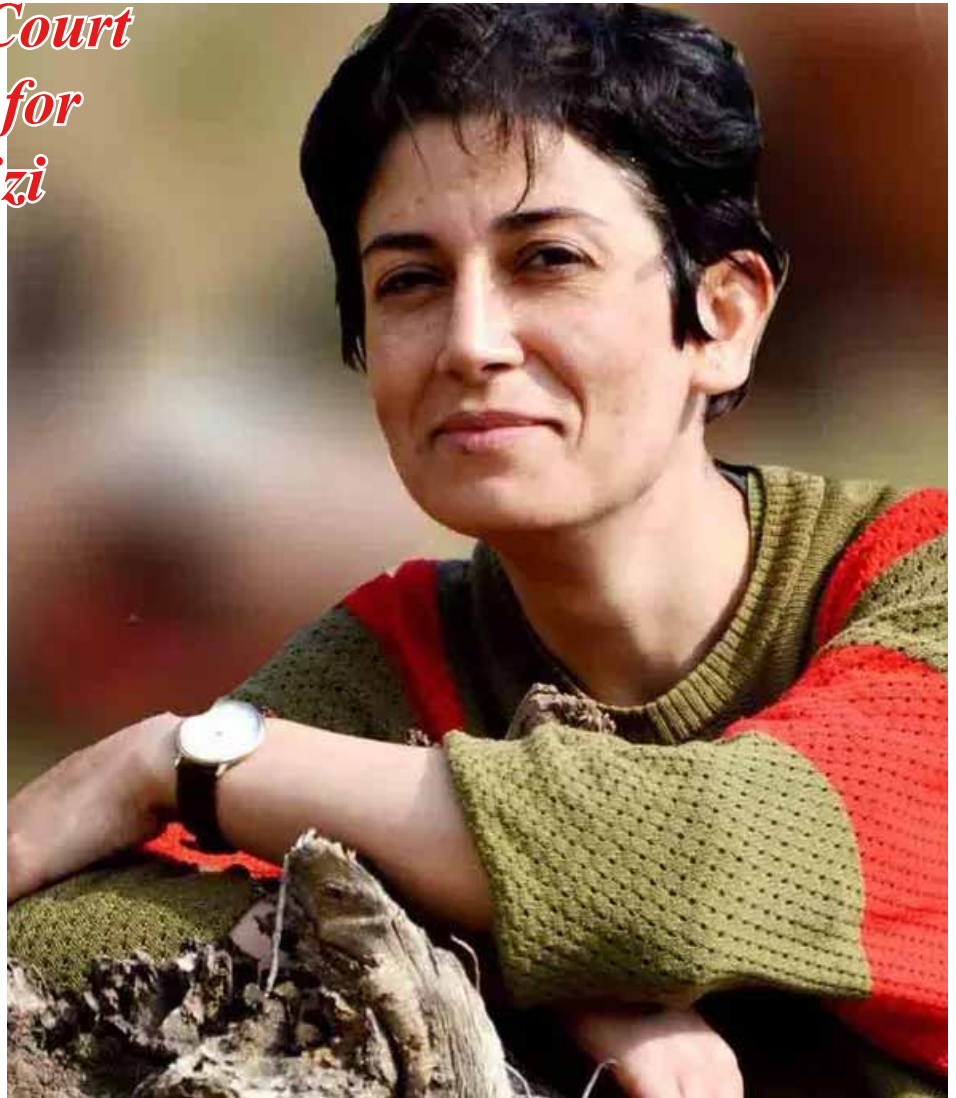
Raeisian plans to file a new request, citing a March 2024 Supreme Court criminal branches' working group opinion that supports examining non-criminal aspects of cases during retrials.

Azizi was sentenced to death for "rebellion" in June 2024, with an additional six-month term for alleged prison unrest.

Her lawyer has criticized the court's handling of evidence, particularly regarding Azizi's humanitarian work in northern Syria.

"Her activities in the Sinjar refugee camp and other camps for ISIS war-displaced persons were entirely humanitarian, with no political dimension," Raeisian said.

The case dates back to Azizi's initial arrest during a 2009 University of Tehran student protest against the executions of Kurdish political prisoners.



After her release in 2010, she left Iran due to pressure from security forces and worked on women's issues in Iraqi and Syrian Kurdistan.

Iranian intelligence authorities

arrested Azizi in Tehran's Kharazi neighborhood in August 2023. She was initially held in Evin Prison's Intelligence Ministry detention facility before being transferred to the women's ward in December 2023.

**Dear readers**

**We had previously informed you that the Azadi Monthly Magazine's mailbox will receive your letters until the end of January.**

**Now we would like to inform you that for those readers who must send their subscriptions fee to the magazine office, this mailbox will be valid for another six months.**

*Azadi Monthly Magazine*

# Khamenei Dismisses Negotiations with U.S. as Solution to Iran's Problems

**Iran Wire:** The Islamic Republic's Supreme Leader, Ali Khamenei, has rejected the notion that negotiations with the United States would resolve the country's challenges, despite recent signals from Washington for a new nuclear deal.

He said: "We must understand this correctly - they should not pretend that if we sit down at the negotiating table with that government, problems will be solved," Khamenei said during a meeting with army commanders. No problem will be solved by negotiating with America."

Khamenei described talks with the U.S. as neither "smart, wise, nor honorable," citing past experiences.

He added: «In the 2010s, we negotiated with the U.S. and an agreement was formed. The same person now in office in the US, tore up the agreement. Even before him, those with whom the agreement was reached didn't carry it out. The agreement was supposed to lift sanctions, but they weren't lifted.»

His statement comes in response to U.S. President

Donald Trump's recent call for immediate work on a new nuclear agreement with Tehran.

Trump previously withdrew the United States from the 2015 landmark nuclear deal during his first term, and subsequent attempts to revive the agreement have failed.

The 2015 deal, which placed restrictions on Iran's nuclear program in exchange for sanctions relief, has remained in limbo since the U.S. withdrawal.

Despite diplomatic efforts, negotiations to restore or replace the agreement have not succeeded.



## Iranian Actress Defends Handshake After Legal Action Threat

**Iran Wire:** Veteran Iranian actress Marzieh Boroumand defended her actions on Wednesday Feb.5, after judiciary officials announced legal proceedings over her handshake with fellow actor Reza Babak at a film festival.

"I proudly shake hands with my colleagues, whether male or female," Boroumand wrote on Instagram, responding to officials who called the gesture "against Islamic law."



The handshake happened during the opening night of the 43rd Fajr Film Festival, where Boroumand shook hands with Babak during an award ceremony. The judiciary has an-

nounced legal action against both artists.

Both Babak and Boroumand are prominent figures in Iran's cinema, theater, and television industry.



Pars Mass Media, Inc. P.O.Box 455, Westwood MA 02090

# AZADI

No 1, Vol.16 ; 21 Feb., 2025 . Published by Pars Mass Media, Inc.



An Artwork By: Iranian Artist Mahmoud Zendehtroudi (Zendeht)